۱۱۳
۲-ع

۱۱۳ معزی
۲۱۱۸۳۶

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب مجموعه
مؤلف
موضوع
شمارهٔ اختصاصی (۱۱۳) ازکتب اهدائی : معزی
شماره ثبت کتاب ۲۱۱۸۳۶

خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۱۳

بسم الله

الفاضل محمد طاهر

بیا ساقی ای ملک جنة

۱۱۳

(۵۲)

مجموعه حسنیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی من علینا بمعرفة الانبیاء والائمة المعصومین بالدلایل والبراهین ونجانا بحمته مضلات الاهواء الفاسدة والمذاهب الباطلة بالصدق والیقین والصلواة علی سید الانبیاء والمرسلین محمد صلعم وعترته واتباعه الی یوم الدین چنین گوید فقیر حقیر بی بضاعت وغریب مهجور بی استطاعت ابراهیم استرآبادی که چون این ذره بی مقدار در تاریخ سنه ثمان وخمسین وتسعمائه شرایط طواف بیت الله الحرام ومراسم زیارت حضرت خیر الانام وائمه معصومین علیهم الصلواة والسلام بنقد پیر رسانیده مراجعت نموده وبدار الخلافه دمشق رسید وبا بعضی از مومنان باخرد وشیعیان معتمد آن دیار مخالطت ومصاحبت نموده رساله حسنیه که در زمان هارون ملعون با علما وفقهای مخالفین بحث کرده بود واثبات حقیت مذهب بدلایل وبراهین نموده واین رساله شریفه نزد سیدی که بتشیع وتورع مشهور بود یافته من اوله الی اخره مطالعه نمود وبالتماس تمام این رساله را گرفته بقید کتابت در آورد وچون متوجه بلاد عجم شد این رساله شریفه را تحفه شیعیان ودوستان خاندان ساخته مناظره ومباحثه حسنیه را با علمای اهل سنت وجماعت بمسامع ارباب محبت ومودت رسانید چون رساله مذکوره بعربی بود

را اکثر

۱۱۳

واکثر محبان عجم را از آن حظی نبود بنابر التماس عزیزی از احباب رساله حسنیه را بفارسی ترجمه نموده ودر عبارات طریق تکلف را مرعی نداشته تا همگنان از خواص وعوام از خواندن ونوشتن وشنیدن آن محظوظ باشند وببرکت حضرت امیر المؤمنین وامام المتقین ووصی رسول رب العالمین علیه الصلواة والسلم رساله مذکوره در اندک زمانی اشتهار تمام یافته مقبول ومطبوع موافق ومخالف گردید روایتست از حضرت پیشوای جهان وعلامه دوران جامع معانی معلم ثانی العارف بالله والعالم بالله شیخ ابو الفتوح رازی مکی رحمة الله روایت کند که در زمان دولت وایام خلافت هارون مردی بود بازرگان با نعمت فراوان واز مشاهیر بغداد بود وشهرت تمام بمحبت خاندان طیبین وطاهرین داشت وپیوسته در ملازمت امام امام جعفر ابن محمد علیه السلم بودی وشرایط بندگی وخدمت کاری بجای آوردی بعد از شهادت آنحضرت بواسطه ظلم اعدای دین اموال واسباب او تمام از دست وی بیرون رفت ودر درویشی وفاقه روی بوی نمود واورا هیچ نماند الا کنیزکی که در پنج سالگی وی را خریده بود وبمکتب داده ومدت ده سال در حرم محترم حضرت امام جعفر صادق طایفه تردد نمودی وقریب به بیست سال بمطالعه علوم دینیه ومعارف یقینیه مشغول بودی ودر حسن وملاحت نظیر خود نداشتی ونام وی حسنیه بود چون مشقت فقر بر خواجه اشتداد یافت روزی با کنیز خود اظهار شکایت روزگار نمود وگفت ای حسنیه تو مرا بمنزله فرزندی ومرا غیر از تو کسی دیگر نیست واز برای تو زحمت بسیار کشیده ام تا ترا بدین پایه رسانیده ام وامروز تو بانواع کمالات آراسته بایدکه رازی وی فرا الست چاره کار من کنی که کار من از دست رفته واز هجوم فقر پریشانی بی سوالی خواهد کشید حسنیه گفت ای خواجه هزار جان من

فدای تو باد اگر مصلحت باشد یک سخن بعرض رسانم خواجه گفت بگوی حسنیه
گفت ای خواجه صلاح در آنست که مرا پیش هارون الرشید بری و عرض نمائی
و اظهار فرمائی که این کنیز اگر از بهای من پرسد گوئی صد هزار دینار زر
خلیفتی و اگر پرسد که وی چه هنر دارد گوئی که وی آن هنر دارد که اگر تمام
علمای زمان حاضر شوند و در علوم دینیه با وی بحث کنند بر همه فایق
آید و مغلوب و ملزم نگردد خواجه چون این حکایت بشنید گفت حاشا که من
این کار بکنم مبادا که آن ظالم بعد از آنکه بر کیفیت فضیلت و بر حسن صورت تو
آگاه شود بهر طریق که باشد ترا از من بگیرد و من در مفارقت تو صبر نتوانم کرد
و مرا خرسندی بنواست پس حسنیه گفت ای خواجه مترس که به برکت محبت
اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله تا مرا حیات هست مرا از تو کسی جدا نتواند کرد بر خدا و
توکل بر خدا کن که آنچه خیر است چنان خواهد شد و در این باب مبالغه تمام
کرد خواجه بر خواست و بخدمت یحیی ابن خالد برمکی که وزیر هارون بود
رفت و کیفیت حال خود و کنیز را عرض کرد یحیی گفت برو و کنیز را بیاور
خواجه بیچاره از این واقعه حیران و خائف و هراسان و متفکر و پریشان
حسنیه را برداشته و متوجه بخانه یحیی شد چون یحیی صورت و فصاحت
و بلاغت حسنیه را مشاهده کرده متحیر شد در ساعت متوجه دار الخلافه
گردید و آن قصه را بعرض هارون رسانید پس فرمود تا حسنیه را حاضر کردند
چون بمجلس در آمد برقع بر روی در کشیده و دعای هارون بجای آورده و
شعری چند در مدح وی بخواند چنانکه او را بسیار خوش آمد بفرمود تا برقع
از روی او برداشتند هارون چون صورت وی بدید بی اختیار بر خواست
و بفرمود تا خواجه او را حاضر کردند هارون گفت که بگوی بهای کنیز چند است
و نام وی چیست خواجه گفت نام او حسنیه و بهایه او صد هزار دینار
زر خلیفتی هارون بر آشفت و گفت بچه جهت او را چنان بها میکنی گفت

ازان

از آن جهت که هرگاه جمیع علمای زمان توجه شوند در علوم دینیه و مسائل
شرعیه او را منقطع نتوانند کرد هارون گفت اگر منقطع و ملزم شود بفرمایم
که گردن تو را بزنند و کنیز مرا باشد خواجه گفت اگر وی را ملزم نتوانند کرد
چگونه گفت بفرمایم تا صد هزار دینار زر خلیفتی بتو دهند و کنیز مر تو را
باشد خواجه اندیشه کرد و گفت مرا مهلت ده تا یکبار دیگر با کنیز حکایت کنم
هارون مهلت داده خواجه بنزد کنیز آمد و گفت احوال چنین است و
کیفیت آن با کنیز گفت کنیز در جواب گفت ای خواجه اندوه مدار که از برکت
حضرت رسول و اهل بیت او صلوات الله علیهم اجمعین مغلوب و ملزم
نگردم خواجه باز گشت و با هارون شرط کرد هارون گفت حسنیه را حاضر
کردند شرایط دعا گوئی بجای آورد هارون گفت ای حسنیه چه مذهب
داری و بر کدام دینی گفت بر طریق دین مبین حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
و اهل بیت او صلوات الله علیهم هارون گفت ای حسنیه خلیفه و وصی رسول
که بود حسنیه گفت ای خلیفه زمان بفرمای تا علمای را حاضر کنند تا هر
گفتنی باشد بگویم اگر در دین و مذهب من سخنی داشته باشند جواب ایشان
بگویم هارون یافت که بر طریق اهل بیت است وزیر خود یحیی را طلب کرد و
گفت این کنیز نه بر طریق و مذهب ماست بفرمای که وی را بکشند وزیر
گفت که وی دعوی بزرگی کرده است اگر چنانچه علما او را ملزم کنند و مذهب
خود را بحقیقت ثابت نتواند کرد و بر القتل باید رسانید باقبح وجوه و
اگر چنانچه علما از وی مغلوب و ملزم شوند در اینصورت رعایت وی
بر ذمه خلیفه لازم گردد چرا که کنیز یکه بر جمیع علما و فضلا فایق آید کشتنی
وی لایق نباشد هارون را بسیار خوش آمد گفت تا علمای بغداد را حاضر
کردند راس و رئیس فقهای آن ایام ابو یوسف بود و شافعی نیز در بغداد
بود و میان ابو یوسف قاضی و شافعی عداوت بسیار بود پس جمله را حاضر

کردند حسنیه برقع بر روی کشیده در برابر ایشان بنشست از مذهب وی
سوال کردند حسنیه اظهار مذهب و محبت اهل بیت نموده اصلا اندیشه نکرد
و با ایشان مباحث و مجادله بطریقی میکرد که هیچ کدام را جواب و یارای خطاب نبود
بیان تفسیرات و آیات قرآنی و تاویلات فرقانی و احادیث صحیح نبوی بنوعی میکرد
که هارون متحیر شده بود بفرمود از اعراب شخصی حاضر کردند فرمانی نوشته
در ساعت ببصره فرستاد و فقها را در دار الاماره بصره حاضر کردند و ابراهیم ابن
خالد عونی که اعلم علمای بصره بود و چهارصد عالم را در دار الاماره بصره درس
میگفت چون فرمان بوالی رسید و بر مضمون نامه مطلع گردید در ساعت ابراهیم
ابن خالد را بر شتر دشت پیمائی سوار نموده و باستصحاب رسولی که آمده بود
روانه دار الخلافه بغداد نمود چون ابراهیم ببغداد رسید بهارون الرشید
خبر دادند بفرمود تا مجلس بیاراستند و جمیع علمای بغداد را حاضر کردند و ارکان
دولت و اعیان مملکت و سلاطینی که از اطراف عالم در بغداد حاضر بودند در
دار الخلافه حاضر کردند هارون بفرمود تا از برای ابراهیم ابن خالد کرسی
زرین نهادند تا بر آنجا نشست و بعد از آن هارون با ابراهیم شرایط پرسش
بجای آوردند بعد از آن بفرمود تا حسنیه را حاضر کردند و بجای بندگان و چاکران
باز داشتند حسنیه رخصت طلبیده پیش آمد و دعای هارون بجای آورد و چون
بمجلس داخل شد بی آنکه بر وی جای نمایند پیش رفته و در برابر ابراهیم ابن خالد عونی
بنشست و ابراهیم از روی تکبر بر روی کرسی نشسته بود هارون بجانب حسنیه
بگوشه چشم بمباحثه و مجادله اشارت نمود حسنیه از کمال حدت طبع و فراست
دریافت در ساعت متوجه ابراهیم شده و گفت ابراهیم ابن خالد توئی که صد
جلد کتاب از تصانیف تو در میان علما مشهور و معروفست و تفاخر میکنی بعد از
علی ابن ابی طالب علیه السلام ابراهیم بر آشفت و گفت با من سخن چه میکنی و روی
بجانب اهل مجلس کرد و گفت مرا با کنیزی معارضه کردن چه صورت دارد این

موجب

موجب استخفاف علم و اهانت علما میشود یحیی برمکی که وزیر هارون الرشید بود
برابر وی ایستاده بخندید و گفت ای خداوند کلام اکابر دین است که انظر الی
ما قال و لا تنظر الی من قال یعنی سخن را نظر کنید در گوینده سخن منگرید این
سخن از اهل فضل بعید مینماید حسنیه گفت ای ابراهیم بتوفیق الله تعالی
همین ساعت ترا از این کرسی زرین بزیر میآورم و شروع بمجادله نمود پس
ابراهیم گفت سبقت مراست که از راه دور آمده ام سوال می خواهم کرد و لیکن
ابراهیم دانسته بود که حسنیه میخواهد که حقیقت مذهب اهل بیت علیهم
السلام را بر هارون ظاهر سازد حسنیه گفت سبقت ترا باشد از هر چه
خواهی سوال کن ابراهیم سوال میکرد و حسنیه جوابهای فصیحانه میگفت
تا آنکه هشتاد مسئله ابراهیم را جواب گفت که اگر تفصیل آنها را بیان آورد این
رساله میآوردم بطول میانجامید و قاری و مستمع را از خواندن و شنیدن
ملال پدید میآمد و حسنیه در هر مسئله از مسائل او بر وجه معقول
جواب میگفت و اعتراضات وی را دفع و الزام میکرد چنانکه
هارون با ارکان دولت و علما و فضلا از موافق و مخالف بر تقریر
پاکیزه حسنیه حیران مانده بودند و محبت او در دلها متمکن شده بود آنگاه
حسنیه گفت ای ابراهیم مناظره دراز کشید میترسم باعث ملال خاطر خلیفه
زمان گردد اگر رخصت باشد من نیز سوالی کنم ای ابراهیم گفت ای
حسنیه سه مسئله دیگر بپرسم اگر جواب گوئی من ملزم شوم حسنیه گفت
بپرس آنچه خواهی ابراهیم گفت بگو که بعد از رسول خدا خلیفه و قائم
مقام وی که بود حسنیه گفت آنکه سابق بود در اسلام ابراهیم گفت سابق
الاسلام که بود حسنیه گفت آنکه داماد و ابن عم وی را در حضور بود هارون
از این سخن متغیر شد چون ابراهیم ابن خالد هارون را متغیر دید دلیر
شده گفت ای حسنیه بچه دلیل گفتی که علی ابن ابی طالب سابق الاسلام

ابتدای آنکه چون پیغمبر ص دعوت نمود ابابکر چهل ساله بود و علی کودک ایمان
و طاعت کردن و کفر و معصیت او را اعتباری نیست حسنیه گفت که هر گاه
من ثابت کنم که ایمان و کفر و طاعت و معصیت او را اعتباری هست و کودک
مستحق ثواب و عقاب هست اقرار کنی بامامت و وصایت امیر المؤمنین
علی ابن ابی طالب علیه السلام ابراهیم گفت بلی اگر بحجت و دلیل گوئی اقرار کنم
حسنیه گفت چه گوئی در نص قرآن که صریح است در حق حضرت موسی
و آن کودکی که خضر ع وی را بکشت و قرآن بدان ناطق است که فانطلقا
حتی اذا لقیا غلاما فقتله قال اقتلت نفسا زکیة بغیر نفس لقد جئت
شیئا نکرا و بعد از آنکه موسی ع بر وی اعتراض کرد بسبب قتل کودک
خضر ع در جواب وی گفت که و اما الغلام فکان ابواه مؤمنین فخشینا
ان یرهقهما طغیانا و کفرا ای ابراهیم بگو که کشتن آن کودک باستحقاق
بود یا حضرت خضر ظالم بود و نشاید که حضرت الله تعالی مدح ظالم گوید
و مدح خضر در قرآن فرموده است و خضر ع پیغمبر بزرگوار است ای
ابراهیم چرا سر در پیش افکنده و جواب نمی دهی و عناد را پیشه کرده ای
ابراهیم بخدائیکه خالق الاشیا است راست بگو که این نقل که میکنم
بنظر تو رسیده و از اصحاب حدیث شنیده یا نه و از جمیع علما که حاضر اند
شهادت میطلبم ابراهیم گفت بگوی حسنیه گفت روایت میکنم مجاهد
از ابو عمران و از ابو سعید خدری که گفتند ما نشسته بودیم نزد حضرت
رسول ص که سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد ابن اسود و عمار ابن یاسر و
حذیفه یمانی و ابو طفیل عامری در خدمت حضرت رسول ص در آمدند
اتو اند وه و ملال از ایشان ظاهر بود عرض کردند که یا رسول الله بدانکه ما
بعضی حکایت می شنویم از جمعی حاسدان در حق برادر و ابن عم تو که از آن
اندوهگین میشویم حضرت رسول ص فرمود که چه میگویند در حق برادر من

علی ابن ابی طالب

علی ابن ابی طالب گفتند میگویند که چه فضل است صاحب شما علی را بر دیگران
در سبقت اسلام که وی در آن زمان طفل بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که من شما را بیرون می آوردم از این اندوه چنانکه روشن شود دلهای شما و الله
بدانید ای گروه ابو اسپی بخلقان فرستاده که با شما حکایتی بگویم که خدا امر بخبر
داده است از آن و شاید که شما در کتابهای پیشین خوانده باشید که چون ابراهیم
علی نبینا ع از مادر متولد شد او را گرو نمانیدند از آن ملک عاصی ظالم مادر
او را در میان اسلاب بنهاد در کنار جوی آب در وقتیکه آفتاب فرو میشد چون
وی را انجا بگذاشت ابراهیم علیه السلام برخواست و دست بر سر و روی مالید
کلمه توحید بر زبان جاری ساخت آنکه جامه بر گرفت و خویشتن را بدان پنهان
میکرد چون مادرش از آن حال بدید بغایت بترسید چنانکه خدای تعالی در
قرآن مجید میفرماید و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض و
لیکون من الموقنین فلما جن علیه اللیل رای کوکبا قال هذا ربی تا آخر آیه
که انی بری مما تشرکون ای یاران من بدانید موسی ابن عمران که فرعون در
طلب او بود و شکم زنان باردار را میشکافتند و اطفال را میکشتند تا موسی کشته
شود چون مادرش موسی را بزاد در ساعت بمادر گفت ای مادر مرا در تابوت بکن و از
و در دریا بینداز مادرش ترسید از سخن گفتن او و گفت ای پسر من میترسم که در دریا
غرق شوی موسی گفت ای مادر مترس که خدای تعالی مرا نگاه دارد و بسلامت
بتو رساند مادر وی را در تابوت نهاد و در آب انداخت آب وی را در کنار
انداخت تا آنکه خدای تعالی وی را بسلامت بمادرش باز رسانید و مدت هفت روز
و بعضی گویند مدت هفت ماه از طعام و شراب هیچ نخورده بود و خدای از حال
وی خبر داده و لتصنع علی عینی اذ تمشی اختک فتقول هل ادلکم علی من یکفله
فرجعناک الی امک کی تقر عینها و لا تحزن الی آخر الآیه دیگر بدانید ای یاران من
که خداوند جل و علا در حق عیسی فرموده فناداها من تحتها الا تحزنی قد جعل

ربک تحتک سریا تا آنجا که فرموده و کنت نسیا منسیا یعنی با مادر خود سخن گفت
در آن حال که بر زمین آمد و در آنحال که مادرش بد و اشارت کرد که فاشارت الیه
قالوا کیف نکلم من کان فی المهد صبیا قال انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی
نبیا و جعلنی مبارکا این ما کنت و اوصانی بالصلوة و الزکوة ما دمت حیا یعنی سخن
گفت در وقت ولادت و خداوند جل و علا وی را در آنحال کتاب و نبوت ارزانی
داشت و در آنحال وی را وصیت کرد باقامت صلوة و ادای زکوة و اوسه روزه
بود که سخن گفت و شما نیز بدانید که خدای عز و جل بیافرید مرا و علی را از یک نور
و ما در صلب آدم بودیم و خدا را تسبیح میگفتیم تا آنکه ما را نقل کرد از اصلاب طاهره
بارحام زاکیه چنانچه تسبیح ما را میشنیدند در پشتها و شکمها در هر عصری
و عهدی تا آنکه بعبد المطلب رسیدیم نور ما در روی پدران ما ظاهر بود
آنگاه آن نور دو نیمه شد نیمه بعبد الله منتقل شد و نیمه با بو طالب و پدر
و عم من هر گاه که در میان مردمان بنشستندی نورهای ما بر ایشان ظاهر بودی
تا بشکم مادران آمدیم و بدرستیکه دوست من جبرئیل ع فرود آمد در وقتی
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از مادر متولد شده بود گفت یا حبیب الله
خدا ترا اسلام میرساند و تهنیت میکند ترا بولادت برادر تو علی
ابن ابی طالب علیه السلام و میگوید که اکنون وقت ظاهر شدن نبوت
تست و آشکار کردن وحی تو که ترا موید کردانیدم ببرادر تو و وزیر تو
و همتای تو و خلیفه تو و نام نامه تو بدو بلند کردد و نسل تو بوی باقی ماند
اما چون علی متولد شد مادرش وی را برداشته و برد و دست من نهاد
و من وی را بر امین خود نهادم علی علیه السلام انگشت راست بر گوش خود
نهاده بوحدانیت خداوند پروردگار و برسالت من اقرار کرد و گفت
بخوانم یا رسول الله گفتم بخوان بدان خدائی که جان من در فرمان اوست
پس علی ابتدا کرد بصحف که خدای عز و جل بآدم فرستاده بود و شیث بآن

قیام نموده

قیام نموده بر خواند از اول تا باخر بنوعیکه اگر آدم و شیث حاضر بودی
اقرار کردی که علی ع بآن مستحضر تر است بعد آنکه توریة موسی بر خواند
چنانکه اگر موسی حاضر بودی اقرار کردی که علی حافظ تر است از او و
زبور داود و انجیل عیسی علیه السلام را بر خواند بنوعیکه اگر داود و عیسی
حاضر بودند انصاف دادند که علی از ما مخبر تر و آگاه تر است آنکه شروع
در خواندن قرآن مجید عظیم کرد و انچنان تلاوت فرمود و محافظت
او نمود که من محافظت می نمایم آنکه علی با من سخن گفت و من با وی سخن
گفتم بچیزهائیکه انبیا و اوصیا با هم سخن گویند آنگاه علی بحال طفولیت
شد و من وی را بمادر وی فاطمه بنت اسد دادم ای یاران شما سبب
گفتار دشمنان چرا اندوهگین میشوید و اقوال اهل شک را چه اعتبار پس
بدانید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده است که من فاضل ترین
جمیع انبیا و رسلم و وصی من علی فاضل ترین جمیع اوصیا است آنگاه سلمان
فارسی و باقی اصحاب کبار خوشدل و خندان بر پای خواستند و صلوات
بر رسول خدا فرستاده و میگفتند که نحن الفائزون رسول ص فرمود که
و الله شما رستگارانید و بهشت را از برای شما آفریده الله و دوزخ را از
برای دشمنان صاحب شما علی ع آفریده اند چون حسنیه سخن بدینجا رسانید
هارون و اکثر علما بگریستند و ابراهیم ابن خالد قوت نطق نداشت
آنگاه حسنیه گفت ای علمای زمان و ای شافعی و ای فلان و ای فلان
بحق خدا اگر مداهنه مکنید و راست بگوئید که انچه من بیان کردم صحیح است
و بنظر شما رسیده و شنیده اید یا نه اکثر علما که حاضر بودند گفتند ای
حسنیه این حدیث از این قبیل نیست که انکار او توان کرد حسنیه
گفت معترف هستید بافضلیت پیغمبر ما از سایر انبیاء گفتند چرا
نعم حسنیه گفت ای ابراهیم قایل هستی بر آنکه خدای تعالی امیر المؤمنین

روایت

نفس رسول خوانده ودر قرآن مجید فرموده قل تعالوا ندع ابنائنا
وابنائکم ونسائنا ونسائکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة
الله علی الکاذبین واکر در این قصه سخنی داری بکوی که در حضور جمیع
مفسرین ومحدثین بر تو ثابت کنم ابراهیم کفت که حاشا که من قرآنرا
انکار نمایم حسنیه کفت ای دشمن خدا ورسول وای معاند خاندان
طیبین وطاهرین بعد ازانکه قایل شدی بقرآن وحدیث بر آنکه مرتضی علی ع
نفس رسول الله است وبرادر او وافضل انبیا ورسل است پس چرا اعتراف
نمی کنی که امیر المؤمنین ع سابق الاسلام است ومعترف نمی شوی که آن
سرور افضل اوصیا است وچون ابراهیم خلیل که جد بزرکوار او بود و
موسی وعیسی در حال ولادت تکلم نمودند وایمان آوردند بخدا او هم
چنین نبوت داد بعیسی در حال طفولیت ونبوت داد بحضرت یحیی
در وقتی که طفل بود پس چرا روا نداری که علی ابن ابی طالب که برادر رسول
خدا بود وابن عم او ودین اسلام بوی قوی شد وخدا ویرا نفس رسول ص
خوانده وچندین از آیات قرانی در حق وی نازل شده وخدای عز وجل
او را باسم ولی خوانده وحضرت رسول ص یک ضربت او را در روز خندق
برابر کرد بعمل انس وجن وناقل این حدیث شمائید واین حدیث نیز
در طریق شما وارد است که من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی
تقویه والی ابراهیم فی خلته والی موسی فی هیبته والی عیسی فی عبادته فلینظر
فلینظر الی علی ابن ابی طالب ع وچون رسول الله او را برابر کرد با چند پیغمبر
اولوالعزم بزعم شما وبطریق اهل بیت وی فاضلتر است از جمیع انبیاء ورسل برابر
وبعد از رسول ص افضل عالمیان است پس چرا مضایقه میکنی در آنکه ایمان
طفل معتبر نیست ومعترف نمیشوی بر سبقت ایمان امیر المؤمنین ع
ودر باب آنکه امیر المؤمنین ع در حال طفولیت امامت یافت ووصی

رسول ص

وفرقان
رسول ص بود وحافظ صحف وتوریة وانجیل بود وجمیع اهل اسلام متفق اند
که علی لم یشرک بالله طرفة عین وابوبکر بعد از چهل سال ترک عبودیت
لات وعزی کرده بزبان اسلام ظاهر کرد وهرکز بحسن اعتقاد موفق نشد
ودر جمیع اوقات مخالفت خدا ورسول نموده طریق عناد را می پیمود
وکوشت وخون او آمیخته بشراب وکوشت خوک بود وبا وجود این قبایح
ویرا مؤمن میدانید واعتبار میکنید ایمان ویرا وقبول نمیکنید ایمان معصومان
خاندانرا که خدا کواهی داده بر عصمت وطهارت ایشان زهی بغض وعداوت
که شمارا است بخاندان نبی وولی ابراهیم ابن خالد بمرض قولنج مبتلا کشته
وسر در زیر افکنده کفت ازین مسئله نیز در کذشتیم اما چه کوئی در حق عباس
وعلی که ایشان منازعه کردند بسبب میراث پیغمبر ص وهر یک دعوی می
کردند که میراث از ماست وبداوری پیش ابوبکر رفتند چون دو خصم
بحاکم روند البته یکی بر حق ودیکری بر باطل خواهد بود وغرض از پرسیدن
این مسئله آن بود که اکر حسنیه کوید که عباس بر باطل بود در دست هارون
کشته شود بجهت آنکه هرون خلیفه نیز از نسل عباس بود واکر کوید مرتضی علی ع
بر باطل بود ابطال مذهب خود کرده باشد وتضعیف دین وآیین او باشد
حسنیه کفت ای ابراهیم این سؤال ترا از قرآن مجید جواب حاصل است
ابراهیم کفت کدام است حسنیه کفت حقتعالی بحضرت پیغمبر خطاب
کرده که هل اتاک نبؤا الخصم اذ تسوروا المحراب اذ دخلوا علی داود ففزع منهم
قالوا لا تخف خصمان وتا بامجاکر فی الخطاب ودر تفسیر آمده که این دو خصم
یکی جبرئیل ویکی میکائیل بودند وحاکم داود پیغمبر تو بفرما ای ابراهیم که
کدام یک بر حق بودند جبرئیل یا میکائیل یا آنکه هر دو بر باطل بودند ابراهیم
کفت هر دو بر حق بودند وسهو بر داود بود حسنیه کفت الله اکبر پس علی و
عباس هر دو نیز بر حق بودند وسهو ابی بکر را بود بواسطه تنبیه پیشوای امة

بودند عباس در حین طلب میراث میکفت که میراث مراست که عم پیغمبرم
و مرتضی علی ع میکفت که بمن اولی است که ابن عم و داماد و برادر و وصی
پیغمبرم و قرة العین او در خانه من است و حسن و حسین که سید جوانان اهل
بهشتند فرزندان من اند و نفس رسول بحکم آیه کریمه وانفسنا وانفسکم
منم چون ابوبکر حکایت ایشان را بشنید کفت الله اکبر من از پیغمبر شنیدم
که فرمود یا علی وصیی و وارثی و قاضی دینی چون عباس این سخن از ابوبکر بشنید
بی طاقت شد و کفت ای ابوبکر چون این سخن از پیغمبر شنیده پس چرا مخالفت
شاه مردان نمودی و بخلافت نشستی و حق او ضایع کذاشتی و مخالفت خدا
و رسول خدا کردی چون ابوبکر این سخنان بشنید دانست که ایشان از جهت
الزام وی آمده اند و این دعوی را بهانه ساخته اند کفت شما بمنازعت من آمده اید
و اعراض نمود از مجلس برخواست چون ابراهیم این حکایت از حسنیه بشنید
کفت این مسئله نیز درکذشتم اکنون بکو عباس فاضلتر بود یا مرتضی علی حسنیه
کفت که تو بکو که حمزه فاضلتر بود یا پیغمبر م تو چه در میان عباس و علی افتاده
اکر عباس فاضلتر باشد فخر مرتضی علی ع بود که چون او عمی داشته باشد و اکر علی فا
ضلتر بود فخر عباس را که چون او برادرزاده داشته باشد اما چون هارون
فصاحت و بلاغت حسنیه را بدید متحیر بماند و روی با ابراهیم کرد که تعجب
شهرت خلافی کرده بودی حیف از آن علم که با تست حسنیه کفت هشتاد و
سه مسئله او را کفتم جواب اکر رخصت باشد یک مسئله بپرسم اکر جواب کوید
من ملزم و منقطع باشم هارون کفت بپرس حسنیه کفت ای ابراهیم چون
پیغمبر م از دنیا رفت وصی تعیین فرمود یا نه ابراهیم کفت نه حسنیه کفت خطا
کرد یا صواب و آنچه خلفا در سقیفه بنی ساعده کردند خطا کردند یا صواب پیغمبر را
بخطا نسبت میکنی یا اصحاب را ابراهیم بغایت فرو ماند از این جهت که اکر میکفت
رسول ص خطا کرده نقصان دین و شرع بود و اکر میکفت خلفا خطا کردند منع

حسنیه ثابت

حسنیه ثابت میشد و بطلان مذهب او و سیم کشته شدن نیز بود بانک بلند
فرو رفت پس بر جمیع خلایق ثابت شد که حسنیه ابراهیم را عاجز ساخت
و در مقام اضطرار است خلایق بیکبار فرو خندیدند سرزنشها کردند
که چنین عالم فاضلی از کنیزی عاجز شد الزام یافت هارون چون ابراهیم را
مضطرب دید یافت که موجب فضیحت و رسوائی او میشود روی بوزیر
خود یحیی ابن خالد کرد و کفت که شنیده ام که مدتی در میان علمای بغداد
و بعضی از علمای بنی هاشم و فقهای حله در مسئله قضا و قدر و افعال بند
کان از خیر و شر منازعه بوده از ابراهیم ابن خالد سؤال کن که چه میکوید
مبادا که در مسائل دیکر ملزم شود و ببلای ازدحام کرفتار شود شاید بدین
وسیله از این شرمندکی خلاصی یابد و از چنک حسنیه برهد و هارون
هم در آن مسایل متردد بود هرچند علما دلایل بعرض او میرسانیدند او
قبول نمیکرد و او را اطمینان قلب حاصل نمیشد غرض او آن بود که ببیند
حسنیه با او در آن باب چه میکوید یحیی برمکی بنابر اشاره خلیفه از
ابراهیم سؤال کرد که چه میکوئی در باب خیر و شر و نفع و ضرر که از
بندکان صادر میشود و بدیشان عاید میکردد و معاصی و ظلم و کفر
ایشان را اسناد بالله تعالی میکنی یا بقضا و قدر او یا بنده را فعل و اختیاری
هست چنانچه معتقد بنی هاشم و اتباع ایشان هست مطیع مستحق
ثواب و عاصی مستحق عقاب هست یا نه ابراهیم کفت اعتقاد ما در این
مسئله چنانست که خیر و شر و نفع و ضرر بقضا و قدر خداوند است
و پیدا کننده آدم و هابیل و دوزخ و بهشت و حیات و ممات و صحت و
مرض و ایمان و کفر و طاعت و عصیان مبدع اوست و محبت و عداوت
ابراهیم خلیل و نمرود مردود و موسی و فرعون و محمد ص و ابوجهل و کافر
و مسلمان همه بقضا و قدر اوست هم از خیر و شر اما شر بقضا و قدر اوست

نه برضا چون حسنیه این مهملات را استماع کرد بیطاقت شد و گفت ای ابراهیم
از خدا شرم نداری که این کفر را بر خود و بر مسلمانان روا میداری و از برای
شیطان راه اقامت حجت و دلیل مینمائی بدانکه منع تو و انهائیکه قبل از تو بر
این اعتقاد بوده اند باحسن الوجوه میسر است انکه گفتی که شر و عصیان و کفر
و فسق بقضا و قدر اوست فاما برضای او نیست بدانکه در این سخن
دو محال ثابت کردی برای انکه کسیکه حکمی کند و بران حکم راضی نباشد از عجز
و بیم بود یا از ضد اهنت و ریا و تلبیس و ذات مقدس باری تعالی جل
شانه از این صفات منزه هست بدان ای ابراهیم که این سخن را از انهائیکه
قبل از تو بر این اعتقاد بوده اند قصد کرده اند که شاید بدین حجت و بدین
سخن کفر و زندقه را از خود دفع نمایند و بدانکه اعتقاد شما انست که شر
و کفر و فسق جمله بقضا و قدر و رضای خداوند است و خود هم از این سخن
شرمنده اید ابراهیم گفت ای حسنیه مگر اقرار بکلام خداوند نداری حسنیه
گفت الله اکبر اقرار بکلام خداوند دارم و تفسیر کلام و مشکلات و مؤولات
انرا فرا گرفته ام از کسیکه قرآن مجید در حق ایشان و جد بزرگوار ایشان
نازل شده ابراهیم گفت ای حسنیه چگوئی قول خدا را که قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللهِ
وَاللهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ و همچنین در ایه يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و همچنین
وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا معنی ایه اول انکه همه چیز از نزد خدا است
و معنی ایه دویم انکه گمراه میکند انکسرا که خواهد و راه مینماید هر که را
خواهد معنی ایه سیم انکه هر که را خواهم هدایت کنم و همچنین میفرماید که
خَتَمَ اللهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ یعنی مهر نهاد خدا
وند تعالی بر دلهای ایشان و شنوائی و بینائی ایشان که نتوانند ایمان
اورند ای حسنیه چه گوئی در این ایات قرآنی و چه معتقدی بدین احکام
فرقانی حسنیه گفت ای ابراهیم ایه ختم الله را تا اخر که گفتی بدانکه اکثر

ایات

ایات قرانی محمول و ماول است بر بعضی وجوه که موافق و مطابق قضایای
عقل است و متناقض و ایات قرانی متفاوت نگردد اول انکه گفتی قُلْ كُلٌّ
مِنْ عِنْدِ اللهِ چون ظاهر این ایه را تفسیر کنی لازم اید که جمیع اشیا را خالق
خداوند باشد این مذهب ابلیس است بدانکه در قرآن کل بمعنی
بعضی بعضی امده چنانکه در قصه ابراهیم امده که ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ
مِنْهُنَّ جُزْءًا و این بر جمیع عقلا ثابت است که کوه الوند و دماوند انجا
نبود و همچنین در قصه بلقیس میفرماید مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ
جمیع عقلا دانند که بادنجان و شلغم انجا نبود پس کل را معنوان باشد که
هر چه نقصان الهیست او نکند از افعال حسنه چون خلق اسمان
و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و انس و جن و ملائکه و اصول و
فروع و سایر نعمتها همه را خالق و موجد اوست و تبارک و تعالی
پاک و منزه هست از خلق فعل شر و فساد و ضلالت و ظلم و معاصی
و مانند ان و دیگر فرموده که يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ بدانکه
هدایت را معنی بسیار است و مرجع همه بدو معنی است یکی بمعنی
ارشاد و دیگری بمعنی لطف و این هر دو عام است جمله مکلفان را
از مؤمن و کافر و دیگر بدان ای ابراهیم که هر چه خداوند تعالی در حق
مؤمنان کرده است از ارشاد و الطاف و ارسال رسل و قدرت و قوت
و تمکین و عقل و نصب ادله در حق کافران نیز کرده که هر گاه نکرده باشد
کافران بر خدای تعالی فردا حجتی بود که تو مهر بر دلهای ما و چشم و
گوشهای ما نهادی و ما را قوت و قدرت دیدن و شنیدن نبود انستی
راه حق ندادی و خدای تعالی از کفار ملزم کرد و حق تعالی در قرآن
مجید تصریح کرده که لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ یعنی
ما این همه از برای ان کردیم تا مردم را بر ما حجت نباشد چنانچه فرموده که

فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ بدان ای ابراهیم که هرجا ذکر هدایت کرده است
مقید بمشیت است ومراد از آن زیادتی الطافست که واجب نباشد
مار ابهشت وکسانیرا که از ایشان طاعات ومعصیت در وجود آمده
باشد اگر خواهد بتفضل از سر گناهان ایشان درگذرد وراه بهشتشان
بنماید وبهشت فرستد دیگر بدان ای ابراهیم که اضلال رامعانی
بسیار است وبسیاری استعمال کرده اند ومعنی اصلی او راهلاکت
گفته اند واضلال را چون بخدای تعالی نسبت کنند بمعنی هلاک
وعذاب بود وَيُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ یعنی عذاب
وعقاب کند خدای تعالی ظالمان را از آن روی که ظالمان وکافران
گمراهند اگر بمعنی گمراهی بودی ای ابراهیم گمراهانرا گمراه کردانیدن
تحصیل حاصل بودی واین محال است بدان ای ابراهیم که این معنی را
که تو بخدای تعالی نسبت میکنی خدای تعالی این معنی را بغیر خود
حوالت کرده است چنانچه میفرماید که وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا یعنی
شیطان الرجیم گمراه کند بسیاری از شما را وبا فرعون نیز اسناد کرده
است که وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ یعنی گمراه کرده فرعون قوم
خود را پس اگر خدای تعالی بنده کافر را گمراه کردانیدی اسناد بغیر خود
نکردی ای ابراهیم این معنی که تو میگویی که خدای تعالی کافرانرا
گمراه میکرداند افترا ودروغ است واین محض کفر است چرا که خدای
تعالی میفرماید که إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ پس بدانکه لازم بود
تاویل نمودن آیاتی را که در آنجا اضافت اضلال با خداست يُضِلُّ مَنْ
يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ یعنی خذلان کند خدای تعالی انرا که خواهد
چون لطف را در وی اثر نباشد وچون خدای بنده را خواهد بواسطه
اصرار بر کفر وعصیان خذلان کند وی را باخود گذارد چنانچه گویی ها

خذلان
اضلال

اضلال کرده است وضلالت از بنده باشد بدان ای ابراهیم که مدعا
از آیه خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ آنست که اضافت مهر بر دل وگوش وپوشش
بر چشم خود کرد بر سبیل تمثیل یعنی که آن کسانی که مقام کردند بر کفر بمنزلت
کسی اند که گویی خدای تعالی با ایشان این معنی القا کرد تا نتوانند ایمان
آورند ختم وطبع مانع نیست از ایمان اگر مانع بودی خدای تعالی نفرمودی
بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ای ابراهیم بنا بر اعتقاد تو
لازم آید که دعوت انبیا قبیح بودی وبر خدا لازم بودی که رسول را اعلام
نماید که فلان وفلان را دعوت مکن که ایشان ایمان نتوانند آوردن
از آنجهت که من ایمان از ایشان نمی خواهم ومهر بر دلها وگوشهای ایشان
نهاده ام تا دعوت رسول را پیروی نتوانند کرد ودعوت عبث
نباشد ای ابراهیم بدانکه آن هدایت حضرت پروردگار مؤمنانرا
کرده کافرانرا نیز کرده پس یقینی حاصل است وقرآن مجید بر این ناطق است
که إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا یعنی ما هر دو فرقه را راه
نمودیم خواه شاکر وخواه کافر چون خدای عز وجل چنین فرموده
چون توان گفت که خدای تعالی کافرانرا راه ننموده هارون علیه اللعنه — هدایت نکرده
اگرچه بر طریق مخالفین بود اما در این مسئله اورا در این مدت یقینی
حاصل نشده بود از این بحث حسنیه اورا بسیار خوش آمد ابراهیم بن
خالد گفت ای حسنیه چگویی در این آیه که ابراهیم خلیل ع با مشرکان
گفت ودر قرآن صریح واقعست که أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ
وَمَا تَعْمَلُونَ یعنی میپرستید آن چیز را که خود میتراشید وحال آنکه خدای
تعالی خلق کرده شما را وعمل شما را میدانند که حسنیه بخندید وگفت والله
که شما را اعتقاد بقرآن نیست از این تاویل که موافق مدعای خود میکنید
کلام الهی را ابراهیم گفت اکثر از مفسرین وتابعین بر آنند که ما وما

از برای آنکه چون خدای تعالی کفر در او خلق کرده وازو کفر میخواهد
آنچه مراد الله تعالی بود کرده پس کافر مطیع بود ونبی عاصی بود بر این تقدیر
از برای آنکه رسول کافر را بایمان امر میکند واز کفر منع میکند وخدای
تعالی کفر در او خلق کرده وایمان نمی خواهد پس نبی عاصی باشد بزعم شما
وکافر مطیع ای ابراهیم بنا بر قول شما لازم می آید عدم رضا بقضا وقدر
خدای تعالی از برای آنکه باجماع رضا بکفر حرام است واین کفر است ورضا
بقضا وقدر خدا واجب پس اگر کفر بقضا وقدر خدای تعالی باشد پس
واجب باشد رضا بکفر واین معنی کفر است ای ابراهیم بدانکه باعتقاد
شما لازم می آید تعطیل حدود وقصاص وزواجر شرعی از معاصی از برای
آنکه اگر زنا ولواطه ودزدی وشرب خمر وخون ناحق وجمیع معصیتها از
قمار وطنبور ونرد وشطرنج وغیر اینها که واقع میشود باراده وقضا وقدر
خدای تعالی باشد پس جایز نباشد امام وحاکم شرع را که زجر ومنع کند
فاعل این اشیا را واز آنچه مراد خداست از آن باز دارد وامر نماید بآنچه
غیر مراد خدا باشد ودیگر لازم می آید مرید نقیضین باشد از برای
آنکه معصیت مراد اوست وخود تقدیر کرده است وامر ونهی وزجر
ومنع نیز از معاصی مراد اوست وامر باجرای حدود وتقدیرات کرده
پس لازم می آید جمع بین النقیضین ای ابراهیم ابو الشعثا را نیز روایت
میکند که دزدی را بمجلس عبد الله عباس آوردند واو امر کرد بقطع ید او
یکی از حاضران مجلس گفت نعوذ بالله من قضائه یعنی پناه میبرم بخدا
از قضا عبد الله عباس — برآشفت و — گفت لقولك اعظم من سرقته یعنی گناه سخن تو
اعظم است از دزدی وآن شخص را از مجلس بر خیزانیدند وایذا کردند
وتوبه دادند چون هارون این سخن بشنید وی را بغایت خوش آمد چرا
که عبد الله عباس جد وی بود حسنیه گفت ای ابراهیم اگر خالق کفر ومعاصی

الله تعالی

الله تعالی باشد باید که فرقی نباشد میان ما وانکسی که در جمیع عمر خود
با ما انواع نیکوییها کرده باشد ومیان انکسی که در جمیع با ما انواع ظلم
وجور واصناف بدیها وجفاها کرده باشد وبا این تقدیر از ما نیکو نباشد
شکر نکوکننده ومدح وی نیکو نبود بلکه جایز نباشد مذمت مذمت کننده
بواسطه آنکه اگر نیک کننده وبدکننده فاعل مختار نباشد مدح وذم ایشان
بدیشان راجع نباشد نه بینی که بفعل عمرو زید را مدح نگویند پس
چون مدح وذم که وصف فعل است وعار راجع است باید که نفس فعل ما نیز
بما راجع باشد وبا این تقدیر ارسال رسل وانزال کتب وبهشت
ودوزخ جمله بی فایده وعبث خواهد بود ای ابراهیم بجواه این مذهب
ابلیس است که گفت رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي ای ابراهیم بدانکه شما اهل جبر بدین
شیطان اقامت دلیل می نمائید واین معتقد اتباع بنی امیه واتباع ایشان
واصحاب حدیث که تابع ایشان بودند از ابلیس فرا گرفته اند ودین را
بدنیا فروخته اند وشما نیز متابعت مینمائید آن گروه لعین را چون حسنیه
سخن را باینجا رسانید ابراهیم خالد وعلمای بغداد واتباع ایشان
بیکبار بخروشیدند وفریاد بر آوردند که ای کنیز چند دشمنی اهل
اسلام طعن کنی ونزدیک شد که قصد حسنیه کنند هارون برآشفت
وگفت ای حسنیه ابراهیم شرم ندارد که این کنیز بدلیل وبرهان تکفیر
شما میکند واز وی عاجز مانده اید وسوها در رد او افکنده باوی خشونت
میکنید حسنیه گفت اگر مباحثه ومناظره موجب ملال خلیفه زمان نشود
تا هفته اقامت دلیل تمام هارون گفت بگو وبیار آنچه داری وغم مدار
حسنیه گفت ای ابراهیم اگر بنده فاعل فعل خود نباشد لازم آید که افعال
اختیاری که صادر میشود از ما بحسب قصد ها ودواعیها ورفتن و
نشستن وخوردن وآشامیدن ودادن وستانیدن وحرکت دست

مصدر است و تقدیر و عمل شما را حسینه گفت ای ابراهیم دلیل بر بطلان
کلام شما قول الله تعالی است که اتعبدون ما تنحتون بدانکه مورد این آیه
ملامت است و ملخص معنی آنست که میپرستید آن چیزی را که خود بدست
خود میتراشید و خدا آفریده است شما را و آنچه میتراشید از او یعنی
چوب را و اگر مراد آن بودی که فعل و عمل شما را خدا آفریده است این
آیه عذر کافران بودی و خدا عذر گفتی کافران را بدان عمل که میکردند
و متناقض بودی جهت آنکه اول کلام ملامت ایشان بودی و آخر کلام عذر
ایشان و جمع بین النقیضین شدی و فحوای این آیه آنست که ایشان را
بت پرست و بت تراش بوده اند و در این هیچ خلافی نیست که خدای تعالی
فرموده شما را و آنچه شما می پرستید از بتان و اصنام که خود میتراشید خدای
تعالی آفریده است بدانکه ما و ما تنحتون میتواند بود که موصول باشد و
میتواند بود که نکره موصوفه باشد و ما و ما تعملون موصوله است بمعنی
الذی و اگر حمل کنیم بر آنچه مراد شماست متناقض باشد و دیگر حضرت باری
تعالی نسبت و اضافت عمل با ایشان کرد که اگر فعل خدای تعالی بودی
نسبت و اضافت آن ببنده گمان نکردی چون اضافت به بنده کرد فعل
بنده باشد نه فعل خدا جهت آنکه عقلاً و شرعاً اضافت فعل و نسبت او
بفاعلش کنند ای ابراهیم اعتقاد شما آنست که خدای تعالی میخواهد که کافر
معصیت کند و نمیخواهد که طاعت کند و این اعتقاد شما مستلزم اشیاء شنیع
است که الله تعالی را فاعل قبایح میدانید و کفر و معاصی و فساد که در
عالم واقع میشود میگوئید که بقضا و قدر اوست و از سخن شما لازم می
آید که خدای تعالی از جمیع ظالمان ظالم تر باشد چرا که عقاب کند کافر را
جهت کفری که خود تقدیر کرده است و چون خدای تعالی خلق کفر در کافر
کرده باشد و در او خلق قدرت بر ایمان نکرده باشد و بعد از آن او را عقوبت

کند

کند از برای کفری که خود در او خلق کرده باشد و تقدیر نموده و هم چنین
که فرقه بنی آدم سیاه حبشی را عقوبت کند و گوید که چرا رنگ تو سیاه است
یا شخص بلند قامت را تعذیب کند که چرا قامت تو بلند است یا پسته را
که چرا قامت تو کوتاه است یا کودکی را دست و پای بند نموده در آب
اندازند و بیرون آورند و بزنند که چرا جامه تو تر است و امثال این
ظلم صریح است اگر خلق کفر در کافر و فسق در فاسق و خلق ظلم در ظالم
خدای تبارک و تعالی کرده باشد انقطاع حجت انبیاء و الزام رسل
باشد زیرا که چون پیغمبر با کافر گوید که ایمان بیاور بخدای عز و جل
که مرا براستی بخلق فرستاده که شما را دعوت کنم بایمان کافر گوید در
جواب که خدائی که تو را فرستاده که مرا بایمان دعوت کنی بایستی که ایمان
در من خلق کند یا مرا قوت موثره عطا فرماید و تمکینم بدهد تا من
ایمان بیاورم و اگرنه مرا چرا تکلیف میکنی بایمان چون مرا قدرت نیست
و در من کفر خلق کرده است و من متمکن نیستم نبی منقطع گردد و
او را جواب نماند و عاجز شود ای ابراهیم اگر کفر را خدای تعالی در
کافر خلق کرده باشد و باز او را بایمان تکلیف نماید تکلیف ما لا یطاق بود
و این عقلاً و شرعاً قبیح بود و این بدان ماند که آدمی را گویند در هوا
طیران کن و در قرآن مجید واقع است که لا یکلف الله نفسا الا وسعها
و در جای دیگر میفرماید که یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و
امثال این بسیار است ای ابراهیم خدای تعالی کفر را در کافر بیافریند
و بگوید کیف تکفرون و خود خالق خیر و شر باشد حق و باطل باشد و
گوید که لم تلبسون الحق بالباطل و ایشان را از خود دور کند و باز دارد
و بگوید لم تصدون عن سبیل الله ای ابراهیم اگر حق تعالی در
کافر کفر را خلق کرده باشد لازم آید که کافر مطیع الله تعالی باشد

و بای مثل افعال اضطراری نباشد مانند حرکت نبض و غیره ای ابراهیم
بدیهیست که فرق است میان حرکات اختیاری و اضطراری و هر که عاقل
بود حکم میکند بر آنکه ما قادریم بر حرکات اختیاری و قادر نیستیم بر
پریدن و باسمان رفتن چنان که شیخ بهلول با حنفیه کوفی در مسئله قضا
و قدر بحث کرد و الزام وی نمود و گفت بدلیل ثابت کنم که خر از تو بمراتب
عاقل تر است و از آنها که بنده را مسلوب الاختیار میگویند از برای آنکه اگر
خر را بکنار جوی خرد ببری که از آنجا بگذرد و آن خر نگذرد و اگر ارش کنی
البته بگذرد و اگر بکنار جوی بزرگ بری که قادر نباشد هر گز نشتی از آن
اگر بکشی او را از آنجا نگذرد پس خر فرق میکند میان آنچه قادر است و آنچه
قادر نیست و تو ای حنیفه فرق نمیکنی که بر هر چیز قادری و بر هر چیز قادر
نیستی چون حنیفه این بگفت هارون و یحیی و اکثر ارکان دولت بیکبار همه
بخندیدند و ابراهیم از خجالت بمردن خود راضی شده بود دیگر باره حسنیه
گفت ای ابراهیم اگر فاعل فعل بنده الله تعالی باشد صحیح نبود آنکه گوئی که
خدای تعالی عفو و غفور و رحیم است و عفو کننده گناهان است از برای
آنکه عفو و غفور کسی باشد که بنده گناه کرده باشد و بسبب گناه مستحق
عذاب شده باشد او عذاب نکند و بیامرزد و عفو کند پس چون گناه
فعل بنده نباشد و فعل خدا باشد چگونه صحیح باشد که گویند خدا آمرزنده
و عفو کننده و رحیم است ای ابراهیم حقیقت ایمان آن باشد که مکلف
دو سرای تکلیف بنظر و دلیل حاصل کند بفعل خویشتن تا بتحصیل آن در دنیا
مستحق مدح و در قیامت مستحق ثواب شود پس هر گاه خداوند تعالی
خواهد که این مذکورات را در بنده خلق فرماید تواند اما خدا خواهد
که بنده بکسب خویش و فعل و اختیار خود مومن و مطیع باشد و تارک
کفر و معاصی و اگر بنده با حصول آلت و قدرت و تمکین ایمان اختیار نکند

خدا او را

خدای را نقصانی نباشد ای ابراهیم اگر از دلایل عقلی زیاده بر این خواهی
چند آن بگویم که سامعین را ملال باشد و از دلایل نقلی حدیث صحیح نبوی
که فریقین نقل کرده اند و در طریق شما نیز واقع است آنچنان که عبدالله عمر
روایت میکند از رسول صلی الله علیه و آله که القدریة مجوس هذه الامة
ان مرضوا فلا تعودوهم و ان ماتوا فلا تصلوا علیهم و ان لقیتموهم فلا
تسلموا علیهم قیل منهم یا رسول الله قال الذین یعملون بالمعاصی ثم یزعمون
انها من الله کتبها علیهم قیل منهم یعنی قدریه مجوس این امتند اگر بیمار
شوند بپرسش ایشان مروید و اگر بمیرند نماز بر ایشان مکنید و اگر ملاقات
کنید بر ایشان سلام مکنید جمعی از صحابه گفتند یا رسول الله قدریه چه
طایفه اند و ایشان کیستند آنحضرت فرمودند که آنکسانی اند که معاصی بعمل
آورند و زعم ایشان آن باشد که عمل خیر و شر از خدا است و خدای
در ازل نوشته که ایشان معصیت کنند و چنین تقدیر فرموده و عبدالله
عباس چنین روایت میکند از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که لن یلقی
العبد ربه اعظم من الاشراک بالله و ان یعمل بمعصیته ثم یزعم انها من الله انها
عز و جل یعنی ملاقات نماید بنده پروردگار خود را بگناهی که آن گناه بزرگتر
باشد از شرک بخدا و آن آنکه معصیتی بعمل آورد آنکه گمان برد که فعل معاصی
از خدا است و انس بن مالک روایت میکند از رسول خدا که سیاتی
قوم یعملون بالمعاصی و یقولون هی من عند الله فاذا رایتموهم فکذبوهم
قال ثلاث مرات فکذبوهم و هم چنین احادیثی که از اهل بیت صلوات الله علیهم
منقول است ای ابراهیم بر اسطر چند آیه ماول که در قرآنست این همه کفر
ورند که وضع نموده اید و چند بر از آیات قرآنی که خدای تعالی در قرآن
تصریح نموده و اسناد فعل شر به بنده گمان نموده غافلید از آنجمله که خدای
تعالی سرزنش میکند کسانی را که گفتند اگر خدا خواستی که مشرک نشویم

نمیشدیم وشرک ما بخواست خدای تعالی است چنانچه میفرماید سَیَقُولُ الَّذِینَ أَشْرَکُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَکْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَیْءٍ یعنی نزدیک باشد که آنان که مشرک شدند بکویند که اکر خواست خدا نبودی شرک نیاوردیمی نه ما و نه پدران ما و هیچ چیزی کفت او حرام نمیکردیم ای ابراهیم این آیه اکرچه سرزنش کفار است امّا فی الحقیقت سرزنش شما است وشما با کفار شریکید درین اعتقاد و دیکر فرموده که وَمَنْ یَعْمَلْ سُوءًا یُجْزَ بِهِ و دیکر فرموده اَلْیَوْمَ تُجْزَىٰ کُلُّ نَفْسٍ بِمَا کَسَبَتْ و دیکر فرموده که وَلَا یَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَدًا و دیکر فرموده وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَٰکِنْ کَانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ و دیکر فرموده وَأَنْ لَیْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ و میفرماید که فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ کَفَرُوا و میفرماید ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ و در جائی دیکر فرموده که مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّیِّئَةِ فَلَا یُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا یُظْلَمُونَ و دیکر فرموده لَهَا مَا کَسَبَتْ وَعَلَیْهَا مَا اکْتَسَبَتْ و دیکر فرموده که کُلُّ امْرِئٍ بِمَا کَسَبَ رَهِینٌ و هم چنین فرموده در جائی که مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَیْهَا و در جای دیکر فرموده که إِنَّ اللَّهَ لَا یَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ و دیکر فرموده وَمَا رَبُّکَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ و فرموده وَلَا یَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْکُفْرَ و ازین روشنتر فرموده وَمَا أَصَابَکَ مِنْ سَیِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِکَ یعنی هرچه میرسد بشما از حسنه پس آنرا از خدا بدانید و آنچه میرسد بشما از کناه و معاصی آنرا از نفس شریر خود دانید و آنرا بخدا نسبت مکنید و امثال این در قرآن بسیار است که حق سبحانه و تعالی حواله باسناد معاصی و کفر بندکان فرموده و شیطان کفت لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ اکر فعل فعل خدا بودی جایز نبودی که بفعل خود لعنت بر ابلیس کند و فرموده که إِنَّ عَلَیْکَ لَعْنَتِی إِلَىٰ یَوْمِ الدِّینِ ای ابراهیم اکر آدم عم بود کفت رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَکُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِینَ و اکر موسی عم بود

کفت

کفت رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی و یونس عم کفت لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ ای ابراهیم جمله انبیاء توبه بتهذیبه و تقدیس الله تعالی کرده اند اکر عصیان عاصی فعل او بودی چرا توبه بایستی کردن ابراهیم محل یافته کفت ای حسنیه تو ابطال مذهب خود کردی چرا که باعتقاد تو جمله انبیاء معصوم‌اند چون از ایشان جرمی و معصیتی صادر نشده چرا توبه و استغفار نمودند یحیی اورا بخندید و کفت ای ابراهیم مقدمهٔ اول را ثابت نمودی و منع دلایل و حجت او کردی که حالا شروع در عصمت و عدم عصمت انبیاء میکنی اکثر خلایق بخندیدند حسنیه کفت ای ابراهیم این بحث تو خلاف ادب و دخل تو بیموقع است درین مسئله نیز جواب خود خواهی شنید بعد از تمام سخن در مسئلهٔ قضا و قدر بدان ای ابراهیم که مشرکان قریش جمله جبری بودند چون اسلام ظاهر شد طریق جبری برطرف شد بعد از وفات حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله و شهادت حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلم معاویهٔ ملعون و یزید مطرود و باقی خلفای بنی امیه لعنهم الله اجمعین در زمان خلافت خود احیای آن کردند و در اسلام جبریان تابع ایشان شدند و شما نیز متابعت میکنید ایشان را روایت است که روزی عمر ابن الخطاب علیه اللعنة و العذاب در سر منبر در میان خطبه کفت لَا هَادِیَ لِمَا أَضَلَّتَ وَلَا مُضِلَّ لِمَا هَدَیْتَ کبری حاضر بود فریاد بر آورد و کفت اَللّٰهُ أَعْدَلُ أَنْ یُضِلَّ أَحَدًا عمر خطاب کفت لَوْلَا عَهْدُکَ لَضَرَبْتُ عُنُقَکَ شما مخالفت قرآن و حدیث میکنید و پیروی متابعت کلام میکنیم وای بر شما ای ابراهیم بخدا قسم که رسول خدا و اهل بیت عظام او و اصحاب کرام او و اعلام با احتشام او همه بدین اعتقاد بودند غرض از این جماعت آن بود که شاید هارون فرهنکی کردد چون حسنیه سخن بدینجا رسانید فغان از جمیع خلایق بر آمد و جمله زبان بتحسین حسنیه بکشادند و آن مجمع را آفرین میکردند ابراهیم و وزیر کفتند ای حسنیه این همه را مسلم داشتیم از آیات قرآنی و علی امّا چون اکثر تابعین برین نهج رفتند و چنین اعتقاد کردند که بنده مسلوب الاختیار است

و تجویز این معنی نکرده اند که بنده شریک الله تعالی باشد و از این معنی بنا بر قول ایشان شرک لازم آید حسنیه کفت ای ابراهیم چکونه شرک لازم آید و حال آنکه حق سبحانه و تعالی قادر است بر قهر بنده و اعدام او مثلاً اکر پادشاه کسی را والی بلادی کرده اند و آن والی در آن بلاد ظلم و ستم کند و غارت نماید مسلمانان را و سلطان متمکن باشد که انجه او بغیر حق کرفته باشد باز ستاند و او را بقتل رساند چکونه لازم آید شرکت او با سلطان چون توان کفت که او شریک سلطانست ای ابراهیم احکام الهی و حدیث حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله و جمیع دلایل عقلی را معطل و ضایع میکنی ای روی و نادیده و ناشنیده میانکاری که بعضی از تابعین چنین اعتقاد کرده اند ای ابراهیم اعتراضی کردی در باب عصمت انبیاء بدانکه جملهٔ انبیاء معصوم اند و مطهر از جمیع معاصی و واجبست که جمیع انبیا و اوصیا معصوم باشند از خطا و کناه و فراموشی از ابتداء طفولیت تا انتهاء زمان نبوت و وصایت زیرا که اکر امناء سر خدا اینها پس چکونه جایز بود که در مقام انقیاد شیطان که ارذل موجودات و ابعد مخلوقات از جناب کبریاست باشند پس شیطان را تصرفی نباشد در ایشان و اکر از ایشان افعال شیطانی صادر شود طبایع از انقیاد و متابعت ایشان متنفر کردد پس فائدهٔ بعثت که متابعت رعیت است مختل کردد و باید که نبی و وصی او اولی باشند از سایر امت از تلبیسات و سایر کمالات و از منقصت صوری و معنوی منزه و معرا باشند و در آباء و امهات ایشان عیبی نفرت باشد که سبب قطع فرزند باشد و در طریق علم نبوت و ولایت با شخاص امت مختلفست بعضی از کمال مناسبت و صفای فطرت محتاج بمعجزه نشوند لیکن جمهور الناس احتیاج بمعجزه دارند و معجزه امری را کویند که بیرون باشد از قدرت جمیع مخلوقات و مقارن دعوی نبوت بود بدان ای ابراهیم که کمال و نشانهٔ انسانی در علم بمبدأ و معاد است چنانچه دلایل مقتضا عقلی و نقلیست و علم بمعاد حاصل

نشود

نشود مکر بنقل و اکثر نقلها بواسطهٔ آنکه احتمال تاویل دارد افادهٔ یقینی نکند مکر عنایت الهی اقتضا نمود که شخص معصوم که بر اقوال و افعال او اعتماد بود بر انکیزانند تا مقصود حاصل آید و قول شارع و مقصود شارع باعلام وحی و نایب او ظاهر شود ای ابراهیم از غیر معصوم جایز بود که عصیان واقع شود و هرکاه انبیا و اوصیا مرتکب معاصی شوند از جملهٔ معاصی کذب بود پس احتمال دارد که هرچه نبی و امام کویند دروغ باشد پس نماند مر امت را وثوقی و اعتمادی بر قول نبی و ثابت شرع امام و عصمت امام هم نیز بنقل یا بطریق اعجاز باید که نبی و امام را آبا و امهات پاک باشد از دنائت و رذالت مثل آنکه مادر و پدر او حجام و سرکین کش نباشد و باید که نبی و امام متصف نباشد بصفات ذمیمه مثل حقد و جهل و حسد و بخل و غلظت و جنون و حرص بر دنیا و اقبال دنیوی و معلول و ناقص نباشد و مبتلا بپیس و جذام و کنک نباشد و از جمیع نقایص منزه باشد و کاذب و عاشق پیشه نباشد و بدانکه کذب قبیح بود و خدای تعالی میفرماید که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَکُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ ای ابراهیم واجبست که امام اعلم و افضل و ازهد و اورع و اتقی و اسخی و اشجع و اقدم اهل زمان باشد و از جمیع خلق مستغنی بود در علم و بدانکه هر امامی که رعیت و امت او را نصب کنند باز او را عزل توانند کرد و امام باید که منصوب از جانب خدا و رسول باشد تا خلایق در متابعت او کمراه نباشند و باید که معصوم بود چرا که اکر غیر معصوم بود تواند بود که ظالم باشد و حضرت پروردکار فرموده که لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ حسنیه چون این بکفت لرزه بر اعضای هارون افتاد چرا که وی دعوی خلافت میکرد بغیر حق و از این صفات یکی در وی موجود نبود یحیی ابن خالد دریافت و روی با ابراهیم کرد و کفت مکر حیات از تو منقطع شده چرا از کرسی بزیر نیائی و مذهب حسنیه اختیار نکنی چون ابراهیم از اطراف و جوانب کنایه شنید کفت ای حسنیه چکوئی درین آیه که صریح است در قرآن که خدای تعالی امر کرده آدم را

كه يا آدم اسكن انت وزوجك الجنة وكلا منها رغدا حيث شئتما ولا تقربا هذه
الشجرة فتكونا من الظالمين اى حسنيه بلا شك ايشان از آن درخت خوردند واز
ستمكاران كشتند حسنيه كفت اى ابراهيم بدانكه نهى نمودن خداى تعالى آدم را
نهى تحريمى نبود بلكه نهى تنزيهى بود زيرا كه نهى تحريمى آن باشد كه بارتكاب آن مستحق
ملامت وعذاب آخرت كردند ونهى تنزيهى آن باشد كه بارتكاب آن از فايده و
مصلحتى كه در آن باشد از خود فائت كرده باشند اما بآن مستحق ملامت دنيا و
عذاب آخرت نباشد پس اكر آدم عليه السلام ترك تناول آن درخت كردى مستحق
زيادتى الطاف وثواب شدى چون نكرد مستحق عذاب نشد ابراهيم كفت
اكر چنين بودى چرا از ظالمان بودى وخداى تعالى ميفرمايد فتكونا من الظالمين
حسنيه كفت اى ابراهيم بدانكه ظلم وضع شيء بود در غير موضع خود يعنى نهادن
چيزى بود در غير جاى خود پس كردن كارى در جاى ناكردن وناكردن كارى در جاى
كردن وضع شيء در غير محل خود باشد پس سنتى را كه ترك كنند وضع شيء در
غير موضع باشد يا مرتكب مكروهى شدن واز آن اجتناب ناكردن نهى حكم دارد
چنانكه در حق بوستان كفته كه ولم تظلم منه شيئا يعنى از آن ميوه كه هر سالى آوردى
هيچ كم نكرد پس معنى من الظالمين آن باشد كه از آنكسان باشند كه حظ نفس
خود از ثواب كم كرده باشند ابراهيم كفت اى حسنيه آدم وحوا چرا كفتند ربنا
ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين چون تو ميكويى كه
ايشان ترك مندوبى كردند وكناه نبود پس چرا چنين ميكفتند حسنيه كفت
اى ابراهيم ايشان اعتراف كردند بظلم بر نفس خود وبخشش خواستند وامرزش
طلبيدند از خداى عز وجل دلالت نكند بر كناه زيرا كه ظلم بمعنى نقصانست
وفوت منفعت كه از ايشان شده ورحمت وغفران طلب كردن عبارتست
كه بدان مستحق ثواب خدا كردند واين معنى دليل نكردد بر اينكه ايشان كناه كرده
وحضرت رسالت صلى الله عليه وآله فرموده انا استغفر الله في كل يوم سبعين
مرة

مرة يعنى من كه پيغمبرم در هر روزى هفتاد بار استغفار ميكنم ورسول را هيچ
كناهى نبود وديكر طاعت انبيا واوليا آنست كه طاعت بسيار خود را اندك تا اندك و
اندك ترك سنتى را كناه دانند وجرم بزرك شمارند اكر چه هيچ كناه بزرك
از ايشان بوجود نيامده باشد از براى تذلل ومسكنت خود را مجرم وخواس
خوانند پس اعتراف ايشان بظلم واقرار ايشان بكناه واستغفار ايشان
دليل نبود بر كناه ايشان ابراهيم كفت اى حسنيه چون چنين است آدم را
عاصى نشايد خواند وخداى تعالى ميفرمايد وعصى آدم ربه فغوى حسنيه
كفت بدان اى ابراهيم كه اكثر آيات قرآن در قرآن بقول رسول خدا
واهل بيت واصحاب كبار او مأول است وبظاهر آن حكم نتوان كرد بدانكه
عصيان مخالفت است ومخالفت چنانكه در واجبات باشد در مندوبات
نيز باشد ودر آداب نيز باشد اما بمخالفت مندوبات وآداب آن مستحق
ملامت وعقاب نباشد وغوايت در اينجا بمعنى كمراهى نباشد بلكه بمعنى بى
بهره ماندن است يعنى مخالفت آنچيزى كه ذكر وى را بترك آن فرموده بودم
واز ثواب آنچه بوى داده بوديم بى بهره ماند وآنرا ضايع كرد وغوايت در
اشعار عرب بسيار آمده ابراهيم كفت اى حسنيه چون آدم وحوا معصيت
نكردند چرا ايشان را برهنه كرده از بهشت بيرون كردند وبزمين فرستادند
حسنيه كفت اى ابراهيم آدم را از براى خلافت زمين آفريده بودند چنانچه
فرمايد انى جاعل في الارض خليفة اكر آدم از آن درخت تناول نكردى وبر آن
بهشت بيرون نكردندى وبزمين نفرستادندى براى خلافت زمين پس
بيرون كردن وى از بهشت وبرهنه كردن عقوبت كناه نباشد زيرا كه عقاب
رنجى باشد كه بغير رسانيده باشند بسبيل استخفاف واهانت بيرون كردن
حضرت آدم از بهشت بنا بر مصلحتى بود چنانچه درويشى ورنجور بر انبيا
ميرسد نه بر سبيل عذاب ابراهيم كفت اى حسنيه چه كويى در باب نوح عليه السلام

كه وى دعا كرد تا خداى تعالى قوم وى را هلاك كند چون خداى تعالى قوم نوح را
هلاك كرد بغرق وطوفان نوح پشيمان شد از آن دعا كردن وپانصد سال از
آن دعا كردن ميكريست بعد از كريه كردن بسيار نام او را نوح كردند وپيش
از آن نام او عبد الاعلى بود چون حسنيه اين حكايت بشنيد بخنديد و
كفت اى ابراهيم بدانكه اين حكايت خلاف قرآن است كه ميفرمايد يا نوح
قد جادلتنا فاكثرت جدالنا وقوم بعد از آن بپانصد سال غرق شدند
ونام وى نوح بود كلام اول ثابت شد اما آنكه كفتى كه نوح پشيمان شد از
دعا كردن از دو حال بيرون نيست اكر قوم نوح مسلمان بودند ونوح دعا
كرد تا ايشان غرق شدند واين خود كفر عظيم است كه پيغمبر مسلمانى را دعا
كند تا عالم را طوفان بكيرد وچندين هزار مسلمان هلاك شوند واكر كافر
بودند نشايد كه نوح ندامت خورد بر هلاك دشمنان خداى تعالى و
خداى تعالى در حق آدم ونوح ميفرمايد كه ان الله اصطفى آدم ونوحا و
آل ابراهيم وآل عمران على العالمين حسنيه كفت اى ابراهيم حقيقت مذهب
باين نوع مزخرفات ثابت نميشود ومن اين مهملات را بسيار شنيده ام از غير
تو بدانكه بنى اميه واتباع ايشان بلكه آنهايى كه قبل از ايشان متصدى
خلافت وامامت بودند بظلم وتعدى با آنكه ايشان را از هيچ جهت استحقاق
آن نبود واكثر اوقات از ايشان ظلمها وفسقها بظهور ميامد ودر مسائل
دينى جاهل واز احكام فرقان عاجز بودند وبعضى اوقات مست وبيهوش
امامت كرده نماز صبح را چهار ركعت ميكذاردند ومثل اين افعال كه اكثر قبايح
ايشانرا تعداد نمايم موجب ملالت خلق كردد وچون بعضى از اهل بيت سلام الله
عليهم بلكه جمعى از صحابه كبار كه بصفت ايمان موصوف بودند ايشانرا نصيحت وملامت
ميكردند واكثر خلايق ايشان را سرزنش مينمودند از براى دفع ملامت از
خود واتباع اين هم كفر وزندقه بخدا ورسول نسبت ميكردند وجميع انبيا را
كه معصوم

كه معصوم اند ومطهر اند هر يك را بمعصيتى وذلتى وخطايى متهم ميكردند و
بظاهر قرآن عمل كرده بر صحت تاويل فاسد حديث وضع ميكردند وعقل را
بميزان نقل نهاده جميع آيات قرآنى را بر طبق احاديث موضوعه تاويل مى
كردند وچون مردم مهارت دفع شبهه نداشتند وطلب علم نميكردند بتقليد
يا مثل آن عمل ميكردند وقوت تميز نداشتند ميان طمع وهوا وميان عقل ورضاى
خدا وبعضى بترغيب جاه بى مدار وحكومت پنج روزه اين دنيا وثواب ابدى
وعقاب سرمدى را منظر در نياوردند بعد از رسول صلعم پانصد سال يا دويست
سال مذاهب وضع كردند ومقلدان بناء دين وملت را بر نشو ونما نهادند
وبر طريق انصاف در طلب حق سعى ننمودند وبهمان تقليد قناعت كردند كه انا
وجدنا آباءنا على امة وانا على آثارهم مهتدون تا حق تعالى در جواب ايشان
نبى فرموده كه انتم وآباؤكم في ضلال مبين وبعضى بتعليم معلم قناعت كردند
واز سر انصاف تفحص حق نكردند كه مذهب معلم چيست وچه ميكويد تا
موازنه كنند ميان اقوال وبنظر كافى وعقل شافى طريق حق اختيار كنند
ومع هذا هر يكى دعوى انا مع الحق ميكنند قوله تعالى كل حزب بما لديهم
فرحون بدان اى ابراهيم كه حق جز يكى نباشد از اين مذاهب ودليل بر اين
اشارتست از صاحب شريعت حضرت خاتم انبياء صلى الله عليه وآله كه فرمود
ستفترق امتى على ثلث وسبعين فرقة واحدة منها ناجية والباقية
هالكة يعنى پيغمبر فرمود كه زود باشد كه امت من متفرق شوند بهفتاد و
سه فرقه ويك فرقه از آن ناجى ورستكار باشند وباقى هالك ودر آتش
باشند جمعى از صحابه پرسيدند يا رسول الله آن فرقه ناجيه كدامند
فرمود آنچه من بر آن ام واهل بيت من بر آنند در اين اثنا فرمود كه مثل
اهل بيتى كمثل سفينة نوح من ركب فيها نجا ومن تخلف عنها غرق يعنى
مثل اهل بيت من چون مثل كشتى نوح است كه هر كه در كشتى نشست از

غرق شدن ایمن گشت و دیگران ندای ابراهیم بدان که جمیع امت بر
صحت این دو حدیث متفق‌اند و بلا شک فرقهٔ ناجیه واحده آن طایفه‌اند
که پیروی رسول خدا و اهل بیت او مینمایند جهت آنکه در مسایل اصول معتقدات
ایشان مباین جمیع مذاهبست و هیچ فرقه از این فرقه جرم نمیتوانند کرد که
ناجیند الا طایفهٔ که پیرو اهل بیت علیهم السلام اند بدان ای ابراهیم که مرا
از قتل و قلع و قمع شما باکی نیست و خایف نیستم و بحیات پنج روزه قیدی ندارم
و همیشه طلب شهادت از خدای تعالی میکنم و امروز صریح تر و روشن تر بیان
میکنم که هر خلیفهٔ زمان ظاهر که بعد از این که شما میگوئید و پیشتر از شما می
گفتند که جملهٔ شقاوت اشقیا و کفر و فسق و خیر و شر بتقدیر و اراده الله
تعالی است و بنده را اختیاری نیست و میخواهند که اصلاح قبایح اصحاب ضلالت
که ظلم باهل بیت رسالت کردند چون غصب امامت و خلافت و غصب فدک
و ایذا و آزار حضرت سیدة النساء و صحابهٔ کبار و زهر دادن جگر گوشهٔ حضرت
رسول صلعم امام حسن مجتبی و قتل نور دیدهٔ مصطفی و مرتضی امام حسین ع
شهید کربلا با هفتاد و دو تن اصحاب آنحضرت و باز گرفتن حضرات اولاد رسول ص
و محاربات با ابن عم و برادر و داماد و وصی رسول خدا و اخراج ابی ذر غفاری
و ایذاء عبدالله مسعود و سوختن مصحف وی و قتل عمار یاسر و چندین از
صحابهٔ کبار و منجنیق بر در خانهٔ کعبه انداختن و کعبه را خراب کردن و قتل مسلمانان
در مدینهٔ رسول ص کردن و چندین از اولاد رسول را بقتل رسانیدن و
چندین هزار بدعت و فساد و ظلم از ایشان بوقوع آمد که زبان بیان از
تعداد احصای او قاصر است از این جهت اصحاب کبار و شیعیان اهل بیت
رسول و مخصوصان و مخلصان و تابعان آنحضرت که بصفت ایمان موصوف
بودند ایشان را ملامت میکردند و بلعن خفی و جلی نوازش مینمودند و بر افعال
قبیحهٔ ایشان طعن میکردند و سرزنشها کرده تخویف از خدا و رسول

وعداب

وعداب و نکال اخروی میفرمودند ایشان از برای دفع ملامت از اصحاب
ضلالت و تنزیهٔ افعال و کردار شیخین و باقی خلفای بنی امیه و دفع
مطاعن و تشنیع اهل عالم بر افعال ذمیمه و کفر و زندقهٔ ایشان این معتقدرا
وضع نمودند و گفتند که بنده فاعل فعل خود نیست و جمله فعل خداست
و خدای چنین خواسته و این چنین تقدیر کرده در ازل از این سبب
اسناد معصیتها بر انبیاء کردند و معصومان را بعلت کذب و فسق و
چیزهای ناشایسته متهم ساختند و شما نیز پیروی کرده بدان گروه رالیه
واگر کسی گوید که عصمت در نبوت و امامت شرط است بدلایل عقلی و بمقتضا
آیهٔ و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات تا عهدی الظالمین خدای تعالی ابراهیم
علی نبینا و علیه السلام را فرموده من ترا امام مردمان میگردانم ابراهیم خلیل
خلیل دعا کرد و گفت از ذریت من هر که لایق امامت باشد امام گردان حق
تعالی فرمود لا ینال عهدی الظالمین یعنی عهد من که امامت است بظا
لمان غیر رسد پس الله تعالی از ظالم نفی امامت کرده باشد و شقی و ظالم بر دو
قسم است ظالم نفس خود و ظالم غیر و هر که این دو ظلم از او منتفی باشد
معصوم بود پس عصمت در امامت شرط بود و بمقتضای این آیه که ان الشرک
لظلم عظیم مشرک توبه کننده لایق منصب و مرتبهٔ امامت نباشد و اگر
کسی بر این اعتقاد بود وی را رافضی خوانید و قتل وی واجب دانید و
پیروی مینمائید سنت معاویه را و خود را پیرو وی سنت پیغمبر و اسم
سنی اشتهار یافته اید داده اید و جمیع انبیا را در مقام و درجهٔ فسق و فجور
در می آورید و اگر کسی بر این اعتقاد نباشد تکفیر وی میکنید چون حسینی را
آتش محبت مشتعل شده بود بر مسند فصاحت و بلاغت لنشتلا ینقطع
در مذهب مخالفان و عصمت و طهارت اهل بیت اقامت دلیل مینمود

بطلان

هارون وتابعان او را لرزه بر اعضا افتاده از قبایح اعمال ناشایسته خود شرمنده هر سه را در روی افکنده متحیر بودند وعلما را قوت نطق ویارای سوال وجواب نبود ابراهیم کفت ای حسنیه عنان اختیار از دست داده مرکب تشنیع وتعریض در میدان وقاحت وقباحت میرانی وصحابه وتابعین را طعن وتکفیر میکنی اکرچه محبت وموددت اهل بیت رسول بر هر کس لازم است ودر این باب کسی را با تو نزاعی نیست اما موددت اصحاب کبار وخلفای عالیمقدار که جانشین سید مختار بودند بر همه کس واجبست ودر خلافت ایشان اجماع امت است خصوصا ابابکر که حضرت حق جل شانه در ایه غار ابابکر را صاحب رسول خوانده ایا او را از ان فضیلت حاصل هست یا نه حسنیه کفت بخدا که ابابکر را از ایه غار هیچ فضیلتی ومنزلتی حاصل نیست بلکه از ظاهر ان ایه عدم ایمان بر رسول ثابتست بیان فرمای ای ابراهیم که آن فضیلت کدام است ابراهیم کفت کلام معجز بیان ناطق است بدین ایه شریفه که الا تنصروه فقد نصره الله تا بانجا که بجنود لم تروها فضیلت اول انکه همراه وی یار رسول خدا اکر کسی را از او بیشتر دوست داشتی انکس را بردی تا انیس وجلیس وی بودی فضیلت دویم انکه خدای تعالی وی را صاحب رسول خوانده فضیلت سیم انکه خدا ورسول او را الحزن نتوانستند دید واز برای دفع حزن وخوف وبیم کفتند لا تحزن یعنی غمکین مباش فضیلت چهارم انکه ان الله معنا به بلفظ جمع کفت یعنی خدا با ماست پس معنیش این بود که خدا با رسول وابی بکر بود ای حسنیه این کمال فضایل است که از هر یک از ایه ابی بکر را حاصل است حسنیه بخندید وکفت ای ابراهیم جواب بشنو ابدا انکه این فضیلتی است که بدینها چشم عوام را می پوشید ولیکن انهایی را که دیده بصیرت بود

از این

از این فضیلت از راه نروند وبدین مناقب کسی را افضل امت نخوانند وبی معصومان خوانده ان مقدم ندانند بدانکه فضیلت اول که بیان کردی رسول ابی بکر را برای ان با خود برد که او را از همه کس بیشتر دوست والله که غلط کفتی وانها ئیکه این اعتقاد دارند غلط کرده اند ای ابراهیم بدانکه جبرئیل بر رسول خدا امد ورسول را کفت که کفار امشب بقصد قتل تو می ایند باید که امر کنی که امشب هیچ کس از صحابه تو بیرون نیایند وامر الهی چنانست که علی را که برادر با جان برابر تواست بر جای خود بخوابانی که کسی که جان خود فدا میکند برای تو او است وخود متوجه شوی بقلات غار وشرایطی چند که امر شده بود بجای اوردی چون شب نزدیک شد رسول خدا اصحاب را طلبید وامر فرمود که امشب هیچ از اصحاب واحباب من باید که از خانه بیرون نیایند که خدای را مصلحت در این است پس یاران رسول م جمله متوجه خانهای خود شدند بعد از آن حضرت امیر علیه السلام را فرمود که یا علی امر الهی شرف نفاذ یافته که تو بر جای من بخوابی تا من از شر کفار محفوظ مانم واز این شهر بعد بیرون فرار نمایم وبقلات غار بروم این سخن را ملا حضرت امیر کران نیامد واز روی محبت واخلاص عرض کرد که هزار جان من بفدای حکم الهی ونفس رسول باد وبا وجود صغر سن خایف وهراسان نشد رسول وی را در بغل کرفت وروی وی را بوسیده کریه بسیار کرد پس فرمود یا علی تو را بخدا سپردم ووی را بجای خود بخوابانید وبرفت چون پاره راه برفت دید که شخصی می اید حضرت توقف فرمود تا آن شخص بیامد دید که ابی بکر است فرمود ای ابی بکر نه من حکم خدا را بشما رسانیدم وکفتم که شما امشب از خانهای خود بیرون مروید چرا مخالفت حکم الهی کردی کفت یا رسول الله دلم از برای تو هراسان بود نتوانستم که در خانه خود

قرار کیرم پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مخفی ماند بواسطه آنکه حکم الهی
نبود که کسی را با خود در غار برد در ساعت جبرئیل ع نازل شد بفرمان رب
جلیل وکفت یا رسول الله خدای که اکو او را بکذاری که کفار او را کرفته از
عقب تو بیایند و تو را بقتل رسانند پس پیغمبر ص او را بضرورت با خود
ببرد و در غار داخل شد ای ابراهیم ابی بکر مخالفت قول خدا و رسول
نمود و از خانه بیرون آمد و این نوع که من بیان میکنم اجماع امتست و
پیغمبر ص بضرورت او را ببرد که مبادا بدست کفار کرفتار کردد و این
موجب رسوائی رسول خدا شود دیکر بدان ای ابراهیم که حضرت
پروردکار نفاق ابی بکر و یارانش را بر رسول خبر داده و از آنچه بعد از
رسول از ایشان واقع شد بی بود نسبت با اهل بیت و چون پیغمبر ص
از او ایمن نبود او را بضرورت با خود ببرد و آیه یقولون بافواههم
ما لیس فی قلوبهم و چندین آیات دیکر در باب نفاق ایشان نازل شده
ای ابراهیم رسول صلی الله علیه وآله مستغنی بود از انیس و جلیس و انس او
بحضرت پروردکار و جبرئیل جلیس و انیس وی بودی و بجنود لم تروها
شاهد این حالست ای ابراهیم آنکه کفتی که خدای تعالی وی را صاحب رسول
خوانده بدانکه بمجرد صحبت او را هیچ شرفی و فضیلتی حاصل نمیشود و
در آن صحبت دفع ضرر را از رسول ص نکرد و با عدای دین محاربه و مقاتله
نکرد و از هیچ راه کد معاونت رسول نتوانست کرد و اکر بودی چنانکه
از دیکران در قصص و تواریخ مذکور است از وی نیز بودی و دیکر در
قرآن صریح واقع شده که کافر را صاحب مؤمن خوانند و چنانکه میفرماید
که قال له صاحبه وهو یحاوره اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من
تراب ثم سواک رجلا و هم چنین در سوره نسلو مذکور است که ثم
یتفکروا ما بصاحبکم من جنة ان هو الا نذیر لکم بین یدی عذاب شدید

وجای

وجای دیکر میفرماید اولم یتفکروا ما بصاحبکم عجب از شما که اقامت دلیل
نمیکنید و اکر چه ابی بکر یکی از مشرکان بود باطنا دیکر آنکه زن نوح کافره بود
صاحب او نوح بود و هم چنین زن لوط کافره بود او را با لوط صحبت بود
و خر را نیز صاحب خوانند الله و این در میان عرب مثل شده که بئس الصاحب
الحمار یعنی بد مصاحبیست خر و سک اصحاب کهف نیز صاحب ایشان بود
در غار پس ابی بکر ملعون را چه حاصل شده باشد که با دل پر نفاق با رسول
همراهی کرده باشد ای ابراهیم فضیلت سیم را لا تحزن شمردی یعنی
پیغمبر از غایت شفقت کفت غمکین مباش ای ابراهیم حزن ابا بکر در آنحال
که با رسول بود از غایت خوف و بد دلی طاعت بود یا معصیت ای ابراهیم ان
هیچ جواب نمیکفت حسنیه کفت ای ابراهیم اکر حزن و خوف ابی بکر
طاعت بود پس حضرت رسالت ص او را منع کرده باشد از طاعت نعوذ بالله
من هذه الاعتقاد و اکر حزن او معصیت بود و خوف و بیم او از سستی
اعتقاد و عدم ایمان او بخدا و رسول بود پس او را با معصیت از این همراهی
چه فضیلت حاصل شده باشد و لا تحزن او را چه نتیجه دهد و بدانکه پیغمبر
صلی الله علیه وآله طالب طاعتست نه معصیت و مانع و ناهی معصیتست ای
نه طاعت ای ابراهیم حزن ابی بکر دالست بر قلت صبر او و عدم رضا
او بقضا و قدر او خدای تعالی و عدم رضای او بصحبت رسول و ثابتست
که او را اعتماد بقول رسول اصلا نبوده چو آنکه در محل رفتن غار رسول ص
او را اعلام کرد که من بحکم الهی متوجه این غار شده ام امام حرس و محفوظ خواهم
بود از شر اعادی و از کفار الهی و ضرری بما نخواهد رسید پس بقول شما
که میکویید که پیغمبر ابی بکر را انیس و جلیس بود و پیغمبر او را از غایت
محبت با خود بغار برد پس چون بود که ابی بکر ندانست که پیغمبر بواسطه
استخلاص بحکم الهی بغار رفت که آن همه جزع مینمود که نزدیک بود که

پیغمبر را رسوا کنند بلکه غرضش از جزع نمودن و فریاد کردن آن بود که پیغمبر را
رسوا کند و کفار مطلع کردند که رسول آنجاست اما امر الهی نبود و خدای تعالی
حافظ و ناصر رسول صلعم بود ای ابراهیم اگر ابابکر در ایمان با پیغمبر درست
بودی خدای تعالی نگذاشتی که مار بر پای وی زند و او را از شر مار نگاه
داشتی چنانکه پیغمبر را از شر کفار نگاه داشت با آنکه جمع کثیری آمدند و
مکرر بر کوه غار گردیدند و علامات پای مبارک آنحضرت بدر غار رسانیدند
با وجود این خدای تعالی او را از شر آن ملعونان نگاه داشت ای ابراهیم
فضیلت دیگر را که گفتی که رسول با ابی بکر گفت که ان الله معنا یعنی خدا با ماست
یعنی حافظ و ناصر ماست غرض حضرت رسول آن بود که حافظ و ناصر
من است و بر تقدیری که شامل حال ابابکر نیز باشد او را چه فضیلت
حاصل است چو اگر در قرآن فرموده که ما یکون من نجوی ثلاثة الا
هو رابعهم تا آنجا که ولا اکثر الا هو معهم بدان ای ابراهیم که خدای تعالی
میفرماید که نباشد از راز گویان سه کس مگر آنکه خدای تعالی
چهارم ایشان است و نیست گوینده پنج کس مگر آنکه ششم ایشان خداست
و نه کمتر از این و نه بیشتر که خدای تعالی با ایشانست و این آیه شامل حال
جمیع کفار و یهود و ترسا و مؤمن و منافق و غیر ایشان هست پس ابابکر را
از این چه حاصل ای ابراهیم بدانکه مسجد رسول صلعم اشرفست هزار مرتبه
از غار و جمع میشدند در آن مؤمن و منافق و کفار و همچنین در سقیفه بنی
ساعده جمع میشدند با شیطان بهمراه ای ابراهیم مثلاً شخصی را حیوانی
باشد مثل اسب و شتر و حمار و از خوف دزدان و حرامیان پناه بخانه
آدمی برد و گوید که خدا با ماست و ما را در این وادی نگاه خواهد داشت
یعنی مرا و حیوانی که با من است آیا حیوان را از آن چه فضیلت حاصل است
چون حسنیه سخن بدینجا رسانید هارون بسیار بخندید با آنکه او را

تعصب

تعصب بسیار بود و با اهل بیت در مقام عداوت و نفاق بود اما حب ابطال
او را به حسنیه چنان مهربان کرده بود که اگر طعن مردم و نقص منصب و تکبر
و تجبر مانع نبود بر خواستی و برگرد حسنیه گردیدی و دست و پای او را
بوسیدی دیگر مرتبه حسنیه گفت ای ابراهیم متوجه می باش که هنوز
مطاعن ابابکر در آیه غار بیشمار است و از همه رسواتر و بی بهره تر از ایمان
بودن ابابکر این آیه است که فانزل الله سکینته علیه تا آخر این آیه
که ضمیر راجع است بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که ضمیر را حق
مذکر مفرد داشت و این دلالت بر آنکه انزال سکینه بر ابابکر نشد و
او از این الهام بی بهره است و اگر بر او انزال سکینه شده بودی فانزل
الله سکینته علیهما بایستی و بجای ضمیر واحد مذکر مفرد ضمیر تثنیه
مذکر مجرور متصل بایستی والله که اینمعنی دال است بر کفر و عدم ایمان
ابابکر جهت آنکه الله تعالی در دو موضع اخبار فرموده در قرآن که بر حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله انزال سکینه نموده اول در این آیه که گذشت
در غار و دیگر در غزای حنین چون لشکر اسلام شکسته شدند ابابکر
و عمر و عثمان و بسیاری از صحابه گریختند و رسول را در میان کفار گذاشتند
الا حضرت امیرالمؤمنین علی و هفتاد و سه کس از اصحاب و مؤمنان که
فرار ننمودند و در ملازمت حضرت امیرالمؤمنین ع پای همت و مردانگی در
میدان قتال و جدال محکم کرده بودند و از سر جان گذشته عز او تقدیم
رسانیدند حضرت الله تعالی در حق ایشان فرموده که لقد نصرکم الله
تا آخر و هم چنین در جای دیگر میفرماید که فانزل الله سکینته علی
رسوله و علی المؤمنین و انزل جنودا لم تروها خروج ابابکر از سکینه خروج
و لیست از ایمان و شما از اینمعنی غافل شده اید ای ابراهیم چون در روز
حنین و غیر آن با رسول صلی الله علیه و آله و سلم مؤمنان همراه بودند و

وانزال سکینه بر رسول ومؤمنان شد ودر غار چون غیر از ابابکر دیگری
از مؤمنان همراه نبود فرمود که فانزل الله سکینته علیه وابوبکر را ذکر نفرمود
مطلقا واگر فی الحقیقت ابابکر را ایمان بودی بخدا ورسول بایستی که بجای
ضمیر مفرد تثنیه بودی وعلیهما گفتی ای ابراهیم چون حزن وتزلزل
وی در غار خطا ومعصیت بوده باشد وعدم سکینه وقوت آن پس اورا
هیچ نصیبی نباشد بلکه عدم ایمان وی ثابتست ای ابراهیم این نوع فضایل
که از او کفر ثابت میشود ودیگر فضایلی که نقل میکنید مثل این است این
مزخرفات را در رشته کشیده بلباس فضایل در نظر اهل عالم جلوه
میدهید واحادیث موضوعه را در زبان خلایق انداخته اید وافضلیت
بغیض برجمیع فساق وفجار بلکه اشد از کفار را بر معصومان خاندان
ثابت میکنید وعلی ع که جان خود فدای رسول کرده بجای حضرت خوابیده
تا کفار وی را بجای رسول بقتل رسانند وحضرت پروردگار مباهات کرده
باشد بجمیع ملائکه آسمان وزمین که ای ملائکه من هر دو نفر از شما را
برادری داده ام هیچ یک از شما هست که جان خود فدای برادر دیگر کند هیچیک
از ایشان جواب نگفتند امر الهی شد که بروید وببینید که علی ابن ابی طالب
علیه السلام چسان جان فدای برادر خود کرده ملائکه گروه گروه بامر رب
العزت فرود میآمدند وزیارت آنحضرت میکردند وصلوات بروی می
فرستادند وبروی دعا میکردند امر الهی شد که جبرئیل ومیکائیل ع یکی بالای سر
ویکی پایین پای آنحضرت ساکن شوند وحفظ آنحضرت نمایند از اعادی
ای ابراهیم از عبد الله عباس ره روایت که گفت هم چنانکه اسمعیل ع تسلیم
ذبح خلیل شد با وجود مرتبه نبوت وخلت واسماعیل میدانست که جز حکم
ادوی واقع نشده که مستحق قتل گردد امیر ع تسلیم مشرکان شد وایشان هم
کافران بیدین بودند وهمیشه در مقام قتل محمد وعلی صلوات الله علیهما بوده اند

وعداوت

وعداوت علی با ایشان بیشتر بود وفرصت نمی یافت تا آن شب که جمله کفار قریش
اجتماع نموده قصد رسول صلی الله علیه واله کردند وحضرت امیر ع جانفشانی
نموده وبجان خود جان رسول را حمایت کرد واین آیه در آن شب در حق علی ابن
ابی طالب علیه السلام نازل شد که ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات
الله در جمیع کتب شما مسطور است ودر تفاسیر شما مکتوب چرا اظهار این
نمیکنید وابن فضایل را عیان وبیان نمی سازید وچون در شب غار امیر المؤمنین
بجای پیغمبر صلی الله علیه واله خوابید وجان فدای او کرد وبجان خود حمایت
او کرد ودر فراش او خلیفه وقایم مقام او بود وبعد از رفتن رسول صلی الله
علیه واله بجانب مدینه خلیفه وقایم مقام وپرستار اهل وعیال او بود وجمع کثیر را
از اهل حرم واسباب ایشان وشتر وگوسفند از مکه بیرون آورد وبمدینه
رسانید وگروه گروه بقصد قتل وغارت بر سر راه ایشان می آمدند هیچ کس را
یارای آن نبود که رشته تابی از آن ببرند همه را بصحت وسلامت بمدینه رسانید
اگر کسی را مهاجر گویند باینمعنی روا بود پس چون علی ع که در فراش رسول خدا
صلی الله علیه واله قایم مقام او بود وپرستار اهل وعیال ورسانیدن ایشان بمدینه
وبرسانیدن سوره برائت بکفار بحکم الهی قایم مقام نباشد ای ابراهیم بآنکه
ابوبکر با رسول ص در غار بود واز غار با آنحضرت بمدینه توجه نمود صحابه انیت کیفی
گویند مهاجر اوست جهت آنکه الله تعالی فرموده ومن یخرج من بیته مهاجرا
الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله بدانکه هجرت
رسول ص بحضرت الله تعالی بوده وهجرت مؤمنان بحضرت رسول ص بود در
هجرت او با الله تعالی از برای آنکه ابوبکر نوکر او وملازم ومعتقد او بود ورسول
الله ص واسطه بود در میان او والله تعالی ورسول بود والله تعالی بی واسطه
وچون ابوبکر متعبد بود برسول پس جایز نیست که شریک رسول بوده باشد
در هجرت وهجرت برسول محقق نمیشود الا بعد از هجرت رسول صلی الله علیه واله

برسول

متعبد

واگر کسی قبل از او هجرت کرده باشد یا او صادق بود که گویند که او مهاجر است پس
چون حسنیه سخن بدینجا رسانید هارون وزیر خود را طلب نمود و گفت
ای یحیی اگر چه حسنیه هیچ تقصیری نکرد در دلیل گفتن بر امامت ابن عم رسول
علی ابن ابی طالب علیه السلام امّا اگر در طریق ما بودی وبرآ ینکاه خود در آورد
یحیی گفت که خلیفه دوران بسلامت باشد بر هر طریق که باشد در حقوق وی
انعام باید کرد بعد از آن هرون بانگ بر ابراهیم زد که حقیقت مسئله قضا
وقدر و مضمون آیه غار بر من معلوم شد چگوئی در حق کلام الله و حدوث ظاهر
وقدم آن میخواهم که حقیقت این مسئله بر من روشن کرد ابراهیم را آن
شرمندگی بار ای حرف زدن نبود یحیی گفت ای ابراهیم چرا نمیگوئی که
کلام الله قدیم است یا محدث ابراهیم گفت اعتقاد ما چنانست که کلام
خدا قدیم است چو اگر کلام غیر حروف و اصوات است و کلام صفت خداست
و قایم است بذات خدا و ذات و صفات خدای تعالی قدیمست و این حروف
دالست بر کلام خدا و اعتقاد چنانست که خدای تعالی قبل از مخلوقات خلق
کرده چون ابراهیم سخن بدینجا رسانید هارون روی از او بگردانید و او را
خوش نیامد گفت او حسنیه چگوئی در این باب حسنیه گفت ای ابراهیم مرحبا
ترسایان سه قدیم ثابت کرده اند خدای را و خدای تعالی سرزنش و تکفیر
کرد ایشانرا و فرمود که لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ و از این
سه قدیم یکی اقنوم الاب و یکی اقنوم الابن و یکی اقنوم روح القدس و از اول
خدا را خواسته اند و از دوم عیسی را و از سیم جبرئیل را و گفتند که اگر سه قدیم
نباشد نقصان خدا بود و شما که اشاعره اید نه قدیم ثابت کرده اید و نه ذات
وقدرت و ارادت و ادراک و کلام و سمع و بصر و این جمله را قدیم دانید و
سه مرتبه کفر شما ثابت است بحکم صریح قرآن و شش مرتبه از مذهب
کفر قدم بالا نهاده اید از ترسایان ای ابراهیم حاشا که کلام خدا قدیم

بود

بود چو اگر نزد اهل بیت سلام الله علیهم و جمیع عقلا این حروف منظوم است
که مکتوب است در مصاحف و اعتقاد ما چنانست که خدای تعالی قادر است
که ایجاد حروف و اصوات منظوم کند در جسمی از اجسام و ذات خدا را
باین اعتبار متکلم گویند و کلام چون مرکب از حروف بود هر این مرتب بود
بعضی مقدم و بعضی موخر و هر چه در او تقدیم و تاخیر بود هر این حادث بود
و دیگر آنکه او امر و نواهی و اخبار خدای تعالی حادث است از برای آنکه محال
است معدوم را بچیزی امر کردن و از چیزی نهی کردن و دیگر قرآن معجزه
محمد است صلی الله علیه و آله و محمد محدث است چگونه تواند بود که معجزه او
قدیم باشد و اگر قدیم ما بین الدفتین است این هم غلط است بواسطه آنکه
ما بین الدفتین کتابتست و بدیهیست که کتابت محدث است و اگر گویند
که حروف و اصوات نیست انهم محالست که حروف و صوت قدیم باشد زیرا
که بعضی مقدم و بعضی موخر و بعضی سابق و بعضی لاحق و هر یکی بزمان
متناهی محصور و هر چه چنین باشد قدیم نباشد و اگر گویند که قدیم آن
معانی است که از مکتوب و حروف و اصوات مستفاد میشود یا امر است
یا نهی یا قصص یا اخبار یا وعد یا وعید یا ناسخ یا منسوخ و چنانکه گفتم محال
است معدوم را بچیزی وعده کردن یا وعید نمودن یا از چیزی بچیزی
نسخ فرمودن و نیز خدای تعالی میفرماید که فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ و مراد از
حدیث قرآنست و حدیث در مقابل قدیم است و هر چه حدیث باشد
قدیم نتواند بود و همچنین خدای تعالی میفرماید که مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ
مُحْدَثٍ مراد از ذکر قرآنست بدلیل إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ
و محدث در مقابل قدیم است و اگر قرآن قدیم باشد انبیا و اولیاء و صلحا و
فساق و فجار و جمیع کفار که ذکر ایشان در قرآن شده جمله قدیم اند حسنیه
اقامت دلیل مینمود و ابراهیم سر در زیر افکنده حسنیه گفت ای ابراهیم آنکه

گفتی که پیش از مخلوقات او امر و نواهی بود پس چرا میفرمود که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا و يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا و يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ و يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا
تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ ای ابراهیم اگر شخصی در خانه تنها نشیند و گوید ای
سالم بیا و ای غانم برو و ای قابل برخیز و ای مقبول بنشین شخصی از او بپرسد
که با که میخواهی و با که سخن میگوئی گوید که من در خواطر دارم که سی سال دیگر غلامی
چند بخرم و نام ایشانرا سالم و غانم و قابل و مقبول کنم آدم آن محال ایشانرا
میطلبم و با ایشان سخن میگویم هر کس عاقل باشد چنین کسی را که با معدوم
خطاب نماید و مکالمه کند بسفاهت منسوب خواهد کرد و مجنون خواهد
گفت ای ابراهیم چگونه جایز باشد که افعال سفها و مجانین را کسی بخدا
نسبت کند بواسطه مدعائی چند که شما را باشد چون حسنیه سخن را
باینجا رسانید هارون بفرمود که طبقی زر سرخ بیاوردند و بر سر حسنیه
نثار کردند و جمیع ارکان دولت و اعیان حضرت که در آن انجمن حاضر
بودند تحسین حسنیه نمودند و اکثر از سلاطین زمان که از اطراف و اکناف
عالم که در دار الخلافه بغداد جمع آمده بودند و متوجه مناظره ابراهیم
و حسنیه بودند و اکثر ایشان را داغ محبت اهل بیت بر جبین بود و حقیقت مذهب
اهل بیت بر ایشان ظاهر شده غالب از خوف خلفاء بنی عباس اظهار اعتقاد
و طریقت خود نمیتوانستند کرد جمله حسنیه را دعا میکردند و جمیع خلایق از
شرمندگی سرها بزیر افکنده بودند و یحیی ابن خالد و ابراهیم عونی بر بالای
کرسی زرین نشسته خجل و شرمنده و منفعل بودند که حسنیه متکلم شده گفت ای
ابراهیم تو امروز اعلم و افضل علماء این عصری و من کنیزی درم خریده ام که
مرا از میان کفار کرفته باسیری آورده اند و این خواجه من که در این مجلس حاضر است
مرا بچند درهم ناصره خریده و شعار فرخنده آثار اسلام تعلیم و تلقین نموده بشرف

ایمان
اسلام

ایمان مشرف شدم و معرفت واجب الوجود حاصل کردم و دیده بصیرت را
کشوده پیغمبر خود و امام خود را شناختم مرا مسئله چند در خواطر هست که بر
سبیل تحقیق و ایقان نه بر سبیل ستیزه و امتحان از تو سوال میکنم باید که این
مشکلات مرا از نفس من زایل کنی تا واجب شود که مدح تو بگویم بالجمله مقدور
باشد و بعد الیوم در ملازمت تو عمر بگذرانم بدان ای ابراهیم که چون فرزند
از مادر متولد شود نه جهود است و نه ترسا و نه مسلمان و نه مشرک و نه
شیعه و نه سنی پدران و مادران و معلمان انها را مسلمان یا کافر یا
جهود یا ترسا کنند یا غیر اینها از مذاهب مختلف و بدان ای ابراهیم
که اگر کسی او را اعتقاد باطل باشد یکی از این دو حال بیرون نیست یا آنکه داند
اعتقاد خود را حق تصور کند و دایم بدان محکم باشد و بدان میرد و یا
آنکه داند که اعتقاد او باطل است و تلبیس کند و حق را بپوشاند و مردم را
بدان فریفته کند و این هر دو صفت در جهنم باشند امروز آنچه از تو دردوزخ
سوال میکنم بی مداهنه بگوی و بدانکه من بتوفیق الله تعالی در دین پیغمبر
و امام خود بیقینم اینجا آنکه گفتم و صراط و حوض کوثر را بتحقیق دانسته ام
و اهل بهشت و دوزخ را و اهل کفر را که راه باطل دارند و اهل حق را شناختم
فامّا بواسطه اختلافی چند که در میانه واقع است متردد م که عقل راه بجائی
برد و نقل مراه بجائی بود و تحقیق این امر متصدم که هشتاد مسئله تو را جواب
گفتم و عاجز نشدم توقع دارم که این چند شبهه که مرا در خواطر است
چنان کنی که مراد نفس من حاصل شود ای ابراهیم بعد از معرفت خدا
و رسول و معرفت امام عبادت مسلمانی بر صوم است و صلواة و خمس و زکواة
و حج و جهاد و امر معروف و صوم و صلواة حاصل است و فی الجمله بتقدیم میرسانم
و امید میدارم بتوفیق خلیفه زمان که مرا استطاعت و مکنت نیز حاصل شود که
خمس و زکواة مال خود را بارباب استحقاق رسانم و بعد از آن بتوفیق الله تعالی طریق

تحقیق کعبهٔ معظمه را طی کرده شرایط مناسک حج بجا آوردم و جهاد که رکنی از عبادت است
الحال بر من واجب شده که اگر کسی قصد دین من کند با او جهاد کنم و بعد آنکه جهاد بتیغ و سنان
بر من واجب نیست فاما بتیغ زبان جایز است ای ابراهیم این همه مشقتها که متحمل او شده ایم
مثل رفتن مکهٔ معظمه و قطع و طی مسافت آن و دادن زکواة بفقرا و مساکین و روزه
داشتن در روزهای بسیار گرم و وضو ساختن در سرماهای سخت این همه تکلیفات که بر خود
واجب و لازم کرده ایم و زحمتها که بر خود نهاده ایم حال آن باشد که ما حقیقت امامت و خلیفگی
و حقیقت ایمان نشناسیم و طریق فرمان برداری ندانیم و عالم نباشیم که راست گوی
و دروغ گوی کیست و خانه خدا را ندانیم که بحقیقت وجود پیغمبر است صلی الله علیه و آله و وحی
که بر و نازل شده باور نکنیم و بعصمت و طهارت و راستگویی او ایمان نیاوریم پس چرا این همه
زحمت بی فایده کشیم و چه لذت در این عملها و چه فایده در این مشقتها تصور کنیم و حال
آنکه آنهائیکه بعد از پیغمبر صلعم این همه خلافت کردند و تخلف ورزیدند و چندین خونهای
ناحق ریختند و غصب اموالها نمودند و با اهل بیت پیغمبر خود آن جفاها کردند که بر جمیع
خلایق ظاهر است و مخالفت خدا و رسول نموده کافر شدند جمله شهادت گفته روزه
و نماز و حج و جهاد بجای می آوردند و اظهار اسلام مینمودند و الحال ایشان را امام و پیشوا
و خلیفهٔ خدا و رسول میگویند من این مخالفان را ندانم و این معتقدان را که از نزدیک و
دور میشنوم نشناسم و بعد آنکه خدای اول بود آنان کیند چرا که خلق را نیاموزانیده اند و امر و نهی
تو از علمای اهل زمان و پیشوای اهل زمانی بزعم علمای سنت و جماعت با من بگوی که آنانکه مرادمانی
از برای مال و جاه و منصب و اعتبار دنیا از جهله تعصب و عناد و بغض و عداوت
طریق حق را بپوشانیدند و مخالفت خدا و رسول نمودند در لعنت باشند و لعنت
بر ایشان کردن واجبست یا نه ابراهیم سر در زیر افکند جمیع خلایق در هارون
مینگریستند و او نیز متغیر شده سر در زیر افکنده و بر ابراهیم غضبناک میبود حسنیه میافکند
گفت ای ابراهیم بگوی که هیچکس از آدمیان بکنه تحقیق احدیت رسد یا نه و اگر رسد
از راه هدایت و عطای خدای تعالی رسد یا از راه کسب و تقلید یا از هر دو جانب

ابراهیم از تو سوال جواب نمیگفت حسنیه گفت ای ابراهیم با من بگوی که هر گاه مرا مشکلی در دین باشد
بکجا روم و از که تحقیق نمایم امروز در مجلس بهشت آیین اکثر علمای عراق و مصر و
شام و مکه و یثرب حاضر اند و هیچکس جواب من نمیگوید پس ابویوسف که بر طریقهٔ
حنفیه کوفی بود و قاضی بغداد سر بر آورد و گفت ای حسنیه سوال تو نه بر
سبیل تحقیق است بلکه از روی طعن و تشنیع و تعرض است از هر چه میخواهی
سوال کن حسنیه گفت بسیاری از احادیث شنیده ام و تفاسیر مطالعه کرده ام
که نقل از حضرت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم و سلمان
و اباذر و مقداد و عمار یاسر بوده و در این ولا بعضی از مردمان بر خلاف آن می
گویند و شما نیز مخالف ایشانید و آنها را باطل میدانید و هر که بر آن عمل نماید
تکفیر وی میکنید و اکثر نقلهای شما از معاویه و عمرو عاص و انس مالک و عایشه و مثل ایشانست
و بدرستی که حق هست و باطل هست و راست هست و دروغ هست و خواص
هست و عام هست و محکم هست و متشابه هست و حفظ هست و وهم هست و از این دو گروه
که مخالفت ایشان بر جمیع خلایق ثابت است با من بگوئید که از این دو گروه کدام یک
دروغ گفته اند و بر پیغمبر صلعم افترا کردند و احادیث موضوعه بر زبان خلایق انداخته
اند و قرآن را موافق حدیث موضوعه ساخته تاویل نموده اند و حال آنکه صاحب
شریعت میفرماید که حدیث از من بشما میرسد از چهار کس که پنجم ایشان نیست
گفتند که آنان چه کسانند فرمود اول مردیست منافق که اظهار میکند ایمان را و نی
بمسلمانی داده و از خدا نمیترسد و هیچ باک ندارد از دروغ گفتن بخدا و رسول
و اگر مسلمانان بدانند که او منافق است و عمدا دروغ میگوید بر پیغمبر خدا از او
قبول نمیکنند و سخن او را باور ندارند ولیکن میگویند که او در صحبت رسول خدا
بوده و آنحضرت را دیده و از آنحضرت شنیده پس آن حدیث را از او قبول کنند و بکار
اعتبار نمایند و حال او را ندانسته و بر نفاق او مطلع نشوند چنانکه حضرت پروردگار
میفرماید و صفت میکند منافقان را که وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا

تسمع لقولهم یعنی یا محمد چون به بینی ایشانرا یعنی منافقانرا و عجب آید ترا از عظیم
جسمهای ایشان و اگر سخنی گویند گوش کنی سخنهای ایشانرا پس چون رسول خدا
نشناخت ایشانرا دیگران چون شناسند ای ابراهیم چون ایشانرا نشناختند و قبول
کردند قول ایشانرا و بر سر مسلمانان حاکم گردانیدند و دنیا را با ایشان گذاشتند
و بدرستیکه مردمان تابع پادشاهان دنیا شدند مگر کسی که خدای تعالی او را آگاه دارد
پس این بود یکی از آن چهار که گذشت و دویم از آنها که حدیث بر مردمان میخوانند
مردی باشد که حدیث و اخبار از رسول خدا شنیده و یاد گرفته پس در آن غلط کرده
باشد چرا که سهو و نسیان و غلط از غیر معصوم متصور است پس آن شخص عمداً
دروغ بر پیغمبر نگفته و آن حدیث غلط در دست اوست و میگوید و بدان عمل
میکند و آنرا روایت میکند که من چنین شنیده ام از رسول خدا پس هرگاه مسلمانان
میدانستند که آن غلط است از وی قبول نمیکردند و اگر او نیز میدانست که غلط است
آنرا روایت نمیکرد ای ابراهیم سیم از آنها که حدیث روایت کنند مردی باشد که
سخنی از رسول شنیده باشد که از چیزی نهی کرده باشد و بعد از آن امر کرده باشد
و او حاضر نبوده پس نهی را شنیده و یاد گرفته و امر را نشنیده پس آن شخص اگر
بدانستی که آن حدیث منسوخ است روایت نکردی و اگر مسلمانان نیز می
دانستندی که آن حدیث منسوخ است از وی قبول نکردندی ای ابراهیم
بدانکه چهارم از آنها که حدیث روایت کنند مردی باشد که دروغ نگوید بر رسول
صلی الله علیه و آله وسلم از ترس خدای تعالی و تعظیم رسول او و هیچ سهو و غلط
نکرده باشد در آنچه شنیده باشد که خدا و رسول فرموده اند بی زیاده و نقصان
و همچنان روایت کرده باشد و عالم بر ناسخ و منسوخ باشد بناسخ عمل کرده
باشد و منسوخ را انداخته باشد بدرستیکه در قرآن ناسخ و منسوخ هست
و خاص و عام و محکم و متشابه هست و حضرت پروردگار میفرماید که ما
آتیکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا پس بر آنکس که مشتبه هست

کرام خدا

کرام خدا و رسول چیست آیا چکند پس بگوی ای ابراهیم که بنا بر این قول کدام طایفه را
باید نهاد و بسخن کدام طایفه باید عمل کرد آنهائی که خدا گواهی داده است بپاکی ایشان
که فرموده است انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
و با وجود طهارت و عصمت از اول عمر تا آخر عمر همدم و محرم رسول خدا و صاحب راز
حضرت خیر البشر بوده اند آیا بروایت ایشان عمل کردن اولی است یا غیر ایشان
ای ابراهیم بدانکه همه اصحاب رسول را آن یارائی سؤال کردن از حضرت رسول نبود
و تحقیق و تفتیش و تفحص و تجسس هر چیزی نمیتوانستند کرد از برای آنکه اکثر
صحابه را هیچ قدرت سؤال نبود چرا که خدای تعالی ایشانرا منع کرده بود از
سؤال کردن چنانکه فرموده که یا ایها الذین امنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم
یعنی ای اهل ایمان که ایمان آورده اید سؤال مکنید از حضرت از چیزها که اگر سؤال
کنید چیزها ظاهر شود که شما را بد باشد پس چون این آیه نازل شد ترک سؤال کردند
و همیشه اصحاب منتظر بودند که اعرابی بخدمت آنحضرت بیاید و سؤالی کند تا ایشان
بشنوند ای ابراهیم مولای من امام جعفر ابن محمد صادق ع روایت کرد و من از وی
شنیدم که او از جد خود علی ابن الحسین ع و او از پدر بزرگوار خود ابا عبدالله الحسین ع
و او از پدر بزرگوار خود حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین و سید الاوصیاء
المرضیین و وصی رسول رب العالمین علی ابن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه
و علیهم اجمعین که فرمود بسلمان فارسی رضی الله عنه که ای سلمان من هر شب یکبار
بخدمت حضرت رسول رفتمی و با وی راز گفتمی و خلوت داشتمی و جواب گفتی مرا از
هر چه پرسیدمی و همه اصحاب پیغمبر میدانستند که غیر من هیچ کس چنین نکردی و
پیغمبر مرا محرم راز خود داشتی و هیچ کس در خلوت بغیر از من پیش او نرفتی و بیشتر
این خلوت در خانه من بودی و هرگاه که من بنزد پیغمبر رفتمی در بعضی از منازل وی
خلوت کردی و زنان خود را بر خیزانیدی و تنها من با او راز گفتمی و هرگاه که او بنزد من آمدی
در خانه من فاطمه و فرزندان مرا بر نخیزانیدی و چندان سؤال کردی که هیچ کس را طاقت

طاقت جواب او نبود مگر آنحضرت را او از روی شفقت و مهربانی جواب می‌گفتی
وجبرئیل در برابر من بود و سخن می‌گفتی و سخنها از من پنهان نگفتی و من جمله را می‌شنیدم
و هیچ کس دیگر را این مرتبه میسر نبود از بزرگان صحابه و هرگاه سؤالات من تمام شدی
خود ابتدا فرمودی پس هیچ آیتی از قرآن فرود نیامده بودی و هیچ چیز معلوم نکردی از
حلال و حرام و امر و نهی و طاعت و معصیت که از آن تعلیم من کردی و بر من خواندی و
املا کردی و من بخط خود نوشتمی و مرا بتأویل او خبردار کردی و ظاهر و باطن آنرا
بر من عیان ساختی و همه او گفت یاد گرفتمی و هیچ چیز از آن رموز فراموش نکرده‌ام
چون حسنیه سخن بدینجا رسانید هارون و اهل مجلس بسیار بگریستند و همه تصدیق حسنیه
و کلام وی کردند و ابراهیم خالد بعلت قولنج گرفتار شده بود حسنیه گفت ای ابراهیم
چون کیفیت احوال و اقوال راویان و اصحاب تفسیر و حدیث را شنیدی این زمان
معتقد آن دو گروه را نیز با تو بیان کنم تا بفهمی که اعتقاد کدام طایفه موافق حق است
و کدام موافق باطل بدانکه اعتقاد اهل بیت ع و آنهائیکه بر طریق ایشانند آنست که
خدا را حکیم و عادل و پاک و منزه میدانند و صفات قدیم با وی نسبت میکنند
و همه عزتها ابد و حواله میکنند و او را عالم و او را قادر بر همه چیز میدانند و اعتقاد
دارند که خداوند عالم خالق آسمانها و زمینها و ما فیها است و آفریدن بندگان
از خاک و بیرون آوردن ایشان از نطفه و حیات و روح و اعضا و جوارح و مأکول
و مشروب و ملبوس و منکوح که سبب قوام حیات و معاش و راحت دنیا و اسباب
عبادت و عبودیت است دیگر نعمتهای دنیا چون آفریدن عقل و قوت و معرفت
و بعثت رسل و عصمت انبیا و اولیا و اوصیا و ارسال کتب و اعلام بعالم
شریعت و بیان احکام از حلال و حرام و طاعت و عبادت و توفیق الطاف و بهشت
و دوزخ و ثواب نعیم باقی و جنات ابدی در این جمله اتفاق است که فعل الله تعالی
است و میگویند که خدای تعالی فاعل قبایح نیست و هر فعلی که از او صادر میشود
مشتمل بر غرض و حکمتی است و ظالم و عبث کار نیست و تکلیف ما لا یطاق نکند و

و بنده

و بنده خود را تکلیف کند باختیار نه باجبار و ثواب دهد ایشان را بنیکی کردار و عقاب
دهد ایشان را به بدکرداری دیگر آنکه امر و نهی او حادث است از برای آنکه بعد و محالات
و او قادر است بدانچه بندگان بر او قادر نیستند و گویند که خدای تعالی هرگز بکفر
و فسق بندگان راضی نشده و کفر و ظلم و بدی بندگان بتقدیر او نیست و یک ذره
ظلم نکند و اگر کسی بندگی کند زیاده از آن مزد دهد و گویند که هیچ چشم او را در دنیا بدو
دیدن و بر اعمال دانند بچشم سر و گویند انبیاء معصومند از جمیع صغایر و کبایر و
سهو و نسیان بر ایشان روا نیست و گویند که جمیع انبیا و اوصیا را خدا تعیین نموده تعله
و هرگز هیچ پیغمبری بی حکم خدای وصی تعیین ننموده و هرگز هیچ امتی برای پیغمبر خود
وصی تعیین ننموده و هرگز هیچ پیغمبر بی وصیت از دنیا نرفته و گویند که اوصیاء جمیع
انبیاء معصوم و مطهر بوده‌اند و گویند که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله افضل از جمیع
انبیا بوده و وصی او صلوات الله و سلامه علیه سید اوصیاء و خدای تعالی او را تعیین نموده
و آیات قرآنی شاهد حال است و پیغمبر هم باجماع امت در غدیر خم امت را بوصایت
و خلافت و امامت او وصیت فرموده بحکم الهی جل شأنه و گویند که خلفای رسول خدا
دوازده‌اند و جمله معصوم و مطهراند بحکم نص قرآن و صاحب معجزه و دلالات و
صاحب جمیع علوم از موافق و مخالف هیچ کس انکار عصمت و طهارت و علم و سخاوت
و شجاعت و زهادت و کرامت و قرابت ایشان نتوانند کرد و مشاهد ایشان قبله
حاجات جمیع عالمیانست و مطیع ایشان بحکم خدا و رسول ناجی و رستگار و منکر
و مخالف ایشان ملعون دهر و خاسر و اخسر کفار است و گویند که عالم از لطف و
رحمت پروردگار خالی نباشد و گویند که امام هم معصوم و منصوص باشد و در
این باب از دلایل عقلی و نقلی کتابها ساخته‌اند و گویند که هر اجماع که مخالف نص
بود باطل و بی اعتبار است و باجماع فساق و فجار اعتبار نکنند و هرگز بی طهارت
نباشند و بی نیت وضو و غسل نکنند پس حسنیه روی بابویوسف که از شا
گردان ابو حنیفه کوفی بود کرد و گفت که تا آب نبینند وضو نکنند و بهر دو دست

روی نشویند وگویند که پیغمبر ص فرموده که الیمین للوجه والیسار للفرج ومسح
گوش وگردن نکنند وان را بدعت دانند وبخلاف حکم الهی پای نشویند و
نماز را بی نیت درست ندانند وبسم الله را از فاتحه نپندارند ومعنی فاتحه را
بفارسی تجویز نکنند وبجای سوره دو درخت سبز نگویند وسجود ورکوع و
قیام وقعود را باطل نکنند که حضرت رسول واهل وصحابه کبار فرموده اند بجای آورند
وبجای سلام بر انبیا وملایکه با درها نکنند چون حنیفه سخن به بیچار رسانید
هرون وجمیع خلق بیکبار بخندند وبابو یوسف تمسخر نمودند حنیفه گفت ای
ابراهیم گوشت خر گوش مستحاضه را حلال ندانند وپوست سگ وهیچ نجس
العین را بدباغت پاک ندانند وشراب جوشیده را حرام دانند وشطرنج و
جمیع شقوق قمار را حرام دانند بحکم نص الهی وحدیث حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه وآله وسلم ولواطه را حرام دانند وقتل فاعل ومفعول واجب شمرند
وجمیع سازها وطنبور وغیره را حرام شمرند ودر نماز اقتدا بفاسق نکنند وفاسق را
لایق امامت ندانند واقتدا بمرد عادل کنند ومتعه وحج وتمتع نسا را بسخن
یک فاسق منع او معطل وضایع نگذارند ودروی شافعی کرده که دختر خود که
از زنا حاصل شده باشد عقد ونکاح جایز ندارند ونگویند که فرزند چهار
سال در شکم مادر ماند چون حنیفه سخن بدین بیچار رسانید شافعی را اجال النفس
زدن نمانده بود دیگر گفت که فقهای ایشان فتوا نکنند که حد ساقط میشود از
کسی که عقد کند مادر یا خواهر خود را اگرچه داننده باشد ونگویند که حد ساقط
میشود از کسی که ذکر در لفافه پیچد ودر راه کعبه با مادر خود دخول کند ونگویند
که حد نیست بر لواطه کنند وبقیاس عمل ننمایند وگویند اول کسی که بقیاس عمل
نمود ابلیس بود که گفت انا خیر منه خلقتنی من نار وخلقته من طین دوییم
کسی که عمل کرد بقیاس ابوحنیفه بود وثالث ابو یوسف ونگویند که نجات ما و
امامان ما در مشیت است وجزم کنند که فرقه ناجیه مائیم ونفی دانند که ائمه

ایشان

ایشان پاک ومعصوم ومطهراند وشفعا اند احباب خود را ومخالفان خود را هالک
وخاسر وکافر وظالم وملعون دانند بحکم خدا ونص رسول ص وتعصب وعناد نکنند
وبرای نفس خود خون ومال هیچکس را بر خود حلال ننمایند وبنا بر سنت رسول خدا
انگشتری در دست راست کنند واز برای عناد دیگران ترک سنت بکنند وصلوات
بر پیغمبر وائمه صلوات الله علیهم فرستند ونگویند که صلوات بر اهل بیت رسول
جایز نیست وپیروی سنت معاویه ویزید نکنند وگویند که خدا تعالی فرموده
که هو الذی یصلی علیکم وملائکته وعلی بن ابی طالب ع را امیر المؤمنین خوانند واین
اسم را بحکم خدا ورسول مخصوص او دانند وگویند که در زمان رسول همه خلایق
آنحضرت را امیر المؤمنین خوانده اند ودر آن زمان هیچ کس را امیر المؤمنین نتوانستند
خواند وبحکم آیه انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة
وهم راکعون در زمان حضرت رسول ص ویرا ابو ولی الله خطاب کردندی وولی الله وولی المؤمنین
گفتندی وصلوات بر ایشان فرستادندی ولعن اعدای ایشان ابلعن خفی وجلی بنوازش کردندی
وگویند اجماع امت است در پاکی وطهارت وعصمت ائمه وهیچکس از اعدای مخالفین منقصت
ائمه ما نقل نکردند واجماع خواص امت است در کفر مخالفان ایشان وانها که غصب حقوق
واهل بیت او
ایشان کردند وگویند پیرو سنت پیغمبر مائیم واکثر از عبادات واعمال مستحبه که مخالفان
ما بدان عمل مینمایند وان را سنت رسول گویند دروغ وبهتان است بلکه اکثر آن در
زمان شیخین فاسقین فاجرین ظالمین باغیین طاغیین کافرین ملعونین مردودین
محدث ولیکن اشتهار یافته مثل تراویح وغیر آن چون حنیفه زبان بطعن شیخین دراز کرد
علمای بغداد فغان بر آوردند وشافعی ملعون دوات در پیش داشت بود داشت و
بجانب حنیفه انداخت بیکبار هارون وحضار مجلس بخندیدند وهارون گفت ای
شافعی این کینه کیست وما او را معاف داشته ایم از هرچه گوید اگر متوانید او را ببحث علم
وقرآن واحادیث الزام نمائید حنیفه چون از هارون تقویت یافت گفت ای شافعی تو را
چه دنیا است کرد رمیان علما نشینی نصیب تو نصیحت است تو چهار سال بزعم خود

در شکم مادر بودی بعد از فوت پدر بچهار سال از مادر متولد شدی و الحال بدین مسئله
فتوی میدهی تو بدین رسوائی چرا مخالفت اهلبیت میکنی ای شافعی بر جمیع خلایق
واضح است که تو مرتد تدبی چرا که در ابتدا یک کار بطریق اهل بیت بودی و خود را یکی از
چاکران و بندگان میدانستی و در اوایل حال هجو ابو حنیفه کردی از هکن مخالفت او
نسبت باهل بیت و در قصیده هجو اظهار مطاعن نمودی و باجتهاد غلط عمل نمودی در
مسایل قیاسی عمل نمودی و این معنی بر همه کس از حضار مجلس ظاهر است و در این
ولا بواسطه جاه و اعتبار بیهوده دنیا دین فروختی و اظهار اجتهاد کردی و تو را آرزوی
امامت و پیشوائی خلق شده میل با بو حنیفه لعین کردی که ثانی اثنین شیطان بود و رفیق
او شدی و از طریق خلفا لان بجانب نیران متوجه شدی ای شافعی حضرت نوح عم با آن
طول عمر و کثرت عبادت و ابراهیم خلیل با آن همه خلت و موسی عم با درجه مکالمت
و ذو القرنین و سلیمان پیغمبر با آن همه سلطنت و مملکت و داود با شوکت و عیسی
با رفعت و منزلت اینها همه سر بر آستان دولت و عتبه ارادت پیغمبر صلی الله علیه
و اله و سلم داشتند و تمنای اللهم اجعلنی من امة محمد صم کردند و عترت اهل بیت او
علیهم السلام که کاملان دین و برهان یقین و حافظ شریعت و مقتدایان ملت
و امنای رحمان و مفسران قران و حجج خدا و اوصیای رسول و معصومان انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و منصوصان یا ایها الذین امنوا
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و سروران و صدیقان یا ایها الذین
امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین و جان بخشان ان الله اشتری من المؤمنین
انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة و نان بخشان و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا
و یتیما و اسیرا و رأس و رئیس اهل بیت ان صاحب دولتست که پیغمبر م در حق او
فرموده بقول و روایت شما که من اراد ان ینظر الی ادم فی علمه و الی نوح فی تقواه و
الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی ابن
ابی طالب عم و قتیکه پیغمبر ما را با علو شان و کمال رفعت این چنین ابن عم و داماد بی

دوصی

دوصی و برادری بوده باشد که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم او را بجمیع پیغمبران اولوالعزم
برابر کرده باشد بزعم شما و جمیع اهل اسلام ای شافعی تو را چه بر این داشت که
شاه راه محبت و مودت او را گذاشته و قدم در طریق ظالمان اهل بیت و مکر اهلان
بو الفضول و غولان تیه منقصت و اقول نهائی و دست ارادت در دامن پیشوایان
دو دمان و هم ائمة یهدون الی النار زده که نفاق بومیان جان نبسته شافعی از
غایت خجالت سر در زیر افکنده نه قوت جواب داشت و نه مجال خطاب دیگر
مرتبه حسینیه متوجه ابراهیم نظام شده و گفت ای ابراهیم از روزیکه ابو بکر بناحق
متصدی امر خلافت شده تا غایت بغیر از علی ابن ابی طالب عم و اصحاب کبار او که بر حجت
و دلیل برکات و مراتب الزام آن گروه بی ایمان نموده ایشان را در میانه خلایق شرمنده و
بی اعتبار میساختند و ایشان از خجالت سرها در زیر افکنده مجال جواب و یارای خطاب
نداشتند و الحال از انوروز تا امروز از کثرت اعدای دین و ظالمان پر کین کسی را از اهل ایمان
زهره و یارای ان نبود که اظهار مذهب حق اهل بیت نماید و الزام اعدای ال محمد صم کند بدین
روشی که امروز بدولت خلیفه زمان و تاج امن و امان و امیر مومنان و برگزیده اولاد
عم پیغمبر اخر الزمان میسر شده همه سرها در زیر افکنده و از افعال و کردار نا شایسته
پیشوایان خود شرمنده اند ای ابراهیم بگوی که پیغمبری صورتیست که انرا بچشم توان
دید یا انکه معنی است در صورت انسان که بجز اهل کشف و عیان او را مشاهده نتوانند
کرد و بگوی که پیغمبری ستادن برخدا و تعالی چرا و احبیست و هرگاه آن پیغمبر از دنیا برود
معنی نبوت که پیغمبری باشد هم چیز از وجود او برود و غایب شود یا انکه روح مناسب
مقارب بروح رسول بود باید که آن پیغمبر را نگاه دارد یا پیغمبری بر بدن شود تا وقتیکه
پیغمبر دیگر پیدا شود یا در میانه هیچ حاجت با مامی هست که احیای دین پیغمبر کند یا ن
ای ابراهیم بحق حق که جواب من بگوی که هیچ شنیده که از صد بیست چهار هزار انبیا
و رسل و اولوالعزم بی انکه وصی تعیین کرده باشد از دنیا رفته باشند ابراهیم
گفت وصی خود تعیین کردند حسینیه گفت ایا تعیین وصی بحکم الهی بود یا خود وصی و

خلیفه تعیین مینمودند ابراهیم گفت تعیین خلیفه بحکم الهی بود حسینیه گفت ای ابراهیم چون
روا دارید که پیغمبر ما م که افضل انبیا بوده باشد خدایتعالی برای او و برای حفظ دین او
وصی تعیین نکرده باشد و چون تواند بود که پیغمبر ما امر کرده باشد امت را بوصیت
و خود بیوصیت از عالم فنا بعالم بقا رحلت کرده باشد و از برای حفظ دین و امت خود وصی
تعیین نکرده باشد زهی گمراهان جاهل که شمائید ای ابراهیم پیغمبر باید کسی باشد که متحمل
شود امانتی را که همه اسمانها و زمینها تحمل ان نتوانند کرد چنانکه خدا میفرماید که انا
عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها
الانسان انه کان ظلوما جهولا یا انکه پیغمبر باید خطا گوید و غلط کند و هزال و سفیه و فاسق
و دروغگوی پیشه باشد و روا بود که عمل های نفس خود تکلیف بر مردم نهد تا انکه مردم بر او جمع شوند و
گواهی دهند و بعد از آن هر چه خواهد کند یا انکه پیغمبر را از خدا حجتی و دلیلی میباید و میثاقی
که خدا از پیغمبر گرفته است چه چیز است و بچه چیز ایشان را امر کرده و چگونه باشد عهد میانه
خدا و پیغمبران و این معانی که در قران مسطور است اعتباری دارد یا انکه فسانه است بگوی
تا ما نیز این بارهای گران را از دوش خود بر داریم و بهنه الزم و اسایش کنیم و زحمت خود ندهیم
تا مردمان هر که را خواهند امام و پیغمبر سازند و بگوی که امامت چه چیز است و کدام است امامتی
که ابراهیم عم را داده بود که فرموده انی جاعلک للناس اماما و در جای دیگر فرموده که و جعلنا للمتقین
اماما و در جای دیگر فرموده که و جعلناهم ائمة یدعون الی النار بدانکه امامت بر دو قسم ظاهر
امامت متقیان و امامت اهل دوزخ ایا نشانهای امام متقیان کدام است و امامت از پیغمبر م
بمثابه پیغمبری از خدای تعالی هست یا نه ایا وصی پیغمبر و امام مسلمانان باید که از نسل ابراهیم خلیل
باشد و ابا و اجداد وی بزرگ و شریف باشند و هرگز بت نپرستیده باشند و با طهارت مولود
مولود و درستی ایمان و نور علم و قوت نفس و معرفت اسرار اسمانی و احکام شرعی و آداب
و اخلاق پسندیده و معرفت مبدء و معاد و سیاست ملکی و زجر نمودن و حلم و رزانت و
مداومت نمودن و اعراض کردن از شبهات و با کرام و سخاوت و علم و شجاعت و عصمت
و طهارت و حکمت و زهادت بودن و بر کافران و منافقان و ظالمان و جباران بزرگ و کرامی

بودن

بودن و با مومنان و متقیان بارفق و مدارا و خوشنودی بودن و در راه خدا انفاق کردن بلیغی
مالک ان باشد و اشکالات قرانی و تحقیقات معانی را باید که نیکو داند و پیوسته مساکین
محبت دارند و از چیزهای کذ شته و اینده خبر دهند و خدا او رسول را دوست دارند و چندان
از ایات قرانی در حق او نازل شده باشد بزعم موافق و مخالف و چندین از احادیث صحیح
پیغمبر در حق او فرموده باشد که مخالفان ناقل آن باشند و در کتب ایشان مذکور و مسطورات
و در جمیع وقایع دفع کفر و زندقه و لشکرهای عظیم کرده باشد و بیک ضربت او را حضرت
رسول صلی الله علیه و اله بر ابر با اعمال جن و انس کرده باشد و او را نور دیده خود خوانده باشد
باجماع امت ایا چنین کسی با مامت اولی و انسب باشد یا انکه امام باید که بعد از چهل سال
که بت پرستیده باشد و گوشت و پوست و خون او بپرورده خمر و گوشت خوک باشد و
مدتی مدید بطریق عبودیت لات و عزی را طی کرده باشد اظهار ایمان نماید و در منبر از جواب
زنی عاجز اید و گوید کلهم افقه منی حتی المخدرات فی الحجرات و کرات و مرات بقول
موافق و مخالف در منبر اقیلونی بر زبان او جاری شده باشد و باعتبار و اختیار عمر خطاب و ابو عبیده
جراح و سالم مولای ابو حذیفه و اسد ابن خضیره و بشیر ابن سعد و خالد ابن ولید لعنة
الله علیهم اجمعین و چند فاسق دیگر که در سقیفه بنی ساعده بد و بیعت کرده باشند امام
شود و حال انکه از اراذل امت باشد و اکثر اوقات بکرباس و جامه فروشی و خیاطی اوقات را
گذرانیده باشد و او و پدر شهر و زد ن مان اهل بیت سلام الله علیهم بر مائده عبد الله
ابن جدعان منادی میکرده اند تا مردم جمع شوند و طعام خورند و نیم خورده خود بدیشان
دهند و در ایام خلافت نیز خیاطی کردی و مردم انکار و ملامت وی کردندی ای ابراهیم
کی روا بود امت را که این چنین کسی را بر معصومان خاندان مقدم دارند و بزعم چند
فاسق او را خلیفه رسول الله و قائم مقام وی دانند و الکثر ثواب من عند الله خوانند
و با وجود جمیع عدم استحقاق که آن سبب افضلیت باشد ای ابراهیم بگوی که از این
دو امام که تعریف کردم کدام یک بوصایت و امامت سزاوارتر اند ابراهیم گفت ای حسینیه
ما منکر و جاهل فضایل اهل رسول خدا نیستیم و انچه تو در فضایل علی ابن ابی طالب میگوئی

بر ما ثابت است زیاده از آنچه عقول بشر ادراک او تواند نمود ولیکن در خلافت ابابکر اجماع امت شد
و رسول م فرموده لا یجتمع امتی علی الخطا یعنی در هر امری که امت من جمعیت نمایند صواب خواهد
بود حسنیه گفت ای ابراهیم بدان خدایی که آفریننده کار عالمیانست که راست بگوی که در نقل شما
واقع است که در حج الوداع رسول خدای در غدیر خم فرود آمد بار حضرت رب العالمین و این
آیه مبین نازل شده بود که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته
و بعد از آن که رسول خائف و ترسان بود از منافقان این آیه والله یعصمک من الناس نازل شد
بعد از آن دست علی ابن ابی طالب را بگرفت و بر منبری که از جهاز شتر ساخته بودند بر آمد و
فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل
من خذله والعن علی من ظلمه و بعد از آن این آیه نازل شد که الیوم اکملت لکم دینکم واتممت
علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا بگوی ای ابراهیم بخدای سوگند که مکابره نکنی و آنچه واقع
است بگوی ابراهیم متوجه شافعی شد و متوجه ابویوسف و علمای دیگر شد و سر در زیر
افکنده و هیچ جواب نمیگفت حسنیه متوجه علما شد و گفت بحق رسول الله و بتاج و تخت
خلیفه که آنچه واقع است بگویید و آنچه شنیده اید بیان فرمایید چون علما را بتاج و تخت
خلیفه قسم داد نتوانستند که مداهنه نمایند ابویوسف گفت ای حسنیه اکثر از مفسران
و صحابه تصریح نموده اند اما هیچ کس انکار و رد نمیتواند کرد در آنکه این آیه در حق علی
ابن ابی طالب م نازل شده و حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه بغیر مشهور و معروفست
حسنیه گفت ای ابویوسف چه گویی در باب آیه انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین
یقیمون الصلواة ویؤتون الزکواة وهم راکعون بخدای که راست بگوی که این آیه در حق
که نازل شده ابویوسف در حق امیر المؤمنین م باجماع امت حسنیه گفت ای ابویوسف چه
گویی در آیه مباهله که قل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم
ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین ای ابویوسف لعنت خدای بر تو اگر اخفای
نمایی که در روز مباهله از مردان بغیر از علی ابن ابی طالب م و حسن و حسین سلام الله علیهم
و از زنان بغیر از حضرت فاطمه سلام الله علیها کسی دیگر با پیغمبر صلی الله علیه و آله بود یا نه

ابویوسف گفت نه

ابویوسف گفت نه حسنیه گفت ای ابویوسف خدای تعالی علی ابن ابی طالب را نفس پیغمبر خوانده و این
مخصوص آنحضرت هست یا نه ابویوسف گفت ای حسنیه هیچ کس در این خلاف نکرده
و کسی انکار این نتواند کرد حسنیه متوجه هارون شد و گفت ای خلیفه زمان بحق محمد
رسول الله که گواه باش از زبان علمای مجلس عالی خود که دیگر منکر نشوند و این سخن
بهارون سپرده باز متوجه علمای بغداد شد و گفت یک سوال دیگر میکنم بحق کلام
معبود که راست بگویید که در محلی که رسول خدای در حالت نزع بود و اشاره بجانب
اصحاب کرد که ائتونی بدواة و قرطاس اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعدی یعنی دوات
و کاغذ بیارید که بنویسم برای شما چیزی که بعد از من گمراه نشوید آیا که بود از صحابه که
مانع شد پیغمبر را از وصیت کردن و نگذاشت که دوات و قلم و کاغذ حاضر کنند ابویوسف
گفت این قضایای مشهور است که عمر خطاب بود بواسطه آنکه مبادی مرض آنحضرت
اشتداد یابد بدان جهت مانع شد و گفت ان الرجل لیهجر و حسبنا کتاب الله حسنیه
بخندید و گفت ای ابراهیم و ای ابویوسف و غیره احکام القرآن و نصوص او را معطل
معطل میکنید و بیعت روز غدیر را کان لم یکن فی انکار میکنید و مانع وصیت رسول خدا
میشوید و هذیان گفتن نسبت برسول خدا میکنید و ایمان بکلام ملک علام ندارید
که وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ای ابراهیم پیغمبر م فرموده که انا اشفق
بکم من الوالد علی ولده یعنی من مهربانترم بشما از پدر بر فرزند خود و شفقت
آنحضرت نسبت بامت بحیثیتی بود که آداب استنجا را بامت تعلیم نمود و امامت و وصایت
و خلافت که از اهم امهات دین و اتم امور نبوت و رسالت بود معطل گذاشت و
اهمال تجویز نمود و هر که بدین اعتقاد باشد یقین که از شفاعت وی بی نصیب
خواهد بود ای ابراهیم از این فضیحت غافل نشوید و بگویید که امت اجماع کردند در خلافت
ابابکر ای ابراهیم با من بگوی که هر اجماع که مخالف نص بود منعقد میشود یا نه گفت نه
گفت پس چون مستند میشوی بر اجماع هارون بخندید و ابراهیم سر در زیر افکند
حسنیه گفت ای ابراهیم از نص قرآن در گذشتم و حکم الهی و فرمان حضرت رسالت

پناهی را یکطرف نهادیم بگوی که در خلافت ابابکر اجماع جمیع امت شده بود یا اجماع خواص
امت ابراهیم متفکر فرو ماند بجهت اینکه هرگاه میگفت بلی اجماع جمیع امت شد کذب وی
ثابت میشد و چرا که اهل یک شهر بلکه یک محله اتفاق نکرده بودند الا چند فاسق مردود که
بعد از فوت اهل بیت مشهور بودند و در حال حیات طریق نفاق میپیمودند ابراهیم گفت
ای حسنیه خواص اهل حل و عقد با هم اتفاق کردند که بخلافت از دیگران اولی و انسب
حسنیه گفت ای ابراهیم و ای ابویوسف و ای شافعی و ای علمای بغداد که حاضرید از شما
سوال دیگر میکنم در حضور خلیفه زمان که راست بگویید که اعلم و افضل و اقدم از جمیع
صحابه کبار کیان بودند و از خواص اصحاب که رسول در فضایل ایشان احادیث فرموده
چه کسانند و از اهل بیت و بنی هاشم چه کسان بودند که افضلیت ایشان بر جمیع اصحاب
بلکه بر جمیع عالمیان ثابت بود گفت مرتضی علی و عباس و حسن و حسین و طلحه و زبیر و عبدالله
مسعود و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد اسود و عمار یاسر و جابر ابن عبدالله
انصاری و باقی ایشان حسنیه گفت ای خلیفه زمان بحق آن کسی که بر جای او نشسته که سوال کن
از علما که اینها نشسته اند و حاضر اند که علی و عباس و جمیع اینها که از اکابر بنی هاشم و اصحاب بودند
با بوبکر بیعت کردند یا نه هارون بعلما گفت که آنچه واقع است بگویید همه یکبار
سر در زیر افکندند شافعی سر برآورد که چرا متحیرید از اخبار و آثار آنچه بشما رسیده
بگویید ابویوسف گفت که ظاهر اینست که در میان اصحاب و اهل بیت مخالفت و منازعه
واقع شده بود حسنیه گفت آنچه واقع شده و بر من ظاهر است بگوییم اگر تصدیق قول
من نکنید بر ملت که از احادیث و اخبار و تفاسیر شما بر شما ثابت کنم هارون گفت بگوی
حسنیه گفت بدانید که در حالتی که علی ابن ابی طالب با فضل ابن عباس و جمعی از بنی هاشم
و جماعتی از اصحاب کبار بتجهیز و تکفین و تغسیل و تدفین جناب رسالت پناه مشغول
بودند اکثر از منافقان صحابه در سقیفه بنی ساعده نشستند و پیغمبر خود را گذاشتند و بکفن
و دفن و نماز جنازه مبارک آنحضرت حاضر نشدند و از برای خلافت منازعه کردند
چون خبر بانصار رسید جمعی کثیر از انصار متوجه شدند و سخن در میان ایشان دراز

کشید

کشید گاه ابوبکر بعمر میگفت که دست دراز کن که با تو بیعت کنیم گاه عمر با او میگفت که تو از ما مقدم
و اسن تری دست دراز کن که با تو بیعت کنیم و گاه سالم مولا و ابوحذیفه را تکلیف کردندی و گاهی
ابوعبیده را گفتندی و بعد از منازعه بسیار انصاریان گفتند که منا امیر ومنکم امیر و سعد عباده را که
بزرگ انصاریان بود گفتند که دست دراز کن که با تو بیعت کنیم سعد مضایقه بسیار کرد و تجویز
خلافت نمیکرد تا آنکه بعد از مبالغه بسیار سعد راضی شد قیس ابن سعد چون دید که پدر او
بامر خلافت راضی شد برخواست و شمشیر برهنه کرده بر سر پدر آمد و گفت چه جهت داری تو را بر
مرتضی علی از آنچه واقع شده در روز غدیر که بحکم الهی حضرت رسالت پناه دست وی بگرفت
و بر شما امام و حاکم ساخت و همه راضی شدید و با وی بیعت کردید و الحال مخالفت میکنید امر
خدا و پیغمبر را و از پیغمبر شما از میان رفته است والله ای پدر ترک این معامله کن والا
سر تو را از تن جدا سازم چون سعد عباده از پسر خود این تهدید بشنید پشیمان شد و
استغفار نمود و انصاریان دیگر را تکلیف نمودند عمر برخواست و گفت لا یجتمع سیفان فی غمد
واحد این هرگز نشود که دو کس مرتکب خلافت شوند و این امر منقسم نشود فی الحال شمشیر
بکشید و بر سر ابابکر رفت که سخن بسیار مگوی و دست دراز کن که با تو بیعت کنیم فی الحال با
ابوبکر بیعت کرد و بعد از او ابوعبیده بیعت کرد و بعد از آن از اصحاب ضلالت بیعت کردند
یک یک و دو دو میآمدند و بیعت میکردند تا آنکه قریب به بیست نفر از ملعونان آمدند و بیعت
کردند و بعد از آن عمر خطاب علیه اللعنه شمشیر کشیده بر سر یک یک از صحابه رفتی جبراً و قهراً
ایشان را بیاوردی تا بیعت کردندی تا سه روز بر این منوال بود بعد از سه روز متوجه
مسجد رسول خدای شدند و خواستند که پیغمبر را از قبر بیرون آورند و او بر وی نماز
کنند حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه و علی اولاده و انصاره
چوبی که هر دو سر او آهن بود بر دست مبارک گرفته بر سر قبر مطهر منور آنحضرت بایستاد
و سوگند یاد کرد که شما را نگذارم که پیغمبر را از قبر بیرون آرید تا کشته نشوم و یا همه شما را
بقتل نرسانم معاویه با ابابکر گفت که ترک این معامله کنید که من از پیغمبر شنیده ام که روزی که برادرم
علی ابن ابی طالب سرخ در سر بسته باشد و چوبی بدین صفت در دست وی باشد اگر از مشرق

تا مغرب لشکر باشد که با وی محاربه کنند نتوانند واو بر همه غالب آید وجمله را بقتل رساند چون این
حکایت را از معاویه شنیدند لرزه بر ایشان افتاده ترک آن عمل شنیع کردند وجمله بیامدند ودر مسجد
رسول صلی الله علیه واله وسلم نشستند وامیر المؤمنین علیه السلام با اصحاب کبار ومؤمنان دین دار
وجمعی کثیر از صحابه وبنی هاشم که با آنحضرت ع بودند از یک جانب نشستند وگفتگوی بسیار نمودند در باب
خلافت حضرت امیر ع بر ایشان حجتها گرفت وملامتها کرد که پیغمبر ورسول خود را بگذاشتید وبر تغسیل
وتکفین وتجهیز وتدفین وی حاضر نشدید وبر وی نماز نگزاردید ومتوجه سقیفه شدید ودر
امری که بحکم الهی وفرمان حضرت رسالت پناه بمن متعلق بود منازعت کردید وبمشورهٔ چند مفسد
خلیفه از برای رسول تعیین نمودید در این حال عثمان ابن عفان با بنی امیه وعبد الرحمن عوف
با بنی زهره بیامدند وعمر وابو عبیده برخواستند وگفتند ای بنی امیه وای بنی زهره بیائید
وبا ابی بکر بیعت کنید وایشان بیامدند وبیعت کردند ایشان جماعتی بودند که عداوت ایشان با
امیر المؤمنین ع در حال حیات حضرت امیر با رسول ص شهرت تمام داشت عمر با جمعی کثیر بیامد ودر
برابر حضرت امیر المؤمنین وبنی هاشم بایستاد وگفت بیائید وبیعت کنید ابا بکر را که اکثر مردمان بیعت
کردند زبیر برخواست ودست بر قبضهٔ شمشیر کرد وگفت ویحک یا عمر ابن الخطاب علی ابن ابی طالب را
که برادر وعم زادهٔ رسول است وعباس وعبد الله ورؤسای بنی هاشم وخواص اصحاب رسول را
به بیعت پسر ابی قحافه که از اراذل است دلالت میکنی تو را چه نسبت باین امر با آنکه خویشان رسول
حاضر اند وجمیع شرایط امامت وخلافت در ایشان موجود است زبیر قصد آن کرد که شمشیر بر سر
عمر علیه اللعنه زند عمر فریاد بر آورد وسلام کلبی را فریاد رس طلبید علیکم الکلب فاکفونی شره سلمه
ابن سلم از عقب او در آمد ودست برد وشمشیر از وی در ربود عمر شمشیر از دست سلمه بستد
وبشکست بنی هاشم دست بر قبضهای شمشیر کرده بیکبار برخواستند حضرت امیر المؤمنین ع
ایشان را منع کرد وآهسته بر ایشان فرمود که حکم الهی نیست که شمشیر از غلاف بیرون آرید ومارا
بغیر از صبر علاجی نیست چون امیر المؤمنین ع دید که منافقان امت بعضی باختیار وبعضی بقهر و
اجبار بیعت کردند روی با ابا بکر وعمر وجمیع خلایق کرد وفرمود ای یاران مخالفت پیغمبر خود
کردید وحکم الهی را معطل کذاشتید ومن بدین کار سزاوار ترم از ابی بکر بجهت آنکه من بر رسول

اولی ترم ومن وصی ووزیر وموضع سر ویم وبکتاب خدا وسنت رسول عالم ترم واز جمیع شما
اشجع وافصح واعلم تر واتقی ترم این کار حق منست از خدای بترسید واز رسول شرم
دارید وحق مرا بمن گذارید عمر برپای خواست وگفت یا علی اکرهٔ ما کثرت شوی بر اطاعت ومتابعت تو نکنیم
ودست از تو باز نداریم تا بیعت نکنی یا بالطوع والرغبه یا بالجبر والکراهه امیر المؤمنین ع
گفت اُفٍّ لَکَ یابن صهاک الحبشیه بخدای که اگر از تو واتباع تو که اصحاب ضلالت اند باک نداردم
وتو را چون مگس مرده میشمارم لولا سبقت وصیت محمد ص ما ترکت احدا علی ظهر الارض کافرا
بالله ومنافقا علی رسول الله وجاهلا بولایتی ولکن اشکو بثی وحزنی الی الله یعنی اگر نه آن
بودی که پیشی گرفته وصیت رسول خدا یعنی امر الهی شده که شمشیر از نیام بیرون نکشم مکر در سه
موضع که آن قاسطین ومارقین وناکثین اند واگر نه چنین بودی نمیگذاشتم که متنفسی از
آدمیان بر روی زمین کافر باشد بخدا ونمیگذاشتم احدی را از اعدای رسول وآنانکه
منافق بودند بر رسول ونمیگذاشتم یکی از منکران ولایت خود را وهمانا شکایت میکنم
غم واندوه خود را بخدا ای یابن صهاک الحبشیه اگر نه این بودی باندک زمانی پریشان می
ساختم جمع شما را ونرم میکردم گردن شما را همگی را اما ابو بکر وابو عبیده از جای برخواستند
وگفتند یابن عم رسول الله ما قرابت وفضایل تو را ضایع نمیکنیم ولیکن تو جوانی واز عمر
مبارکت سی وسه سال گذشته ابو عبیده گفت یابن عم رسول الله ابا بکر پیر است واز
پیر تحمل بهتر توان کرد واگر خدا بتو عمر دهد این کار را بتو گذارند تو خاموش باش و
فتنه خفته را بیدار مگردان تو میدانی که دلهای عرب وغیر ایشان با تو چگونه است
امیر المؤمنین ع فرمود ای مهاجر وانصار از خدای بترسید وعهدی که با پیغمبر خود در
ولایت من بستهاید فراموش مکنید وحقیکه از اهل بیت پیغمبر است از خاندان وی
بیرون مبرید بخدا که شما میدانید که ما اهل بیت پیغمبریم وبدین کار اولی تریم و
خدا ما را باین کار مخصوص گردانیده در این حال بشیر ابن سعد انصاری گفت یا علی اگر
این سخنان را انصار شنیده بودندی پیش از آنکه با ابو بکر لعین بیعت کردندی هیچکس با تو خلاف
نکردی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بخدای که من پنداشتم که هیچکس این نکند

که شما کردید وندانم که روز قیامت پیش رسول خدای چه حجت آرید بخدا سوگند میدهم
کسیرا که روز غدیر خم از رسول ص شنیده باشد که مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ اللّهُمَّ والِ مَنْ
والاهُ وعادِ مَنْ عاداهُ وانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ واخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ برخیزد وگواهی دهد بر آنچه حضرت
رسول ص در روز غدیر خم در حق من گفته زید ابن ارقم که از مخالفانست روایت کند که دوازده
مرد از جای برخواستند وگواهی دادند از آنجمله یکی با ابو بکر علیه اللعنه بیعت کرده بودند عمر ملعون
ترسید که مبادا مردم با علی ع بیعت کنند مجلس را برهم زد وخلایق را پراکنده کرد آنروز دیگر دوازده
اصحاب کبار با یکدیگر گفتند که چون ابو بکر بر منبر رسول خدا رود او را بزیر کشیم وبعضی از ایشان گفتند که
این نشاید کرد تا بحضرت امیر المؤمنین ع مشورت نکنیم همه یکبار پیش وی رفتند وعرض کردند یا امیر المؤمنین
حق خود بگذاشتی ورسول ص فرموده علی مع الحق والحق مع علی بدانکه ما قصد آن کرده ایم که
ابو بکر را از منبر رسول ص بزیر آوریم بخدمت تو آمده ایم تا چه صواب بینی وچه میفرمائی و
ایشان دوازده تن بودند سلمان فارسی وخالد ابن سعید العاص وابوذر غفاری ومقداد
اسود وعمار یاسر وبریده اسلمی واز انصار نیز شش نفر بودند ابو الهیثم تیهان وسهل ابن حنیف
وعثمان ابن حنیف وخزیمه ابن ثابت وابی ابن کعب وابو ایوب انصاری حضرت امیر ع
فرمود بخدای که اگر چنین کنید همه شمشیرها کشیده شود وجمله قصد شما کنند وچون چنین شود همه ایشان
را دفع باید کرد ورسول خدا ص مرا خبر داده که یا علی خدای تو را بصبر فرموده وخبر داده است مرا که امت من
بعد از من بر تو غدر کنند وعهد بشکنند ای علی تو از من بمنزلهٔ هارونی از موسی چنانکه بنی اسرائیل
هارون را بگذاشتند وگوساله را اختیار کردند همچنین تو را بگذارند ودیگری را اختیار کنند گفتم یا
رسول الله مرا چه میفرمائید فرمود صبر کن وبا ایشان مجادله وجهاد مکن واگر نه شمشیرها کشیده شود
ونتیجهٔ یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ بر طرف شود واسلام نابدید شود زنهار که خود را نگاهداری ودر خانه
صبر قرار گیری که امر الهی چنین است تا آنکه مظلوم بمن رسی چون رسول خدای ص برحمت ایزدی پیوست
بشستن ودفن کردن وی مشغول شدم وچون از آن بپرداختم میانهٔ امت مخالفت دیدم وبر جمیع
ایشان حجت گرفتم هیچکس اجابت نکرد مگر اندک مردی تا سه نوبت بر جمیع مهاجر وانصار حجت
گرفتم تا ایشان را بر من حجتی نبود شما نیز بروید وانچه از رسول خدای شنیده اید با ابو بکر واتباع او

بگوئید ایشان رفتند وگرد منبر [illegible] رسول الله در آمدند وآن روز آدینه بود چون ابو بکر
بر منبر رفت آن دوازده تن از اصحاب کبار که شب وروز انیس وجلیس احمد مختار وحیدر
کرار بودند هر یک فصلی فرو خواندند واز فضایل حضرت امیر المؤمنین ع یاد کردند وابو بکر را
از آن امر شنیع منع کردند واز خدای بترسانیدند وابو بکر چون حجتهای ایشان را شنید فرو ماند
وهیچ جواب نگفت بغیر از آنکه وَلَّیْتُمُونِی وَلَسْتُ بِخَیْرِکُمْ اَقِیلُونِی اَقِیلُونِی یعنی شما مرا
والی گردانیدید ومن از شما بهتر نیستم مرا اقالت کنید عمر ملعون چون این حکایت را از
ابو بکر شنید گفت انْزِلْ یا لُکَعُ یعنی فرود آی از منبر ای خبیث لئیم چون جواب از آنها نداری
ابو بکر بخانه رفت وسه روز بیرون نیامد روز چهارم خالد ابن ولید با سه هزار کس در رسید
وسالم مولای ابو حذیفه با سه هزار کس وهم چنین میامدند از منافقان عرب تا آنکه
ایشان از نفاق مرتضی علی ع مملو بود وجمله از خوف تیغ او اظهار اسلام نموده بودند
تا آنکه لشکر عظیم جمع گردید وشمشیرها کشیده عمر در پیش ایشان افتاده متوجه مسجد رسول
شدند امیر المؤمنین ع با خواص اصحاب در مسجد نشسته بودند عمر گفت والله یا اصحاب علی
اگر کسی از شما امروز سخنی گوید سر او را بر دارم وشمشیرها کشیده شود خالد سعید
برپای خواست وگفت یابن صهاک الحبشیه ما را از شمشیرهای خود میترسانی وبا این
لشکر منافق که جمع کرده تهدید میدهی بخدای عز وجل که شمشیرهای ما از تو وشما تیز
تر است اگر چه بعدد اندکیم ولی از شما بیشتریم از آنکه حجت خدا با ما است وعلی امام
واگر نه آنست که اطاعت امام بر ما واجبست شمشیر میکشیدیم وبا شما جهاد میکردیم
علی علیه السلام فرمود بنشین یا خالد که مقام تو معروف است وسعی تو مشکور پس
بنشست سلمان فارسی برپای خواست وگفت الله اکبر بخدای که باین هر دو گوش خود
شنیدم از رسول خدای اگر نه چنین باشد هر دو گوش من کر باد که فرمود بینما اخی وابن
عمی جالس فی مسجدی مع نفر من اصحابه یاتیه جماعة من کلاب اهل النار یعنی
پیغمبر فرمود که وقتی باشد که برادر وابن عم من نشسته باشد در مسجد من با جمع از
یاران خود ناگاه جمعی از سگان اهل جحیم برو در ایند وقصد قتل وی کنند هیچ شک

ندا دادم که سکان اهل جهنم شمائید عمر خطاب شمشیر کشید از جای خود جست وقصد سلمان
کرد امیر المؤمنین علی علیه السلام از جای خود جست بر خواست و گریبان عمر را گرفت و
پیش خود کشید و باز بیرون انداخت چنانکه شمشیر از دستش بیرون رفت و دستار از سرش
بیفتاد و در میان مردم میان مردم خجل شد و منفعل و شرمسار گشت ابابکر با بعضی از
اصحاب برخواستند و عمر را بنشانیدند امیر المؤمنین ع فرمود که یا بن صهاک الحبشیة لولا
کتاب من الله سبق وعهد من رسول الله تقدم لاریتک اینا اضعف ناصرا واقل
عددا آنگاه امیر المؤمنین علی علیه السلام برخواست با یاران خویش و فرمود رحمت
خدا بر شما باد آنکه عمر خطاب ملعون با لشکر بسیار در مدینه میگشت و یک یک
از آن مردم که خلافت ابابکر را ابا میکردند جبرا و قهرا بیعت میگرفتند و هر جا
جمعی که در خانها پنهان بودند ایشانرا بیرون آوردند و بجبر بیعت میگرفت
و بعضی را بقتل میرسانیدند تا مدت سه ماه و چیزی غوغای خلافت و منازعت
بود در میان ایشان تا آخر بطلب امیر المؤمنین ع رفت قضیه حضرت سیدة النساء
صلوات الله و سلامه علیها واقع شد و لکن بر در زدن عمر خطاب و آزار رسانیدن
سیدة النساء بر همه کس ظاهر است و مخالفت سعد ابن عباده با ده هزار کس از بنی
خزرج با ایشان و قیس ابن سعد و مالک ابن نویره با ده هزار کس از قبیله خود با
ایشان بیعت نکردند تا اینکه خالد بن ولید پلید را فرستادند و در حال نماز بر سر آن
مؤمنان ریختند و ایشان را با ده هزار مؤمن بقتل رسانیدند و اموال ایشانرا
غارت نمودند و زنان و فرزندان ایشانرا اسیر بردند ای ابراهیم پس چگونه
اجماع خواص امت شده باشد از خدا بترسید و باز گردید از اینکه دارید باطل و اعتقاد
فاسد خود و با خدا و رسول دلیری مکنید اگر اجماع را اعتبار بود در خلافت ابابکر
چرا یزید و باقی بنی امیه که مفسدان دین و کافران لعین اند امام نباشند که آن قدر
مردمان که با ایشان بیعت کردند و متابعت نمودند صد بار برابر آنان بودند که
با ابوبکر و عمر بیعت نمودند پس باین تقدیر معاویه و یزید و باقی بنی امیه امام

باشند

باشند و هیچکس را شک نبوده در کفر آنکسی که امامت آنان باشند که سر فرزندان رسول
خدا و اولاد او را بریده باشند و عیال و اولاد او را بر شتر ها انداخته باشند و باسیری برده
و مدت مدید سب اهل بیت کرده باشند ای ابراهیم بدانکه اجماع منعقد نشد در
میان اهل اسلام مگر در قتل عثمان بن عفان که از خواص و عوام امت که از جمیع شهرها
اسلام کتابتها نوشتند و مردم را ترغیب و تحریص نمودند بر قتل وی و از شهر مصر
قریب به پنج هزار کس از ظلم او بشکایت آمده بودند و بیکبار جمله اتفاق نمودند و
وی را بقتل رسانیدند با قبح وجوه و مدت چند روز ریسمان بر پای نعشش بسته
چون سگ مرده در کوچهای مدینه میکشیدند و گروه گروه از مسلمانان میرسیدند
و لگد بر سر وی میزدند و از ظلم وی شکایت میکردند ای ابراهیم کسی که بحکم الوف نصوص
خدا و حدیث حضرت رسالت پناه هیچ عمل ننمود او را خلیفة الله و خلیفة الرسول
نگوئید و باز در کتب اعتقادیه خود مینویسید که خدای و رسول او را تعیین
نکردند و لیکن عمر ابو بکر را خلیفه کرد و از کمال بیشرمی او را خلیفة الله و خلیفة
الرسول میگوئید و مینویسید پس بایستی او را خلیفة عمر گفتندی و نوشتندی
ای ابراهیم با آنکه عمر ابن الخطاب و خالد بن ولید پلید و جمعی از منافقان بنی امیه را
با مرتضی علی عداوت فطری بوده باشد و این همه فساد کرده باشند و چندین هزار
مؤمن را بظلم و تعدی بقتل رسانیده باشند و چندین هزار خلق را از طریق حق
در افکنده باشند و باسفل السافلین فرستاده ای ابراهیم هیچ امتی در دین پیغمبر خود
این فساد کردند و با اهل بیت پیغمبر خود این ظلم روا داشتند آیا روا بود که برای
تشفی نفس خود گاهی سعد بن عباده و گاه ابو بکر و گاه عثمان را خلیفه سازند و اینهم
موافق اغراض ایشان باشد چنان کنند ای ابراهیم بدانکه دو گروهند که ضلالت
و مخالفت و مجادلت و محاربت و عداوت ایشان نسبت بیکدیگر بر جمیع امت
ثابت است طایفه اول علی ابن ابی طالب ع و امام حسن و امام حسین و حضرت سیدة
النساء فاطمه زهرا صلوات الله علیهم و سلمان فارسی و عمار و عبد الله عباس و

رسول الله

عبد الله مسعود و اباذر غفاری و مقداد اسود و عمار یاسر و عثمان ابن مظعون و محمد ابن
ابابکر و حذیفه یمانی و ابی ابن کعب و خالد ابن سعید العاص و جابر ابن عبد الله انصاری
و ابو دجانه انصاری و سعد ابن عباده انصاری و قیس ابن سعد انصاری و ابو البابه
و ابو الهیثم و میثم تمار و مالک اشتر نخعی و فضل ابن عباس و ابو الولید و ابو سعید
خدری و سلمان ابن نضر و سهل بن حنیف و عدی ابن حاتم اینها آن کسانند که از اول
اسلام تا آخر عمر در خدمت حضرت رسول ص و ملازمت آنحضرت بودند در خلوت و غیر خلوت
با او بسر میبردند و بر طریق رسول در اطاعت و فرمان بردار آنحضرت بودند و بر اقوال
و افعال و اعمال او بهتر از دیگران اطلاع داشتند و پیغمبر در حق هر یک از ایشان اشارتها
فرموده و بعضی را از اهل بیت خود خوانده و بعضی را فرموده پوست دو چشم منند و در
باب هر یک منقبتها فرموده و آنها که اهل بیت و بیند خدا بر طهارت و عصمت ایشان
گواهی داده و همچنین محبت ایشانرا بر مردمان فرض کرده که قل لا اسئلکم علیه اجرا
الا المودة فی القربی و بحکم الهی قول ایشان صادق و کلام ایشان نص قاطع است ای
ابراهیم اگر گوئید از طریق رسول و عبادت آنحضرت از فرایض و نوافل و اخبار و احکام
بقول ایشان عمل نمودن اولی و انسب است و اعتبار ایشان نزد خدا بیشتر است یا آنکه
تصدیق نمودن و اعتبار کردن بقول ابابکر و عمر و عثمان و عایشه و حفصه و انس ابن مالک
و سعد و سعید و عمرو عاص و ابو عبیده و زبیر ابن غالب و خالد بن ولید و سالم مولی
حذیفه و سعد بن ابی وقاص و طلحه ابن عبد الله و عبد الله بن عامر و معاویه و
یزید پلید و عمر سعد و عبید الله زیاد و ... و ابن حکم و باقی بنی امیه که امامان
شمایند آیا پیروی نمودن این طایفه اولی است یا آن گروه که در اول ذکر کرده شد
اعتماد بر قول این طایفه بیشتر است یا آن گروه که اسامی ایشانرا در اول ذکر کردیم
ای ابراهیم چون مخالفت این دو طایفه بر همه امت ظاهر است و از روز وفات حضرت
رسالت ص الی یومنا هذا قلع و قمع یکدیگر کرده اند و اعمال و افعال و عبادات و
اعتقادات و مخالفت این دو طایفه ثابت است بگوی که از این دو طایفه کدام بر حق بودند

و کدام باطل

و کدام باطل ابراهیم خالد مانند حمار بیچاره که در گل خلاب و غرقاب افتاده باشد متحیر و
پریشان نه طاقت سکوت داشت و نه قوت جواب هارون بر آشفت و گفت ای
ابراهیم چرا جواب نمیگوئی ظاهرا که تو تا امروز بر دین رسول نبوده لهروزی تو خود را
افضل و اعلم علمای اسلام میدانستی کمترین کنیزی را الزام نتوانی کرد با چندین علما و اهل
فضل که با تو متفقند در همه چیز ابراهیم مضطرب مانده بود چرا که اگر میگفت که طریق
اهل بیت رسول الله و معصومان خاندان و اصحاب کبار باطل است کفر وی
ثابت میشد و مخالفت قرآن و حدیث پیغمبر بایست کردن و بیم آن نیز بود که خلق
و بیم آن بود در مجلس هارون در زیر لگد هلاک کنند و اگر میگفت که طریق ابو بکر و عمر و اتباع
ایشان باطل است تضییع اعتقاد و ابطال مذهب خود میکرد و بیم کشته شدن نیز بود
هارون ابراهیم را چون بدان حال مشاهده کرد روی بحسنیه کرده و گفت ای حسنیه
استاد تو در علم که بود بگوی حسنیه گفت ای خلیفه زمان وای دافع ظلم و طغیان پوشیده
نماند که چون از حادثه زمان سن من به پنج سالگی رسید خواجه من در تحصیل
بحرم محترم حضرت امام بحق ناطق بحر حقایق و دقایق جعفر بن محمد الصادق علیهما
السلام فرستاد تا در خدمت ملازمان و بندگان عتبه علیه باشم و شرایط
طهارت و قواعد عبادات از اهالی آن دودمان عالی نشان بیاموزم چون مدتی
در آن حرم محترم بلوازم خدمتکاری قیام نمودم و بر نهج طهارت و تقوی و نماز
و روزه اطلاع یافتم و بدان مواظبت نمودم تا آنکه مدت هفت سال از عمر من بگذشت
یک روز حضرت امام انام بحرم محترم در آمد و آب وضو طلب نمود اتفاقا آنکس که این
خدمت مخصوص او بود و در عهده او کرده بودند حاضر نبود کنیز دلیری نموده
فی الحال دویدم و مطهره آب را برداشته بخدمت امام ع بردم چون چشم مبارک
آنحضرت بر روی من افتاد از من سؤال کرد که تو چه کسی عرض کردم که تعلق بفلان خواجه
بازرگان دارم و مدتی شد که در این حرم محترم طریق خدمت بتقدیم میرسانم
جهت تحصیل واجبات ضروری دینیه امام علیه السلام فرمود که نماز میگذاری عرض کردم

بلی فدای تو شوم فرمود آداب وضو و طهارت میدانی عرض کردم آری و از هر چه حضرت
سؤال نمود جواب موافق بعرض اشرف رسانیدم آنحضرت را شکفتگی بسیار روی نمود
و طلب مرا از کارفرمای عتبه علیه تحقیق نمود کیفیت را بعرض رسانیدند و در ساعت
کس فرستاد و خواجه مرا که اینجا حاضر است طلب نمود و فرمود که این کنیز تو بسیار عاقله
و زیرک است او را بمن بفروش خواجه من عرض کرد یا ابن رسول الله هزار جان من فدای
شما باد کنیز من در ملازمت شما خواهد بود و من نیز از جمله ملازمان و چاکران توام از
آن روز خدمت خواص آنحضرت مرا مقرر شد و چون آثار رشد در من مشاهده
فرمود آنحضرت مرا پیوسته تعلیم و تعلم علم فرمود و گاهی که نسبت با آنحضرت دلیری مینمودم
نمود بحرمت اولاد امجاد او که هر یک انجمن بلاغت و فصاحت را شاهی و آسمان علوم
و فضایل را ماهی بودند مطالعه علوم مینمودم چندانکه به برکت توجه آنحضرت مرا
قوت مطالعه حاصل شد و اکثر از کتب و تفاسیر و احادیث مطالعه کردم و اکثر از
مسایل مشکل که علمای اسلام در تحقیق آن عاجز بودند حقیقت آن را از آنحضرت
سؤال مینمودم و تا غایت اجتهاد و اهتمام کردم که امروز در مجلس عالی مرتبه خلیفه
زمان حقیت مذهب ائمه طاهره را بر موافق و مخالف ثابت کردم و منقطع نشدم
هارون گفت ای حسنیه اینها از امام ناطق و بحر حقایق جعفر بن محمد الصادق ع در باب
معامله رؤیت حق سبحانه و تعالی شنیده مستوفا شرح بیان کن که به بدیهه آنحضرت در
این باب چه فرموده حسنیه گفت ای خلیفه زمان بتحقیق که شنیده ام از آن مولا که لا
تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ابراهیم خالد گفت ای
حسنیه چون دیدن خدای تعالی محالست پس چرا موسی علی نبینا و علیه السلام که
پیغمبر اولو العزم است استدعای طلب رؤیت کرد که رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ
ای حسنیه این طلب محال از روی جهل بود یا از روی سهو و این هر دو مخالف مذهب
توست حسنیه گفت طلب رؤیت موسی ع نه از روی جهل بود و نه از روی سهو
بلکه موسی علیه السلام در استدعای طلب رؤیت مقهور و مجبور بود جهت

آنکه در

آنکه در وقتی که بطور رفت بمناجات کردن هفتاد کس از بنی اسرائیل اختیار کرد و با خود
ببرد چنانکه قرآن مجید بر آن ناطق است وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا
لِمِيقَاتِنَا بدانکه چون موسی آن جماعت را با خود ببرد با موسی گفتند که ما از تو
استدعا داریم که دعا کنی و از حضرت سمیع و علیم مسئلت نمائی که سخن خود را
بگوش ما رساند در محلی که تو با حق مناجات کنی بنا بر تکلیف قوم خود التماس نمود
که پروردگارا صدای کلام عالی انتظام خود را بسمع این قوم رسان حضرت
واهب العطایا اجابت نمود چون موسی از مناجات فارغ شد با ایشان گفت
هَلْ سَمِعْتُمْ كَلَامَ رَبِّكُمْ یعنی شنیدید کلام پروردگار خود را ایشان گفتند ما
کلامی شنیدیم اما نمیدانیم که کلام خدا بود یا از شیطان ما باور نداریم
و قبول نکنیم تا آشکارا نه بینیم حق تعالی را چنانکه در قرآن فرموده که قَالُوا
لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ یعنی گفتند قوم موسی
که ما ایمان نمی آوریم بتو تا خدای را آشکارا نه بینیم پس از این مخالفت صاعقه
گرفت ایشان را و بسوختند بظلمی که کردند ایشان یعنی طلب دیدار خدا کردند پس
حضرت موسی گفت چنانکه قرآن بدان ناطق است که أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ یعنی
خداوندا ما را هلاک میکنی باین سفیهان ما کردند یعنی طلب دیدار ای ابراهیم
اگر قوم موسی در طلب رؤیت مصیب میبودند و رؤیت ممکن بودی خدای تعالی
ایشان را بصاعقه هلاک نکردی و اگر موسی در طلب رؤیت با ایشان شریک و اعتقاد
برؤیت داشتی یا بزعم خود طلب رؤیت کردی پس بایستی که موسی نیز بصاعقه
هلاک شدی ابراهیم گفت ای حسنیه بعد از آنکه موسی طلب دیدار بالتماس
قوم کرد بعد از سوختن قوم چرا گفت تُبْتُ إِلَيْكَ حسنیه گفت ای ابراهیم موسی ع
سؤال بی اذن دستوری کرد و اولی آن بودی که دستوری خواستی و بعد از آن
سؤال کردی و آن عدم دستوری نه کبیره بود نه صغیره از آنجا که رفعت و منزلت
رسل است جهت ترک ادب استغفار کنند چرا که ایشان معصومان و برگزیدگان

کاشند ای ابراهیم میان من و تو بحث رؤیت بود و من مستدل بر عدم رؤیت
تُبْتُ اِلَیْکَ در بیان دلیل رؤیت مثبت و شاهد بر مدعای من ای ابراهیم بدانکه
خدای تعالی با موسی گفت لَنْ تَرانی یعنی هرگز مرا نمی بینی نه در دنیا و نه در آخرت چرا که
لن از برای نفی ابد است خدای اگر موسی با وجود تقرب و اولو العزمی و مکالمت نتواند
دیدن پس غیر نبی و کلیم چگونه تواند دیدن ای ابراهیم صحت دیدن مشروط است بشرط
اول سلامتی حاسهٔ بصر دویم صحت رؤیت مرئی سیم عدم حجاب و امور از این همه شر
شرایط حاصل است اگر دیدنی بودی بایستی که در دنیا مرئی شدی چون مرئی نمی شود
دلیل است که دیدن او محالست و نیز اگر رؤیت الله تعالی جایز بودی جسم یا جوهر یا عرض
بودی و محالست که او جسم یا جوهر یا عرض باشد جهت آنکه این اشیاء حادث شد و او قدیم است
ای ابراهیم ناچار است هر چیز یکه مرئی شود اورا کیفیتی توان دیدن و ذات الکیف
محدث باشد و نیز هر چه او را ببینند باید که در برابر بیننده باشد و هر چه چنین باشد
در مکان و در جهت باشد و واجب الوجود در مکان و در جهت نیست پس دیدن او محال
بود ابراهیم گفت ای حسینه چگونه بدر این وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ اِلی رَبِّها ناظِرَةٌ حسینیه گفت ای
ابراهیم بدانکه این ایه از ماولات است اِلی رَبِّها ناظِرَةٌ یعنی اِلی نِعْمَةِ رَبِّها ناظِرَةٌ یعنی بنعمت خدای
و رحمت او شکر نکرده باشند بدانکه این مضاف حذف است و مثل این در قرآن بسیار است
بدانکه نظر کردن دلیل نه صدقه باشد بجهت مرئی دیگر و این بر خدای تعالی روا نیست زیرا
که جسم و جسمانی نیست دیگر بدانکه هر جا که نظر باشد رؤیت که دیدار است لازم نباشد
چنانکه عرب گوید نظرت الی الهلال و لم اره یعنی بماه نگاه کردم و ندیدم اگر نظر بمعنی
رؤیت بودی سخن متناقض بودی ابراهیم گفت ای حسینیه چگوئی در معنی آیه فمن کان
یرجوا لقاء ربه حسینیه گفت بدانکه لقا دیدنی بود در مقابله و نیز دیدن شما که خصم دین
در مقابله بر خدای تعالی روا نیست دیگر آنکه اگر لقا بمعنی دیدار بودی خدای تعالی
لقا بر منافقان اثبات نکردی فَاَعْقَبَهُمْ نِفاقاً فی قُلُوبِهِمْ اِلی یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ یعنی نفاق در دلهای
ایشان خواهد بود تا روزیکه ایشان بخدای رسند و باتفاق جمیع مذاهب منافقان

دیدار حق نخواهد بود پس معلوم شد که هر جا که در قرآن ذکر لقاست مراد از آن
دیدار نیست اگر نسبت بمؤمنانست ثواب خدا و رحمت ویست و اگر در حق کافران
و منافقانست مراد از آن خشم خدا و عذاب ویست چنانکه میفرماید وَاِنَّ کَثیراً
مِنَ النّاسِ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ لَکافِرُونَ در این آیه بمعنی رحمت است و این آیه شاهد آنست که
فَاَمَّا الَّذینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ لِقاءِ الْآخِرَةِ فَاُولٰئِکَ فِی الْعَذابِ مُحْضَرُونَ
اینجا از لقای آخرت غرض ثواب آخرت است ای ابراهیم بدانکه اگر رؤیت در دنیا
نبودی و در آخرت ممکن بودی حق تعالی در جواب موسی و قوم او طرح بودی که
لَنْ تَرانی فِی الدُّنْیا یعنی نفی مطلق است یعنی مرا هرگز نبینی و نتوانی دید پس
حسینیه سخن بدینجا رسانید هارون او را منقطع کرد گفت ای حسینیه مولای تو امام
جعفر بن محمد باقر بچه دلیل مردمان را ترغیب کرد بمطعم و اقرار نمودن حسینیه
گفت بنا بر نص جلی کلام ملک علام فرموده که فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ
اُجُورَهُنَّ فَریضَةً یعنی آنکه متعه کنید شما با آن چیز از زنان و بدهید مهرهای
ایشان را و بر خلیفه زمان واضح باشد که جمیع مفسران و فقها متفقند که مراد
نکاح متعه است ابراهیم گفت این آیه منسوخ است و در میان اهل سنت
و جماعت خلافست بعضی میگویند که در بدایت اسلام مدتی حلال بود و
بعد از آن حرام شد و بعضی گفته اند که بعد از فتح مکه حرام شد حسینیه گفت
ای ابراهیم بدانکه اینکه میگوئی از کمال تعصب است چرا که علمای شما در این
باب اخبار مختلف و مضطرب روایت کرده اند متفاوت اللفظ و المعنی
که ینقض بعضهم بعضاً بدان ای ابراهیم که در قرآن هر آیه که منسوخ شد
ناسخی دارد اگر کسی از شما سؤال کند که آیه که ناسخ آیه متعه است کدام است
چه میگوئید ابراهیم عاجز شد گفت که منع عمر ما را مستند است که اگر این
آیه منسوخ نبودی و رسول او را منع نکرده بودی عمر منع نکردی حسینیه گفت
ای ابراهیم دلیل روشن و برهان متین بر حلیت متعه و عدم نسخ آن

منع عمر است چرا که اگر متعه من عند الله و من عند الرسول ص منسوخ و حرام میشد
البته روزی که عمر از آن منع مینمود متمسک بدان آیه یا بآن حدیث میشد و آن را
سند میساخت و میگفت که خدای تعالی در تحریم متعه چنین فرموده یا رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم بدین حدیث منع نموده و نگفتی مُتْعَتانِ کانَتا مُحَلَّلَتَیْنِ عَلی
عَهْدِ رَسُولِ اللهِ اَنَا اُحَرِّمُهُما وَ اُعاقِبُ عَلَیْهِما مُتْعَةَ الْحَجِّ وَ مُتْعَةَ النِّساءِ یعنی دو متعه در
زمان رسول الله ص حلال بود من حرام میکنم آن را و بدان عقوبت میکنم یکی متعه حج و
دویم متعه النساء و این منع عمر بدین عبارت شاهد است بدانکه متعه از جانب خدا و
رسول ممنوع نبود بلکه مامور بودیم بکردن آن و در نا کردن آن حکمی واقع نشده و هیچکس
نقل نکرده بلکه بر کردن آن ثواب عظیم مترتبست و اخبار و احادیث بطریق اهل البیت
سلام الله علیهم واقع شده بینهایتست از آن جمله آنست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرموده لَوْلا اَنَّ عُمَرَ نَهی عَنِ الْمُتْعَةِ ما زَنی اِلَّا الْاَشْقی و الاسقی نیز خوانده اند ای ابراهیم
بغیر از احادیث و اخبار در طریق شما واقع است و اصحاب حدیث شما نقل کرده اند
بیان کنیم روایتست از عمران بن حصین که گفت انزلت آیة المتعة فی کتاب الله تعالی
و فعلناها مع النبی ص و لم ینزل القرآن ان یحرمها و لم ینه النبی عنه حتی مات یعنی آیه
متعه نازل شد و در کتاب خدای و ما کردیم با نبی آن کار را و هیچ چیز از قرآن نازل
نشد در حرمت آن و پیغمبر منع نکرد ما را از آن تا آنکه از دنیا برفت و همچنین روایت
کند عبد الله مسعود بدین عبارت که قال کنا نغزو مع رسول الله و لیس معنا نسا
فقلنا الا نستخصی النساء فنهانا عن ذلک و رخص لنا ان ننکح المرأة بالثوب الی اجل
ثم قرء عبد الله یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم یعنی عبد الله مسعود
روایت میکند که غزا میکردیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و زنان با ما نبود
با ما پس گفتیم یا رسول الله آیا خاص نکنیم زنان خود را رسول ص نهی کرد و منع فرمود
ما را از خاص کردن زنان خود پس رخصت داد ما را که عقد و نکاح متعه کنیم زنان را
بجامه تا وقت معین پس عبد الله مسعود این آیه برخواند که ای اهل ایمان او را

بخدا و رسول حرام مکردانید بر خود طیبات را که بر شما حلال کردانیده اند و همچنین
از عبد الله بن عمر بدین عبارت که سئل عن عبد الله عمر رجل من اهل الشام عن متعة
النساء قال هی حلال فقال ان اباک قد نهی عنها فقال ابن عمر رایت ان کان ابی
قد نهاعنها و صنعها رسول الله ص ما نترک السنة و نتبع قول ابی یعنی آنکه شخصی از اهل شام پرسید
از عبد الله عمر از متعهٔ زنان که حلال است یا حرام ابن عمر گفت حلال است آن شخص
گفت که پدر تو نهی کرد و منع نمود از آن عبد الله عمر گفت که اگر پدر من نهی کرده خدا و رسول
امر کرده اند بکردن آن حاشا که ما ترک کنیم آن را و متابعت پدر کنیم بدان ای ابراهیم که
اصل در جمیع اشیا اباحت تا وارد شود منعی و ایراد منع محتاج است بدلیل و هر جا دلیل
نیست منع نیست اگر گوئی که مانع عمر است چنانکه مذکور شد میگوئیم از دو حال بیرون
نیست یکی آنکه مستند منع او یا دلیل باشد یا اجتهاد اگر دلیل باشد مسلم اما این خود
ظاهر است که هیچ دلیل نیست نه سمعی و نه عقلی که مستند منع او باشد و اگر منع او از
روی اجتهاد باشد لا نسلم از برای آنکه اجتهادی که از روی در مقابل نص الهی
و حدیث حضرت رسالت پناهی نبود باشد و دلیل دیگر قول حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام است و فتوای اقوال او در دین حجتست از جهت عصمت و اجماع اهل
البیت و عبد الله عباس و عبد الله مسعود و سعید ابن جبیر و جابر ابن عبد الله
دلیل واضح است بر حلیت آن دیگر بدان ای ابراهیم که روایت کند ابن جریح
که از فقهای تابعین است و از صفوان ابن معلی از پدر خود که او گفت که سبب آنکه
عمر از متعهٔ زنان منع کرد و از آن نهی نمود که عمر ابن حریث زنی را متعه کرد عمر از او
پرسید که محل متعه کردن که حاضر بود و در حضور که کردی گفت مادر من و مادر او عمر
گفت که چرا نهی عنهما و اخشی ان یکون ذلک و قالا ای فسادا یعنی من از متعه کردن
منع میکنم که میترسم که آن فسادی شود باشد و همین سخن که مذکور شد مستند
منع خود ساخت و در همان روز منع نمود در روایت دیگر آنست که عمر خطاب
بخوابگاه خواهر خود آمد دید که خواهرش بغسل کردن مشغولست گفت شوهر نداری

و ایام حیض نیست غسل چرا میکنی گفت متعه شده بودم بنا بر این عمر انکار نموده منع
نمود که نکاح متعه منسوخ باشد ای ابراهیم بمجرد آنکه کسی ترسد که عقدی از عقود
شرعیه و احکام ملیه ادخال فسادی شود جایز باشد تحریم آن عقد و نهی نمودن از آن اگر
و جایز باشد تحریم و ابطال جمیع عقود شرعیه از برای آنکه ممکن است که در جمیع امور
شرعیه و احکام ملیه ادخال فساد شود ای ابراهیم اگر کسی بموجب قول خدای و رسول
مخالفت عمر نماید و انرا بدعت داند انکس را رافضی میگویید و تکفیر میکنید و بقتل
میرسانید زهی عناد و تعصب و گمراهی دیگر بدان ای ابراهیم که در نقل صحیح واقع شده
که روزی عبد الله عباس متوجه بود بجانبی چون بدر مسجد الحرام رسید گفتند او را
یاوی گفتند که عبد الله زبیر با جمعی کثیر از اصحاب در مسجد حاضر است و در
آن وقت عبد الله زبیر دعوی خلافت کرده بود در مکه و عبد الله عباس در آخر
عمر مکفوف شده بود در ساعت فرود آمد و متوجه مسجد شد چون چشم عبد الله زبیر
بروی افتاد متوجه او شده و در مقام تعرض گفت جاءنا اعمی الله قلبه یحل المتعة
وهو الزناء المحض یعنی آمد ما را کوری که خدای تعالی کور کرده است دل او را حلال
میداند متعه را و حال آنکه زنای محض است عبد الله عباس رضی الله عنه چون
سخن وی را بشنید و بنشست جل تعظیم وی کرده بند گفت ان الله سلب ابصارنا و
سلب بصایرکم یعنی خدای تعالی چشمهای ما بسته و عقلهای شما را والله
لقد انزلت المتعة فی کتاب الله وعمل بها علی عهد رسول الله م ولم ینه عنها
ولم یات بعده رسول یحرمها والدلیل علی ذلک قول عمر متعتان کانتا علی
عهد رسول الله صلعم انا احرمهما واعاقب علیهما افقبلنا شهادته ولم نقبل
تحریمه یا عبد الله وانک من متعة فاسئل امک عن بردی عوسجة مضمون کلام
عبد الله عباس رضی الله عنه اینست که بخدای که نازل شد متعه در کتاب خدای
وعمل کرده شود شد بمتعه در زمان رسول الله و خدای تعالی از آن منع
نکرد و بعد از محمد رسول دیگر نیامد که حرام کند متعه را و دلیل بر این قول عمر

است

است که گفت دو متعه در زمان رسول خدای حلال بود و من حرام میکنم بر شما و
عقاب خواهم کرد بکردن آن پس گواهی عمر را قبول کردیم فاما تحریم او قبول نمیکنیم
وای عبد الله زبیر بدانکه تو از متعه حاصل شده پس برو از مادر خود کیفیت دو برد
عوسجه را چون عبد الله زبیر از عبد الله عباس این را بشنید بغایت متغیر شد منفعل
گشت چون ایام حکومت او بود از شرمندگی از مجلس برخواست متوجه حرم شد و شمشیر
کشید و از روی غضب بر سر مادر رفت و پرسید که اخبرنی عن بردی عوسجة یعنی خبر ده
مرا از دو برد عوسجه مادر من فی الحال گفت ان اباک کان مع رسول الله وقد اهدی له
رجل یقال له عوسجة بردین فاعطاه فتمتعنی بها فعلقت بک وانک من متعة یعنی پدر
تو با رسول خدای بود و مردی عوسجه نام دو برد یمانی برای رسول الله آورد حضرت
رسول صلی الله علیه وآله آن هر دو را به پدر تو بخشید و پدر تو آن دو برد یمانی را مهر متعه من کرد
و من بتو آبستن شدم و تو از متعه [illegible] چون حسینیه سخن بدینجا رسانید هرون را بسیار خوش
آمد چرا که عبد الله عباس جد وی بود بانگ بر یحیی بن خالد زد و گفت ما تا غایت مانع
امر متعه بودیم الحال رخصت ده مردمان را بنکاح متعه یحیی بفرمود تا منادی کردند که
مردمان بنکاح متعه رغبت کنند و بعد از آن در آخر زمان هرون متعه شایع شد و
تا مدتی از آن منع نکردند و در زمان مامون الرشید نیز معمول بود تا آنکه زمان معتصم
رسید ملعون از آن منع کرد پس حسینیه گفت ای ابراهیم سخن دراز کشید و خلیفه زمان را
و سلاطین و ارکان دولت را از این مباحثه و مجادله ملال گرفت از تو یک سؤال
دیگر میکنم و خاتمه مبالغه و مباحثه در این سوال خواهد بود راست بگوی که این حدیث
نزد شما ثابت است که پیغمبر صلی الله علیه وآله در حق فاطمه صلوات الله علیها فرموده که
فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله یعنی فاطمه پاره تنست
از من هر که او را برنجاند مرا رنجانیده باشد و هر که مرا برنجاند خدا را رنجانیده باشد
ابراهیم گفت صحیح است این حدیث و جمیع امت متفقند بر اینکه این قول پیغمبر است
براستی و درستی و هیچکس انکار این نتواند کرد حسینیه گفت بدان خدائی که خالق

همه اشیا است که راست بگوی که ابوبکر و عمر فدک را از حضرت سیدة النساء سلام الله علیها
باز گرفتند بظلم یا نه ابراهیم گفت بلی فدک را بغصب و تعدی از او گرفتند بنا بر حدیث
رسول صلی الله علیه وآله که ابوبکر نقل کرد که نحن معاشر الانبیاء لا نورث وما خلفناه فهو
صدقة یعنی ما معاشر انبیائیم ما را میراث نباشد هر چه از ما بماند صدقه است آن زن
گفت ای ابراهیم بدانکه ابو سعید خدری که از اصحاب حدیث شما است روایت میکند
که چون آیه وآت ذا القربی حقه نازل شد حضرت رسول صلعم حضرت فاطمه سلام الله علیها را
طلبید و فرمود خدای میداند که پدر تو در زیر آسمان ملکی بغیر از باغ فدک ندارد و آنرا
بتو ملک کردم آن باغ را بحضرت سیدة النساء بخشید که در حیات و بعد از آن کسی را در آن دعوی
نباشد و سه سال در زمان حضرت رسول صلعم عامل حضرت فاطمه صلوات الله علیها در آن
باغ بود و حاصل فدک روز بروز بان علیا حضرت میرسید و بعضی برآنند که پنج سال
بعد از حضرت رسول صلعم ابوبکر یعنی باغ فدک را از آن سیده عالمیان گرفت و چون حضرت
فاطمه دعوی کرد که فدک حق و ملک منست ابوبکر گواه طلبید حضرت امیر المؤمنین
و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم و ام ایمن و قنبر گواهی دادند که پیغمبر صلعم
فدک را بحضرت فاطمه بخشید و حضرت مرتضی علی علیه السلام حسب الالتماس حضرت فاطمه
رفت و گواهی داد گفتند هذا بعلک یجره الی نفسه فلا نحکم فیها بشهادته یعنی
این شوهر تو است جر منفعت از برای خود میکند حکم نمیکنیم بگواهی آن و همچنین
گواهی امام حسن و امام حسین را نشنیدند که شما جر منفعت خود میکنید و حال
آنکه این حدیث نزد شما و ایشان نیز ثابت است که پیغمبر فرموده علی مع الحق
والحق مع علی با وجود این حدیث گواهی آن سرور را نشنیدند که جر نفع از برای
خود میکند و حال آنکه جر نفع آن کافر زندیق از برای خود میکرد که حدیث نحن معاشر
الانبیا را وضع کرد و مثل این ظلم چنین با اهل بیت رسول خدا نمود و گواهی ام ایمن را
نشنیدند که حکم نمیتوان کرد بگواهی زنی و آنچه از رسول خدا مانده بود از بساتین
و اراضی تصرف کردند و فدک را انتزاع نمودند و گفتند که فدک از مال حضرت رسول

بود

بود و بر سبیل مدد معاش در تصرف فاطمه بوده ای ابراهیم بر تقدیری که بر سبیل
طعمه بوده باشد چنانکه ایشان گفتند کسی که دعوی اسلام کند چگونه جایز بود
که چیزیکه حضرت رسول صلعم در حال حیات بر سبیل مدد معاش بجگر گوشه خود
داده باشد بعد از وفات از او باز گیرند و این حدیث نحن معاشر الانبیاء غیر
ابی بکر از پیغمبر صلعم نقل کرده که مال پیغمبران میراث نباشد و هیچ کس دیگر
و هیچکس دیگر این حدیث را نشنیده و روایت نکرده الا ابوبکر و دختر او عایشه و هیچ
از عرب و هیچ یک از اهل البیت و صحابه را نفرموده بود که ورثه و اهل بیت من از
من میراث نبرند ای ابراهیم اگر ابوبکر کاذب و غادر و ظالم نبودی بایستی که اهل
بیت و جمیع صحابه بر این سخن اطلاع داشتندی و پیغمبر بر ایشان ظاهر فرمودی
که هر چه از من بماند صدقه است تا اهل بیت او بعد از او طلب چیزیکه بر ایشان
حرام بودی نکردندی و میان حرام و حلال تمیز کردندی جهت آنکه اتفاق امت
است که صدقه بر بنی هاشم حرام است پس از سخن ابوبکر لازم آید که اهل بیت
طلب حرام میکردند و دیگر از سخن او لازم می آید که رسول صلی الله علیه وآله کما ینبغی
تبلیغ ادای رسالت نکرده باشد و الیوم اکملت لکم دینکم غیر واقع باشد چرا که
رسول صلعم مبعوث بود بر عالمیان عموما و بر اهل بیت و اقارب و عشایر خود
خصوصا و بمقتضای آیه و انذر عشیرتک الاقربین مامور بود که عشایر و اقارب
خود را بترساند اگر سخن ابابکر راست بودی بلاشک رسول الله صلعم تقصیر کرده
باشد در ادای رسالت و بر اهل بیت خود ظلم کرده که ایشانرا اعلام نکرده باشد
که شرعا جایز نیست که شما از من میراث برید و آنچه از من بماند صدقه است و بر
شما حرام است ای ابراهیم چه جواب میگوئی خدا را و اگر ادا کرد از این رو که شما
بر خود راست کرده اید از برای صحت کلام ابی بکر تقصیر و ظلم بر پیغمبر خود که [illegible]
کتابست لازم دارید ای ابراهیم اگر گوئی که پیغمبر با عشیرت و اهل بیت خود و ایشان
که مرا میراث نباشد و آنچه از من بماند صدقه است و بر شما حرام است

سخن پیغمبر را نشنیدند و قبول نکردند این دلیل عصیان بلکه دلیل کفر ایشان است
و حال آنکه خدای تعالی جل شانه در عصمت و طهارت و پاکی مولود ایشان خبر
داده که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و باتفاق
علمای از موافق و مخالف ایشان از اهل بهشتند بنص خدا و رسول بلکه قاسم
بهشت و دوزخند و ساقی حوض کوثر بقول شما که روایت میکنید پس چون شما
هیچ جواب شافی نیست پس ثابت شد که ابوبکر حدیث دروغ وضع کرده است
و کذب علی الله و علی الرسول باعتقاد شما کفر است و همچنین ظلم و نسبت بحضرت سیدة
النساء العالمین و تکذیب شهادت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام
و بر هیچ عاقل منصف پوشیده نیست که مثل این افعال و اعمال نسبت به پیغمبر خود
و اهل بیت او کفر صریح است و ظلم قبیح ابراهیم و ابویوسف و شافعی و جمیع علما
که حاضر بودند هیچ یک را مجال جواب نمانده و هارون نیز از افعال شنیعه خود شرمنده
بود و بر سر انصاف آمده دیگر باره حسنیه گفت ای ابراهیم در حالتی که حضرت سیدة
النساء دعوی فدک نمود و گفت که پیغمبر در حال حیات خود فدک را بمن داده
و تملیک فرموده ابابکر گواه طلبید آیا بشرع پیغمبر عمل نمود یا خلاف رفت ابراهیم
از ترس آنکه مبادا سخنی گوید که موجب الزام و فضیحت او شود زیاده از آنچه
رسوائی بدو رسیده بود اصلا هیچ نگفت ای ابراهیم حضرت فاطمه صاحب
ید بود و ابابکر مدعی خبر نحن معاشر الانبیاء و بموجب حکم صاحب شریعت که
البینة علی المدعی والیمین علی المنکر پس آنکه او از حضرت فاطمه که صاحب ید بود
گواه طلبید از روی جهل بود یا ظلم ای ابراهیم بحق خدا که جواب بگوی یا از کرسی
زرین مرصع بزیر آی یا جحود اما متشرکی ابراهیم و شافعی و ابویوسف عرق خجالت
راضی شده بودند و جمیع حضار مجلس بر ایشان میخندیدند و از ترس هارون الرشید
هیچ نمیگفتند راویان اخبار چنین روایت کرده اند که هارون الرشید را پسر عمی
بود بحسن صورت و سیرت آراسته و بغایت صاحب کمال نام او خالد ابن عیسی

بود و در محبت

بود و در محبت اهل بیت شهرت تمام داشت و هرگز تقیه نکرده بود و هارون
بدو محبت بسیار داشت و او هر چه خواستی در عهد او کردی و گفتی هیچکس را
یارای آن نبود که متعرض او شود گویند که در آن مجلس بنزدیک حسنیه نشسته بود
و در هر مسئله که حسنیه الزام ابراهیم و علمای منافقین کردی یک کف از زر سرخ
بر سر حسنیه نثار کردی و تحسین وی نمودی و بر ابراهیم خندیدی و
تمسخر کردی و هیچ ملتفت هارون و منع او نشدی و دست بر قبضه شمشیر نهاده
در حفظ آن عاقله مکرمه کوشیدی که مبادا کسی در مقام ایذا و آزار او شود و هر
لحظه حسنیه را دلداری دادی و تحریص نمودی در بحث کردن آنگاه حسنیه
روی بهارون و علما کرد و گفت بدانید که در آن روز که حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام در باب فدک گواهی داد و ابابکر امتناع نمود آنحضرت فرمود که ای
ابابکر دو کس هرگاه به پیش تو آیند و یکی از ایشان دعوی کند بر دیگری که فلان
ملک محدود معینی که در تصرف اوست مال منست و او بغیر حق متصرف و لها
صلبت بجز دعوای پیش از آنکه ظلم مدعی علیه نزد تو ثابت شود و معلوم کنی
که غاصبست جبرا از وی میستانی و بمدعی میدهی بتسلیم میکنی ابوبکر گفت نه
امیر المؤمنین علیه السلام پرسید که گواه از مدعی میطلبی یا از مدعی علیه ابوبکر
گفت گواه از مدعی طلب میکنم که رسول فرموده که البینة علی المدعی والیمین
علی المنکر پس علی علیه السلام فرمود که پس چرا از فرزندان من و نور دیده و
بضعه رسول الله بخلاف قول خدا و رسول عمل کردی ابابکر گفت یا ابا الحسن
صریح تر بفرما امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که جهت آنکه فاطمه زهرا مدعی علیها بود
و صاحب دارالید است و متصرف فدک و آنکس که دعوی نحن معاشر الانبیاء
کند بر اوست که اقامت بینه نماید بر طبق مدعای خود بجهت آنکه پیغمبر در
حال حیات بسیدة النساء داده باشد بحکم اسلام باید که در دست ورثه
رسول صلی الله علیه و آله باشد تا زمانیکه مدعی حدیث اقامت بینه عادله نماید

بر طبق مدعای خود و باید گواه کسی باشد که صدقه بر وی حرام باشد و شرعا از صدقه
حصه نبرد و آن گروه بنی هاشم اند که صدقه بر ایشان حرام است و سوای بنی هاشم
بر جمیع مسلمانان در صدقه شریک و از آن حصه میبرند پس جمیع آنهائیکه در صدقه
شریک باشند گواهی ایشان در باب فدک نتوان شنید مگر گواهی بنی هاشم پس
آنکس که مدعی فدک باشد و از گواه عاجز باشد غایت ما فی الباب سوگندی
متوجه فاطمه شود بزعم کسی که اعتقاد بعصمت اهل البیت نداشته باشد ای
ابوبکر فاطمه معصوم است بحکم خدا چگونه تواند بود که معصوم مرتکب کبایر شود و
دعوی باطل کند ابوبکر خجل شد و سر در زیر افکنده نه جوابی که موافق بود توانی
گفت و نه بر گناه و ضلالت خود معترف توانی شد ای ابراهیم بدانکه سخن ابابکر
باطل است و حدیث نحن معاشر الانبیاء موضوع از جهت آنکه مخالف نص کلام است
که یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین اول کسیکه مخاطب است باین خطاب
حضرت رسول است و این حکم عام است و دیگر در قرآن بسیار است از اخبار
که انبیا را میراث بوده است چنانکه فرموده که وورث سلیمان داود و همچنین در
قرآنست که زکریا دعا کرد و از خدای تعالی طلب فرزند کرد که از او و آل یعقوب
میراث برد و این صریح است که فهب لی من لدنک ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب
واجعله رب رضیا پس بموجب نص قرآن معلوم شد که انبیا را میراث بوده است
و حدیث نحن معاشر الانبیاء تکذیب قرآن میکند و معلوم میشود که واضع این
حدیث قرآن نمیدانسته اگر دانستی چنین روایت نکردی که قرآن تکذیب او کند
آن بودی ای ابراهیم اگر حدیث را ابوبکر چنین میگفت که انا من بین الانبیاء
لا اورث و ما اترک یکون صدقة علی المسلمین باری به طریقی کذب و بطلان
آن مفتری بشهادت قرآن معلوم نمیشد اما حق سبحانه و تعالی بجهت هدایت
قرآن دلالت بر افترای آن مفتری کرد و واضع این حدیث است کور کرد تا بر اهل معرفت
کذب و بطلان آن معلوم شود بگواهی حق تعالی یکی از علمای بغداد که از

تلامذه

تلامذه ابوحنیفه بود دید که ابراهیم هیچ نمیگوید گفت ای حسنیه بدانکه سلیمان پیغمبر
از داود نبی علم و نبوت بمیراث گرفت نه مال و جاه و ضیاع و عقار حسنیه گفت
که این سخنی است که قبل از تو بکرات دیگر گفته اند و این از قلت عقل و کثرت
جهل و تعصب و عناد ایشان است چرا که سلیمان در حال حیات داود عالم بود و
پیغمبر شده بود و نص قرآن است که داود و سلیمان اذ یحکمان فی الحرث اذ نفشت
فیه غنم القوم وکنا لحکمهم شاهدین ففهمناها سلیمان وکلا آتینا حکما و علما بدانکه
میراث را اطلاق بر چیزی میکنند که بعد از میت میان ورثه او قسمت کنند و منقسم
میشود و نبوت قابل قسمت نیست و اگر چنین بودی بایستی که اولاد آدم جمله بشرکت
نبی بودندی تا انقراض عالم و حال آنکه در میان اولاد آدم همین شیث نبی بود نه تا انقراض
~~عالم و حال آنکه در میان او~~ پس نبوت بمیراث نباشد بلکه نبوت بوحی باشد و عصمت
و استحقاق و همچنین اگر گوئی که زکریا وارث نبوت از الله تعالی مسئلت نموده نه
وارث مال و اسباب دنیوی از یحیی تو قطع نبوت زکریا لازم میآید نعوذ بالله بلکه
معصیت و کفر حاشا من ذلک ابراهیم گفت از چه جهت حسنیه گفت از آن جهت
که زکریا در دعا گفت که انی خفت الموالی من ورائی وکانت امرأتی عاقرا فهب لی
من لدنک ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب واجعله رب رضیا بدانکه اجماع اهل
تفسیر است که مراد از موالی اینجا پسران عم اند اگر مطلوب وارث نبوت بوده باشد
از الله تعالی استدعا کرده باشد که وارث نبوت بمن ده یعنی مرا پسری ده که پسران
عم من نبی نباشند این دلالت کند که زکریا بمقتضای الهی راضی نبوده و بر پسران عم حسد
میبرده و این دلیل باشد بر معصیت زکریا بلکه کفر او و نعوذ بالله من هذه الاعتقاد با وجود
آنکه در آخر دعا گفت که واجعله رب رضیا بلاشک و شبهه نبی راضی باشد اگر مراد در
آیه مذکور نبوت بودی واجعله رب رضیا نگفتی و گفتن او بیفایده بودی پس ثابت
شد که انبیا را میراث بود بدلایل و براهین عقلی و نقلی و حدیث نحن معاشر الانبیا
موضوع و ابوبکر کاذب و غادر و ظالم بوده باشد چرا که حدیث مخالف قرآن است
و در محلی که آیه وانک میت وانهم میتون نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله بر منبر رفت

وفرموده ای یاران بدانید که بعد از من اصحاب غرض از من دروغ بسیار نقل خواهند کرد
وهر کس برحسب مدعای خود حدیث وضع خواهد نمود وبمن منسوب خواهند ساخت
بدانید که هر حدیث که از من روایت کنند وموافق قرآن نباشد اعتبار مکنید وهر چه
موافق قرآن باشد اعتبار کنید وحدیث اینست که فاذا جاءکم الحدیث فاضربوه
علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فخذوه وما خالف کتاب الله فاترکوه دیگر بدان
ای ابراهیم که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله از دار فنا بدار بقا رحلت
نمود استر وشمشیر وناقه وعمامه ودیگر چیزها از آن حضرت مانده بود حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام انرا متصرف شد وزره حضرت پیغمبر مرهون بود وچون انحضرت رحلت
نمود مرتضی علی ع انرا از رهن بیرون اورد ومتصرف شد که از جمله مواریث انحضرت بود
وهیچکس با وی منازعت نکرد واین در کتب شما مذکور است وهیچکس نگفت که رسول صلی الله
علیه واله را میراث نیست چرا مخلفات انحضرت را صاحب وتصرف میشود وپس بایستی
که انها را از انحضرت میگرفتند واگر گویند ایشان طلبیدند وامیر المؤمنین ع غلبه کرد وتسلیم
ایشان نکرد حاشا که ابتدا امیر المؤمنین ع ظلم کرده باشد وچیزیکه او را شرعا در ان تصرف
نتوان کرد وی تصرف نماید وان چیز بر وی حرام باشد نعوذ بالله بکفر نزدیک بود واگر
گویند که رسول ص در حال حیات آن مخلفات را تملیک مرتضی علی کرده بود باطل ودروغ بود
چرا که اگر چنین بودی حدیث مجمع علیه ومتفق علیه فیه در این باب وارد گشته بود وگر
رسول در حال حیات مخلفات خود را تملیک علی کرده بود پس معلوم شد که بارث بانحضرت
متعلق ومنتقل شده بود وابوبکر کاذب است چون حنیفه سخن بدینجا رسانید هارون
گفت ای ابراهیم وای علما که حاضرید چون جواب حنیفه ندارید واو تضییع وابطال مذهب
شما نمود ساکت شدید وسکوت علامت رضاست پس چرا مذهب وی اختیار نمیکنید
وهمه سرها در زیر افکندهاید پس دیگر مرتبه حنیفه گفت ای ابراهیم وای علما که حاضرید
بدانید که در جمیع تواریخ شما مذکور است واتفاق امت است که چون ابوبکر رد شهادت
شهود کرد وگواهی گواهان حضرت سیدة النساء را نشنید حضرت فاطمه فرمود ای ابوبکر تو
از پدر خود میراث بری ومن از پدر خود میراث نبرم وبر او حجت تمام کرفت والزام نمود

ولعنت

ولعنت بر ایشان کرد خشمناك ورنجیده مهاجرت نمود وبکریست وسوگند یاد کرد که در
قیامت پیش حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله شکوه نمایم ودر وقتی که از دار دنیا فنا
بدار بقا رحلت می نمود وصیت فرمود بحضرت مرتضی علی که مرا در شب دفن کن ومگذار که ابو بکر
وعمر واتباع ایشان بر جنازه من نماز کنند پس شاه مردان بنا بر وصیت آن سیدة را بشب
دفن کردند ودر میانه قبر ومنبر حضرت رسول بحکم حدیث ما بین قبری ومنبری
روضة من ریاض الجنة وضع قبر انحضرت را پنهان ساختند وهموار نمودند روز
دیگر ابوبکر وعمر با جمیع اعوان وانصار خود بدر خانه امیر المؤمنین ع رفتند وانحضرت را
تعزیت گفتند واز حال انحضرت وکفن ودفن وی سؤال کردند امیر ع فرمود که انحضرت را
بشب دفن کردیم ابوبکر وعمر سبب شب دفن نمودن را پرسیدند حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود چنین فرموده بودند نخواستیم که مخالفت وصیت انحضرت کنم جهت انکه مخالفت وصیت
او نوعی از ایذا است وشما مکرر از حضرت رسول صلی الله علیه واله که فاطمة بضعة منی من اذاها
فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله پس چگونه باشد مرا که ایذای خدا ورسول خدا نمایم
عمر بغایت شرمنده شد وگفت برویم واو را از قبر بیرون آریم وبر او نماز کنیم وهر چند قبر
انحضرت طلبیدند نیافتند ای ابراهیم این حکایت را که بدین طریق بیان کردم باجماع امت
هیچ کس را در این انکاری نیست پس رنجانیدن حضرت فاطمه وغضب او ورنجانیدن ومحروم شدن
مهاجر وانصار از نماز او ودلیل بر کمال قهر وغضب سیدة النساء از جهت ظلم که بر وی واو بر شوهر
بزرگوار او کردند از غصب امامت بر فرزندان نامدار او واز ناشنیدن شهادت ایشان
ومجموع ایشان از مهاجر وانصار در روایت این حدیث متفقند که حضرت رسالت فرموده
که ان الله یغضب بغضبک ویرضی لرضاک یعنی ای فاطمه خدای غضب میفرماید بغضب تو
وخوشنود میشود بخوشنودی تو پس بموجب این حدیث غضب حضرت فاطمه غضب
الله تعالی باشد وبحکم حدیث اول که فاطمة بضعة منی هر که بر نجاند او را خدا را رنجانیده
باشد وخدای تعالی میفرماید ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة

پس بلا شبهه ابوبکر وعمر واتباع ایشان کافر وظالم ومرتد وظالم باشند ولعنت خدا ورسول وملائکه
وغضب الهی متوجه ایشان باد چون حنیفه سخن بدینجا رسانید ابراهیم وابو یوسف وشافعی
وجمیع علما بیکبار برخواستند وقصد قتل حنیفه کردند ودر مقام جفا وازار او شدند واو نیز
بقدر قوت سعی مینمود ودلیل ابراهیم را گرفته نمیگذاشت هارون مشاهده میکرد وچون
یحیی وزیر هجوم ایشان را بدید نزد هارون امد وگفت تو امروز برجای رسول خدا نشسته
واین کنیزک بیست ساله جمیع علمای زمان تو را الزام نموده وجمله را عاجز کرده انصاف انرا
میباید داد چه جای انکه ایشان ظلم وتعدی در مجلس تو قصد قتل او وایذای وی کرده اند و
هر یک از امرا وارکان دولت حکایت از جانب حنیفه بعرض رسانیدند تا هارون متعرض
علما شد وابن عم هارون خالد بن عیسی که از یکجهتان ومحبان اهل بیت علیهم السلام بود
شمشیر کشیده متوجه ابراهیم وعلما شد ایشان چون چنان دیدند همه بیکبار دست از
حنیفه کشیدند وبجای خود نشستند هارون بانگ بر ابراهیم زد وگفت از خدا شرم
ندارید که جمیع شما که حاضرید خود را اعلم وافضل اهل زمان میدانید واز جواب کنیزکی عاجز
شده اید ومردمان بر شما تمسخر میکنند با وجود این شرمنده نیستید ومع هذا قصد قتل وی
میکنید چون خلایق این سخنان از هارون شنیدند امرا وسلاطین واعیان همه بیکبار ملامت
اغاز کردند وابراهیم وجمیع علما از ملامت وتشنیع نمودند وبا وجود ان حنیفه از هجوم ایشان
خایف نبود وسکوت نورزید ودیگر مرتبه سخن اغاز نموده گفت ای معاندان که گروه ای
دشمنان خاندان رسول خدا اهر رسید واز روز قیامت یاد کنید واز برای جاه دنیا وحیات
پنج روزه که عداوت مصطفی ومرتضی واهل البیت صلوات الله علیهم در میان استوار میکنید و
بمزخرفات که از قبیل افسانه وفسون است چشم کوته نظر انرا میپوشانید که فلان باتفاق
فلان خلیفه شد وفلان از پی فلان امیر شد پس افضل باشد وامثال این حکایات واهیه و
روایات لاغیه را در علم رسالت ونبوت وامامت وعصمت وطهارت واسرار ملائکه و
تحقیق حقایق وحجت ساختهاید ودر زبان خلایق انداختهاید تا انجا از قیامت وحشر ونشر و

عذاب

عذاب ابدی وغضب الهی بترسید واز خدای شرم دارید ومردمان را اصل هر ارد در او شناختن
خدا ورسول وامامان دور انداختهاید ودر ظلمات بعضها فوق بعض کذا اشتراید واکثر حکایات
وروایات واحادیث موضوعه شما نقل از ظالمان حق اهل بیت وفاسقان ومنافقان مثل زنان
وکودکان استماع مینمایند وبعضی خواب میکنند چون افسانه با تمام رسید نامهای کودکان
کبجنک بازو تمام زنان وفاسقان را در سلک روایت حدیث واخبار بنویسند که قال فلان
وروی فلان ودر افواه عام میاندازید که فلان حدیث را فلان شیخ خوانده وروایت
فلان شیخ دارد وفلان شیخ جولاهک شاست وفلان شیخ حجام مفسر قرآنست وفلان
جاهل بی بصیرت در فلان زاویه صاحب چند اربعین است واز اولیای کبار ومقتدای
روزگار است وفلان شیخ در خواب چنین دید واز بیغمبر چنین شنید وبعضی چنین فرمود
وعلی هذا القیاس جاهلان بی بصیرت وابلهان بی معرفت وکوران زاویه جهالت وغول
بادیه ضلالت از اطراف وجوانب وبلاد وامصار از یمین ویسار پیش دوند وتبرک جویند
ونقلی از شما کنند وبنای معرفت وشریعت وطریقت بر خواب وخیال ووهم وگمان و
روایات شما نهند وذوق این مهملات چنان در خیالات خواطر عوام واعیان تا تمام
مستحکم ساخته اند که بمسمار قضا وقدر زایل نتوان کرد واز این جهت جرح وتعدیل
وطعن وتکفیر در میان عوام پدید امد وزمانها بر این بگذشت واولاد واحفاد ایشان
بر این شنیده در وجود امدند وخواهند امد وبغض وعداوت اهل البیت وشیعیان
ایشان را بعداوت گرفتند ومخالفت ایشان وطریق ایشان نمودند ومینمایند وظالمان
وفاسقان واعدا وخوانندگان رسول را که عمر خود به بت پرستی وشرب خمر کذرانیده
بمعصومان خوانده ان مقدم میدارند وجولاهگان وقصابان از یکدیگر روایت میکنند
وحال بدانجا رسیده که نقل وروایت وحدیث وایه از امیر المؤمنین علی علیه السلام وامام
حسن وامام حسین وباقی ائمه اثنا عشر علیهم السلام که باتفاق هر عالمیان معصوم ومطهرند
قبول نکنند وقول چنین مقتدایان را اعتبار نکنند وحدیث وروایت از ظالمان

وابوهریره وعمرو عاص ومعاویه را اعتبار کنند که هر یک از اینها بدترین اهل دوزخ اند واخس
جمیع کفاراند وباعتقاد جمیع اهل ایمان لعن این گروه از اوجب عبادات واحسن سعادات است
ای ابراهیم مقتدایان شما بر رغم علی ابن ابی طالب ع حکایات بی اصل وضع کرده وفضیلت
در حق رستم واسفندیار وغیره ترتیب داده اند ودر کوچها وبازارها خوانده اند که شاید معجزات
شاه مردان رد شود ودیگر مردم ذکر شجاعت آنحضرت نکنند واندک اندک فراموش شود با
وجود اینها میگوئید که ما محبت اهل بیت داریم ای ابراهیم وای شافعی از صدیق اکبر تان و
فاروق اعظم تان چه فضیلت دارید بیارید تا بشنوم کدام صدیق وچه راستی وکدام علم وفضیلت
وزهادت وکدام تقوی وعبادت وکدام سخاوت ومروت ودلیری وجنگهای بسیار ولشکرهای بی
شمار که شکسته اند وکدام مشکل که حل کرده اند وکدام معجزه وکرامت که نموده اند ای ابراهیم اینقدر را
معنی بگو که بجهه چه حاصل میشود وبگو که اکثر ثوابا من عند الله چه معنی دارد وآن ثواب از چه ره کذر است
وبر هیچکس از غالیان این ثابت نیست ونشنیده اند ودر قرآن واحادیث واخبار وارد نشده ای ابراهیم
وای علمای بغداد شرم از خدا بدارید وترک این مهملات کنید وبدانید که از اول زمان خلافت
تا غایت بنای مذهب وملت شما بر تعصب وظلم وتعدی بوده وهرگز هیچیک از سادات واهل بیت
وعلمای طریق حق وشیعیان ومومنان که پیروان رسول الله واهل بیت اویند در هیچ زمانی
مجال بحث وجدل نداده اند ونگذاشته اند که اظهار مذهب اهل بیت نمایند وفتوی بر قتل
ایشان داده اید وعوام را بر قتل ایشان ترغیب وتحریص نموده اید وگفته اید که اینها مانند
کفارند وبصد خواری ایشانرا بقتل رسانیده اند از خوف آنکه شما را فضیحت بکنند وابطال مذهب
شما نمایند وکفر وظلم وفسق امامان وپیشوایان شما که اعدای رسول واهل بیت اویند
وشما ثابت بکنید چنانکه من ثابت کردم بر شما بدولت خلیفه زمان ای ابراهیم بر جمیع عقلا
ثابت است که شما اعدای اهل بیت رسول الله شده واما مان شما قاتلان اهل بیت اویند
وعداوتی که با رسول خدا داشتند ونفاقی که با آنحضرت میورزیدند واظهار او نمیتوانستند
کرد خدا اینها با رسول خدا از آن خبر داده وبا رسول خدا الی در مقام نفاق بودند ودر
باطن طریق کفر را میپیمودند تا آنکه بعد از رسول خدا انتقام خود را از اهل بیت او کشیدند

وشما نیز

وشما نیز پیروی مینمائید واز آل او وشیعیان او ومتابعان وپیروان او در عالم نگذاشتید
نسلهای ایشان منقطع کردید وباز دعوی مسلمانی واسلام میکنید ومیگوئید که ما پیرو دین
محمد رسول الله ایم والله که محمد از شما بیزار است علمای بغداد بیکبار گفتند که ما نیز بیزاریم
از اعدای اهل بیت علیهم السلام وانکه با ایشان در مقام عداوت باشد حسنیه گفت بخدا که
دروغ میگوئید ودلهای شما پر است از عداوت اهل بیت وپیروان ایشان ومن در حضور
خلیفه زمان بر شما ثابت کنم که چنین است که من میگویم اول روز عید قربان که علما و
مشایخ وارباب دانش وخواجگان وسایر عوام وخواص شما در پای منبر حاضر میشوید
چون خطیب منافق بر منبر میرود وقصه حضرت ابراهیم واسمعیل علیهم السلام وقربانی
او را یاد میکنند وبهای های میگریید وهر وقت که میشنوید که حضرت ابراهیم کارد برگرفت
وقصد کشتن اسمعیل کرد فریاد میکنید ودستارها بر زمین میاندازید واشکها فرو می
وچشمها سرخ میکنید وحال آنکه هیچ جراحت باسمعیل نرسیده ودردی نیافته عاقبت کار
گوسفندی کشته شد که روزی از آن گوسفند صد هزار در اطراف واکناف عالم بکشند
چون عاقبت الامر بر خیر بود وهمه کس بر وی فریاد وزاری گوسفندی باشد که چهار هزار
سال از آن گذشته ودر هر شهری ودیاری که شیعه ومومنی ودوستداری به بینید که
برای نور دیده رسول الله وجگر گوشه امیر المومنین وفرزند ارجمند سیدة النسا
وبرادر با جان برابر امام حسن مجتبی حضرت سید الشهدا وسید شباب اهل الجنة
امام حسین مظلوم شهید در روز عاشورا یاد رفیقان وقت گریه کنند که نه جدی
چون جد وی ونه پدری چون پدر وی ونه مادری چون مادر وی ونه برادری چون
برادر وی ونه فرزندی چون فرزند وی در آفرینش بوده که جمعی از کافران وظالمان امت
ومنافقان بی حمیت با او غدر کردند وویرا بظلم شهید کردند وهفتاد ودو تن از برا
دران ویاران وفرزندان ویرا شهید کردند وبدنهای مبارک ایشانرا [illegible]
اگر مومنی از برای ایشان دل تنگی نماید وماتم دارد وگریه کند گویند که این رافضی است
واهل بدعت است چه معنی داشته باشد که از چیزی که دویست سال یا پانصد سال
گذشته یاد آورند وگریه کنند ای ابراهیم چگونه شاید که از برای گوسفندی بعد از

چهار هزار سال توان گریست ودست بر سر توان زد وفراموش نتوان کرد ونشاید که از
برای قرة العین رسول وجگر گوشه بتول بعد از دویست سال یا زیاده بگریند وماتم دارند
چون حسنیه سخن بدینجا رسانید دست بر سر زد ومقنعه از سر کشید ونوحه وزاری آغاز
کرده ومیگفت حسینی که بر گردن رسول خدا سوار میشد وپایهای خود را با آنحضرت میزد که
زود تر راه رود وحضرت رسول ص بدان افتخار میکرد ومیفرمود نیکو سواری است شما و
نیکو مرکبی است مرکب شما وپدر شما بهتر است از شما وحلق مبارک او که بوسه گاه سید
کاینات است بتیغ بریدند واسب بر سینه مبارک وی دوانیدند هر آینه امامان وپیشوایان
شما اینند حسنیه دست بر سر میزد وفریاد میکرد چنانکه هرون وجمله خلایق گریه وشیون
بعیوق رسانیدند هرون بترسید که مبادا فتنه بالا گیرد وخلایق بروی شورش کرده
نمایند وغوغای عام شود بفرمود تا خلعتهای فاخر وچند بدره زر سرخ از برای حسنیه
بیاوردند وبحث حسنیه را قطع کرد حسنیه گفت ای خلیفه زمان مرا چندان مهلت ده
که یک سوال دیگر بکنم وسخن را بدان ختم کنم هرون گفت سوال بکو حسنیه گفت ای
ابراهیم وای شافعی وای ابویوسف وای علمای بغداد وای خلایق دیگر که حاضرید
بحق آن خدائی که معبود عالمیانست که راست بگوئید که در هیچ جا یافته اید که پیغمبر ص
در حال حیات هیچ کس را بر علی مقدم داشته وامیر کردانیده باشد جمیع علما گفتند نه حسنیه
گفت پس چون خدا ورسول کسی را بر او امیر نکردند چون روا داشتید که بعضی از جاهلان
امت کسی را بر او مقدم ومهتر وامیر کردانند از مردودان عالم وواپسترین بنی آدم
باشند ای ابراهیم در محلی که رسول ص سوره برائت را بابی بکر داد واو را با خلق عظیم دیکه
فرستاد که آن سوره را بمکه برد وبر کفار مکه بخواند نه حکم الهی شد که او نرود وعلی ابن ابی
طالب برود وحکم الهی را بر کفار مکه بخواند چنانکه میفرماید لا یوذیها عنک الا انت
ورجل منک وحضرت رسول ص امیر المومنین ع تنها فرستاد که سوره برائت را از
ابوبکر بگرفت واو را باز گردانید با لشکری که با او بودند وابوبکر از شرمندگی نتوانست
که متوجه مدینه شود از حضرت امیر المومنین ع استدعا کرد که کسی بفرست بخدمت
حضرت رسول صلی الله علیه وآله واز برای من رخصتی حاصل کن که من مراجعت

نکنم

نکنم ودر خدمت شما باشم شاه مردان بر امتثال حکم الهی تنها رفت وآیه برائت را
بر کفار مکه خواند که فَاِذَا انْسَلَخَ الْاَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ
فَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وهم چنین شرطی چند که مقرر شده بود وبعضی از احکام الهی را
بدیشان رسانید وهیچ کس از امت در این خلاف نکرده ای ابراهیم کسی را که لیاقت آن
نباشد که آیه از آیات قرآنی را بمکه برد واو را با امر الهی از راه برگردانند چگونه صلاحیت
امامت وخلافت ووصایت بهترین کاینات وخلاصه موجودات داشته باشد
واین نکته ایست بس دقیق که چون جبرئیل ع سوره برائت را آورد بر رسول گفت که
آیا تو که بمکه برد وبر کفار خواند خداوند جل وعلا را در این امر مصلحتی عظیم بود که
در اول حکم نفرمود برای آنکه رسول ص روانه کند ابوبکر را برای این امر جلیل وبعد از
آن حکم وفرمان نازل شود که بفرست علی را واو باز کرداند آن کسی را که فرستاده که اولیا
وصلاحیت این کار ندارد وپروردگار جل وعلی میخواست الا کشف حال ابوبکر وفضیحت
او واین مذلت وخواری بابوبکر رسیدن جهت عظیم واز شرمندگی روی خود را
نداشت بخدمت رسول ص ای ابراهیم این در کتب شما مسطور است یا نه ابراهیم گفت بلی
کسی انکار این نتواند کرد حسنیه گفت ای ابراهیم در محلی که حضرت رسالت پناه در
حالت نزع بود اسامة ابن زید را که سردار لشکر کرده نموده گفت لعن الله من تخلف عن جیش
اسامة الا علی ابن ابی طالب وفضل ابن عباس یعنی لعنت خدای بر آن کسی باد که از جیش
اسامة باز ایستد وباوی نرود ودر تحت رایت او نباشد الا علی ابن ابی طالب وفضل ابن
عباس وپیغمبر ص این سخن را مکرر میکرد وابوبکر وعمر تا شنیده میانکاشتند از خوف آنکه
اگر ایشان بروند حضرت رسول ص شاه مردانرا قایم مقام خود کرداند بنا بر حکم حضرت
رسالت پناه ص اسامه کس فرستاد بطلب ایشان ورسول خدا لعنت بر ایشان میکرد
تا آنکه متوجه عالم بقا شد وایشان پیغمبر خود را گذاشته متوجه سقیفه بنی ساعده
شدند وبجهت خلافت منازعت کردند تا آنکه خبر رسید باسامة ابن زید کس
بایشان فرستاد که شما نوکر وتابع منید شما را با امر خلافت چکار وباتفاق جمیع امت

بعد از مفارقت رسول خدای صلعم ایشان نوکر و تابع اسامه بودند و اگر ایشان از الیاقت
خلافت و صاحب میبود میبایست که اسامه در تحت رایت ایشان باشد چون
رسول خدای صلعم تا نفس آخر باجماع امت بر ایشان لعنت کرد و این در جمیع کتب شما
مذکور است و انکار این نتوانید کرد و ابو بکر و عمر تابع و نوکر اسامه بودند و با وی نزاع
و مخالفت رسول الله کردند و رسول خدای بر ایشان لعنت کرد و هر که را رسول لعنت
کرده باشد بلاشک در لعنت خدای باشد و کسانیکه پیروی نمایند ایشان نیز
گرفتار خواهند بود و عذاب ابدی متوجه ایشان خواهد شد ابراهیم و جمیع علما از خجالت
سرها در پیش افکنده بودند حسینه گفت الحمد لله و المنة که بدولت خلیفه زمان این ضعیفه
شکسته ناتوان از فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام و کفر و زندقه و ظلم و مخالفت اعدا
ایشان آنچه در خواطر داشتم بعلانیه بی خوف و وحشتی ظاهر کردم و الزام اعدا بحجت و دلیل
نمودم و هیچکس از محبان خاندان را این دولت موفق نشده بود که این کنیز حقیر را و اگر خلیفه زمان را
ملالت نشود بجدای که منقطع نشوم و اقامت دلیل نمایم بر حقیقت حقیت مذهب اهل بیت
علیهم السلام و از فضایل ایشان چندان بگویم که مستمعان را قوت احصای آن نباشد یحیی برمکی
روی با ابراهیم و علما کرد و گفت هیچ نقصی نکردید و حقیت مذهب را نیکو ثابت کردید
انگاه یحیی وزیر و جمیع امرا و سلاطین از موافق و مخالف از ممالک هر و هر که در آن مجلس
بودند حسینه را دعا کردند و تحسین فرمودند و آفرین گفتند و در آن روز چهار صد کس در
تغییر مذهب خود نمودند و طریق اهل بیت را اختیار کردند هارون بعد از آن دیگر قصد سادات
اهل بیت نکرد و متعرض شیعیان اهل بیت نشد و نهج عدل و داد پیش گرفت پس هارون جعفر را
و خواجه او را خلعتهای فاخر بداد و صد هزار مثقال طلا از زر خلیفتی که شرط کرده بودند به
حسینه و خواجه وی بدادند و نوادر بسیار نمودند انگه هارون حسینه را پیش خود طلبیده آهسته
با وی گفت که از این شهر برو که مبادا این جماعت تو را ضایع کنند حسینه باتفاق خواجه خود پیش
آمده هارون را پای بوسی کردند و از آن مجلس شگفته و خوشحال بیرون آمدند و پسر عم هارون
که از جمله غلامان و محبان اهل بیت بود با جمیع آنها که محبت اهل بیت داشتند بحسینه

انعامها

انعامها اکرامها نمودند ابراهیم شرمنده و روسیاه از کرسی زر بزیر آمد ابو یوسف و
شافعی و روسیاهان دیگر که افسار تقلید در گردن کرده راه معاداوت اهل بیت میپیمودند
از آن مجلس خایب و خاسر بیرون آمده خلایق بر ایشان میخندیدند و پسر عم هارون ایشان را
تمسخر مینمود حسینه با خواجه خود و جمعیت بسیار از شهر بغداد بیرون آمده متوجه [illegible]
رسول خدا شدند و خود را بخدمت امام رضا علیه السلام و سادات اهل بیت رسانیدند
الحمد لله علی ولایة اهل البیت الذینهم شموس الهدایة و بدر الدجی و علی البرائة من
اعدائهم اللئام الملعونین فی الاولی و الاخری مامول از الطاف
عمیمه و اعطاف جسیمه شیعیان با صدق و یقین
و محبان و موالیان خاندان طیبین و طاهرین انکه
این هلصر کمترین را که مترجم این رساله شریفه
نامیراست بفاتحه یاد نمایند که مقصودم
از این کلمات نه اظهار فضیلت و شهرت
و اعتبار است بلکه غرض استدعای
فاتحه و دعا و استغفار است تمت
الرساله فی یوم یکشنبه نهم
شهر شوال المکرم
۱۳۴۱ سنه

کاتب گنه کار التماس دعا دارد که بفاتحه و طلب مغفرت او را یاد نمایند هر که خواند دعا طمع دارم زانکه من بنده گنه کارم

دیبا مستقل

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمدك اللهم یا من خصنا بمصیبة من بكا علیه السموات وسكانها والجبال وخزانها والارض
وقیعانها والبحار وحیتانها ومكة وبنیانها والجنان وولدانها والبیت والمقام والمشعر الحرام و
النجوم الطوالع والبروق اللوامع والافلاك الدوافع سید ثلو سید الكونین مولانا ابی عبد الله
الحسین علیه السلام واصلی علیه وعلی جده وابیه وامه واخیه وذریته وبنیه ما دام السماء الشیئة
تبكی بماء الوجود علی الارض الامكان وینلاطم بحار الحزن ببكاء الانس والجان ویغرق عیون
الباكین فی هذه الطوفان وبان من حد حرفلیت سست شكسته قلم كی نویسد درست
حد نخستین ونخستین حمدی كه آرایش جلال وپیرایهٔ بالای شاهد دلارای سخن را شاهد
تحفهٔ بارگاه محمودیست كه خلعت خلقت فی احسن تقویم را بعواد او ولقد خلقنا الانسان
من سلالة من طین ثم جعلناه فی قرار مكین طراز وجود نوع بشر ساخته وتبلیغ شكر
كه كلكونهٔ عذار عذرای بیان وغازهٔ عارض زیبای نتایج بیان را ادب هدیهٔ پیشگاه
معبودیست كه بتقطیع ریاحین وازهار شواهد حدایق وبساتین ایجاد را بتشریف
وفاكهة كثیرة لا مقطوعة ولا ممنوعة وفرش مرفوعة مشرف ومزین فرموده مكسر كه
عالمای عنقا بود بكنه كمالش خردی برد دود لنك لنكان بسامان حد كمیت قلم دربیا
بان حمد وحدت كسی اگر دل آگهست بجان طالب بای بسم الله است بود نقطهٔ با
بطون كلام بتوراة انجیل فرقان تمام چه آن نقطه در طول سیار شد بصورت الف
دان پدیدار شد شد ندا اهل وحدت بحق معروف زالله قانع بحرف الف چه بجز

بجهر

چهرهٔ نقطه شد خط حجاب ازان باو تا شد عیان در حساب چه آن نقطه را بی میان
شد قرار الف گشت بی دو دیبی كار وار كوش جیم خوانند اهل قیاس نخوانند بجز
نقطه وحدت شناس الف بجر تعظیم رتب مجید چه خم گشت دال آمد او ووی پدید
بر آن نقطهٔ وحدت ارسال شد همان دال بود انكه خود ذال شد بكی سیم شیئی شد
بكی عین غین در وحدت عیان گشت این شور شین همان نقطه بود اینكه هر دم قلم بر آن
دگر در كتب ودر رقم غرض خالی از نقطه یك حرف نیست ولیكن هم این جنین را در كیست
زاید بر آن كو خطوط نقوش نخوانند جز نقطه ارباب هوش در این بار كه عقل را راه
تفكر از این در آگاه نه بعینه صفت هر جا ذات شد ونفی دوی وحدت اثبات شد
خدا جوئی از علم رسمی محال كه افسانه خواب آورد با خیال كسر از تخیلی بار خرها بجید
كسر از نقش ماتی حقیقت ندید حجابات جان است چندین طلسم خوشا آنكه
دست از طلسمات جسم درین راه عشق است جل المتین كراد راك نا قصر كند دور
این الهی مرا فهم ادراك نیست ره خاك بی عالم پاك نیست الهی بی ستش توئی را
سزاست كه ذاتت منزه ز چون چرا است همه باده خوارم ساقی توئی همه فانی
محض باقی توئی ز شیطان بی ستی ح ازادها بسر منزل آدمیت رسان سرها را
هوائی بكن از شور عشق بجا فروزان جبهه ام نور عشق دلم ساز از نشتر عشق ریش
ز خود بی خبر كن بسودای خویش ز گنج حقیقت دل كوا هم بده ز قعر منیت نجاتم
بده ز درد محبت زخم دردكن بلا ز دیده ام صاحب دردكن منیت ز خسا
پرده نور زخود بلینم از خدا كرده دور بدی شیوه كی صاحب آئینه شوم
چه خود بینی شوم كی خدا بین شوم نگویم جنین وچنان با بدم الهی توان كو كه
آن با بدم ورواج فواتح صلوات زاكیات ولطایف تحایف تسلیمات طیبات
كه هوای منوی جنات از لطافت آن لخلخه سائی در بوهه كند ز بندهٔ بارگاه
عرش اشتباه جناب ختمی پناهیست كه منشور شرافتش بطغرای غرای ما كان
محمد ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبیین موشح ومزین وبی تبلیغ
بلیغ رسالتش بتوقیع رفیع وما ارسلناك الا رحمة للعالمین مبین وصبر هی

است خسرو اقلیم كنت نبیا وآدم بین الماء والطین دارای كشور انك لمن المرسلین
شناسای سر ما عرفناك وعارف معارف لولاك معزز بخطاب
یا ایها المدثر وموقر بوقار قم فانذر شنوای یا ایها المزمل قم فرمان
فرمان رسان بلغ ما انزل جهان مروت سپهر حیا حبیب خدا خاتم
الانبیاء شه یوسف اوصاف یعقوب خوی شه والضحی روی واللیل موی رسولی
كه خلقت باو داشت میل رسولی كه شد خلقت او طفیل بر او عصر پیشینیان عصر او
به ازسدرة المنتهی قصر او چه قصری كه لوح قلم سایه اش نه افلاك نه پلكان پایه اش
جمال جلال لشر بری از زوال تعالی الله از اجمال جلال وبر آل واولاد او سیما خورشید
آسمان ولایت وبرجیس ایوان هدایت قائد الغر المحجلین وغرة الائمة المعصومین
ماه برج خلافت فارس میدان شجاعت مظهر العجائب ومظهر الغرائب بخصوص
نصر یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته وم
منصوص خاص قال الله تعالی هو مولاه وجبریل وصالح المؤمنین سزاوار یا علی انت
سید الاولین والاخرین صاحب سریر انما سرپرارای هل اتی فروزندهٔ مشكوة
انا مدینة العلم وعلی بابها فرازندهٔ اعلام انت منی بمنزلة هرون من موسی مشرف
بتشریف والنجم اذا هوی مستبشر انی جاعلك للناس اماما قائل لو كشف الغطاء
ما ازددت یقینا علی شیر حق شاه دلدل سوار وصی نبی صاحب ذوالفقار شهی كز
پس پرده چون رخ نمود بجز آمد از پرده سری كه بود نبود اگر ذات او كردگار
نكردی خدائی خود آشكار دو شمع نور بین زایوان او دو قرص مهر مه از خوان
او ز ارقام حكمش نه پی یك ورق ز خوان نوالش زمی نه طبق نسیمی ز خلقش هوای
نعیم شراری ز قعر شر علی اب جحیم كشد از بجشم از میان ذوالفقار شود كاو ماهی
چه تب لرزه دار پلنگ در زم روبه پیش او كهن پیل افلاك نخجیر او چه بنهاد احد
بسر تاج را در آن شب كه ره یافت معراج را چنان باب لطف احد دید باز
كه از میم احمد شود بی نیاز بدبرزخی كه جای هیولا نبود بدبوی كه جسمیت انجا

نبود

نبود بدبوی كه آن در كران ما پوفت به بوی كه آن مهر بلسانه رفت بدبوی كه در
وی چه چون نبود ببوی كه جوذات بیچون نبود ببوی كه ره تنك تفكر ندانست ببوی كه
نور ادهم خود ندانست ببومیكه جبریل را پر بسوخت ببومیكه او وهام بكسر بسوخت بر
بر میكه اندیشه را راه نیست بنرمیكه جز جای الله نیست نبودی اگر میم احمد حجاب بعینه
احد آمدی در حساب چه آن دوست در منزل دوست رفت همه جان شد از جسم
بی پوست رفت مقامات نا رفته طی كرد دید سخنهای ناگفته گفت شنید اگر دوی
بنهفت صاحب صدا بگوش آمد شران صدا آشنا اگر شخص گویند ننمود روی شد
آنقدر معلوم زان گفتگوی كه خلوت اگر خلوت كبریاست ولی صاحب آواز شیر خداست
ببومیكه جز ستر مبهم نبود در آن جو نبی سایه محرم نبود بدانی كه وهم تكلم خطاست
زبان چون نباشد تكلم كجاست باحمد سخن گفت تا آنجناب شود آگه از رتبه بوتراب
كه تنها نه سر نهان منست بوقت تكلم زبان منست یدالله خواندم كه دست مرا است
علی بندهٔ حق پرست من است قمر كهنه بیمار پرورد دلدل لشر فلك كشته اطلس برای جل غر
به پیشتش اگر مهر ساید عذار خطوط شعاعی خلد همچه خوار نبی را بنوعی كه حید ر شناخت
علی را بجد انسان پیمبر شناخت بذات علی بی بدكو خرد تو الله بذات خدائی برد
كسی كو تواند خدا را شناخت تواند شه اولیا را شناخت مقدمه چهارده بند در تعزیه
ابی عبد الله م بند اول دیده ز چشم مهر سرشك الم چرا خیزد ز ابر موج بلا دمبدم چرا
انكده و نیافته نجم در حریم قدس انبوه غم در آن حرم محترم چرا با قد سیان بحلقهٔ ماتم
نشسته اند خیل رسل بهر وضع خیر الامم چرا خیر البشر كه باعث ایجاد عالم است بر آل او
ستیزه چه بود ستم چرا بر آل آدم این ستم از آل آدم است كردون بجرم ظلم چنین منهم چرا
از تیشهٔ ستیزهٔ عدوان بكر بلاد سر و روان گلشن دین شد قلم چرا كو این عمل بحكم ازل
چگونه شد كز این ستم بسهو قلم رفته هم چرا صید كند قهر الهی شوی د بید صیادی كیو
بام حرم چرا آه فغان ووا اسفا در عرب ز چیست جوش خروش و واعجبا در عجم چرا
در حیرتم كه بانی این شور شین كیست گوید نبی حسین حسین این حسین كیست بند دوم

کلکون قبای عرصهٔ هیجای کربلا طوفان نوح دیدهٔ غوغای کربلا ماه بلند منخسف
دشت ماریه شاه شکست خوردهٔ صحرای کربلا شد همچو لاله داغ دل خار زار خلد
از حسرت شکفتن گلهای کربلا این ورد ماتم یحیی زیاد بود از بیکناه کشتن یحیای کربلا
بر خاک ریخت آب رخ خویش کس نریخت آبی بحلق تشنهٔ سقای کربلا چشم سپهر تار
شد آندم که شد بلند دود از زمین حادثه افزای کربلا ام المصیبه دختر خیر النسا کجاست
تا بنگرد مصیبت عظمای کربلا آه ار دمی که حضرت داور کند بحشر دعوای خون ناحق
دارای کربلا بود امیر کرم نرسد رو و انتقام دستی که شد بلند بیغمای کربلا آل علی
چه شکوه را ز اعادی دین کنند اعدا چگونه عذر خطای چنین کنند بند ششم چون ساقی
زمانه ز صهبای شور و شین شد نشأه بخش کام محبان نشئتین اول قبول ظلم
ابنای روزگار بر انبیاست واجب بر اولیاست دین دست در از طایفهٔ کوفه بر
استیصال حسنت ان کمرکران صد نوع شر یافت دین در تا کسی بفرق کسی تیغ کین کشد
کسب شرف ز خاک در شرفرق هر قدین آب روان که بود بکابین فاطمه کرد ند تلخ بر حسن
قطع بر حسین خون کشت جرم مهر مه از داغ تشنگان و اماند نام اکبر اصغر ز
نیزه بین ز هر اقد خمیدهٔ در آمد بقتلگاه افشاند خون ز دیده کای وای نور عین کین جسم
جسم کیست نهان در بسیط خاک و آن ماه روی کیست عیان بی سر حسین یا والدا
السکینه کیف اقرباکم یا نور عین اکبر عباس این پسر موکشاد دیدهٔ خونین بر آن کره
بگریست و ار بی سر هر یک خطاب کرد بند ششم این نعش بلی سر از ستم بیحساب کیست
واین جسم پاره پاره ز خنجر جناب کیست این بیرق شکسته چه و آن بی رکوار دست
از جهان کشیده شهید رکاب کیست این نخل که میوه دار کلش حسین بوی عنبر
کاکل بپیچ و تاب کیست این خط مشک سای فتی جم بخون که بست از خون حنا
بنفشه فصل شباب کیست این عود نیم سوز بمجمر که ریخته واین خون بجای رنگ
حنای خضاب کیست از امهات از بعد گلبانک رود رود بر مهد نازکودک ناکرده
خواب کیست این لاله کاسر زده از خاک خون چکان کلهای داغ گلشن ناخورده آب

کیست

کیست ای منکر جهاد کتاب خدا بر ید ظلم جفا سبشاه چنین در کتاب کیست افغان رای
غریب بد ز صاحبش کجاست فریاد ای ستم کش ما ز خطاب کیست نوحی کربیست
حضرت زهرا بقتلگاه کراشک آه شود ماهی فلکند ماه بند بنجم چون سوختند خیمهٔ
اجلال اهل بیت تاراج حادثات شد اموال اهل بیت آل نبی بناقه سوار نظاره کو
نامحرمان بر بود خلخال اهلبیت زینب بسوی قتلگه شاه کربلا رو کرد کی متوجه
احوال اهل بیت ای در وطن شفیق شب روز بیکسان ای در سفر انیس هر سال
اهلبیت ای شاه تشنه کام علمدار ما کجاست کز تشنگی کباب شد اطفال اهل بیت
هر زخم کین بجسم تو چشمی است اشکبار و ان چشم خون کریسته بر حال اهل بیت
بعد از وداع اهل حرم چون ز قتلگاه بر کشت روی ناقه چه اقبال اهلبیت
میکفت با زبان پر از شکوه در وداع سرها را اهل بیت در دنبال اهل بیت کی
دختران فاطمه دور است راه شام و از بیکسی شکسته پر و بال اهلبیت جان شما
و عترت زاد حزین من کلثوم من سکینهٔ من عابدین من بند ششم ای بیمروت
ز خلال ابتدای فلک ای داد از جفای تو بیداد کر فلک آن کاروان که میر جهان شه
امیر بود افکند بس بهادی خوف خطر فلک بر آل بو تراب ز آل معاویه کین در میان
نبود نبودی اگر فلک کو ظلم از قضا رسد جور از قدر راضی بظلم جور قضا و
قدر فلک بیداد کربلا بر ضای تو کر نبود راضی بشر نبود بد پنسان بشر فلک
کرد عیان که قاتل عباس قاسم است هر مه کشد چه تیغ هلال از نکو فلک تا
اصغری بخون کشد اکبری بخاک تیر دو شعبه جو ید تیغ دو سر فلک قصد
بدر کند بجضو ولیس سپهر نعش پسر نهد بکنار پدر فلک دار الخلافه چرخ بابن
زیاد داد خاک مدینه بر خلافت بباد داد بند هفتم زان کاروان چه راه اسیری
عنان کرفت خون شهید جلد وکار روان کرفت محمل کش اجتناب ز محمل کشان نمود
محمل نشینی کناره ز محمل نشان کرفت یکجا ضعیفهٔ علی اکبر کنان دویدن در بر چه
جان تن پسر نوجوان کرفت یکسو صغیرهٔ بنفسرع زاین آن احوال مهد

اصغر شیر بی زبان کرفت معصومهٔ دو دستش دو دست جدا دوتن از خاک خون دو شاخ
کل از غوان کرفت ان از کف خضاب بخون جست جوی داشت ابی از لوای ماند و در
صاحب نشان کرفت یکجا بشکوه سید سجاد کی پدر بیمار را که در غل بند کران کرفت
یعقوب وار یوسف خود را بیر کشید سلطان دین که جسم پدر را در جان کرفت تا
رشتهٔ نظام جهان نکسلد ز هم زنجیر ظلم پای تو را در میان کرفت کوفه در آمدی بجلالت
باحترام باید که کوفه رفت بخادی بسوی شام بند هشتم شد بر سر سنان چه سر
سروران بلند یک نیزه شد غبار زمین بر در آسمان بلند خیل نجوم سرزده از مطلع بروج
سر زد چه شد سر شهدا بر سنان بلند آه از دمی که از تف کرمای کربلا کرد پدر با نک
العطش کودکان بلند در رعشه او فتاده عطارد ببرج قوس چون تیر شد بقصد حرم
از کمان بلند آمد بکوش دختر زهرا صدای کوس کز خصم شد بقتل امام زمان بلند
دستی بدل کرفته و دستی بر رخ حجاب شد چون فغان اهل حرم از میان بلند دید آن بنات
قاتلی الجد ز مقال دید او فتاده بسیلی الامات بلند آواز شبیه الم آمد ز دو الجناح
کود بد هم آه دل بیکسان بلند شاهی بخاک خفته و از بر چیم شعلهٔ خورشید کرده بر سرار
سایبان بلند زینب زبان پر کل و چشم اشکبار در دو رمل پنه کرد که او حدتا جدار
بند نهم ما از چه کامیاب جمال تو نیستیم آسوده در حریم وصال تو نیستیم یا مصطفی
کبوتر نام حرم نراهم یا طایران بی پر و بال تو نیستیم فارغ نشسته بر حرم از خیال ما با آنکه
ما بروز خیال تو نیستیم در وصل ما کند محبت مکن دریغ وحشی نی دمیده غزال تو
نیستیم محزون ما نده از تو بوینلان فرقنیم کو یا که مستحق وصال تو نیستیم یا داور بی کنند
علی امتان مکر آل علی نراهم عیال تو نیستیم دین تو در میان وحدیث تو بر زبان ما
بیکسان مکر که ز آل تو نیستیم در شان کیست آیهٔ تطهیر ما کو در تربیه خجسته خصال تو
نیستیم پس هر شکوه در بیداد بخشود معجز دید روی خراشید موکشود بند دهم
کی تاب ز اهل بیت ندا در بی خبر دریغ آسوده خفتهٔ تو و ما در بلا دریغ تا دفع دشمنان
کینی نیاری حسین در کربلا بما نشد بو هم سهر دریغ افتاده تشنه لب بسر دجله فرات

فرزند

فرزند نانو بپرورد خیر النسا دریغ عباس نوجوان تو از اشک در هم جدا دست او بدن
صلاح ز تن تن زسر دریغ در خون طپید قاسم با در خضاب حیف شد پاره پاره
اکبر و الا کبر دریغ مردان ما اسیر یکو نکرده آه اسیران انجمن دریغ عریان بخاک خفته
شهیدان بی کفن با شد کفن بجسم شهیدان مکر دریغ آنگاه رو بمادر شود دیده خال کرد
دادی کنان شکایت قوم ضلال کرد بند یازدهم کی مادر اهل بیت تو در کوفه خوار
بر مادر کوفیان ستم بیشمار شد یاران بر آن تنی که پیمبر روا نداشت ابر ستیزه بر
سر او تیر باز شد عباس در بخت بال بر شرار سموم جور بی بال مرغ نامه بر کوی یار
خاکش بباد رفت چه آبش بخاک ریخت کارش ز دست رفت چه دستش ز کار شد
از خون پیکر علی اکبر بدشت کین او بس شکفت لاله ز حسرت بهار شد قاسم
میان معرکه کف الخضیب وار جای حنا ز خون کف دستش نکار شد زینب کز جبین ثرگ
امیر حرم شد نبود نامحرمان ستاده بمحمل سوار شد کلثوم کافتاب تکلم ندید او و
در بود از اهل کوفه و قایع شمار شد رخسارهٔ سکینه یتیم حسین تو از ضربت طپانچه
اعدا فکار شد کسر کوشوار هر شر خدا از اخبر نکرد آنکه کوش فاطمه بی کوشوار شد
زینب ز بعد شکوه بسیار شد ز هوش از آن میان سکینه کشید از جگر خروش
بند دوازدهم اکر نه بی تو روا دارم ای پدر در دست اهل ظلم کرفتارم ای پدر
آن کوهرم که مشتریم چون تو داشتم بعد از تو کس نما نده خریدارم ای پدر بار ما
بخیمه وقت نماز است تا که من تنها دهٔ نماز تو با و ارم ای پدر کر تشنه ام تاب کند شتم
از آن دو تو چون بکلدرم که تشنه در بلا دارم ای پدر بپرورده کنار تو بودم کجا روا است
کازند سر بر هد بباد دارم ای پدر بی چهره ام غبار ندیدی بیهی که شمر هر دم زند مرا
طپانچه بر خسارم ای پدر کو یند اهل بیت که تا بت مسافر ست این قول راصحیح نبیندارم
ای پدر لب تشنه میروم با سپهی بسوی شام در شهر شام کیست بپرستارم ای پدر
بس نیست تاب تب که بر بخیر بسته شد زین العبا بر اد ر بیمارم ای پدر آفاق غم
که این بود انجام چون شود در کربلا چنین شد تا شام چون شود بند سیزدهم

شهید ستم بهی وزنان

در مجلس یزید چراغ جور اهل کین شد وزیب طشت درّ سر حبل المتین دین گشت آن
تباه کار بچشمی که کور نظاره کرد بر آن لب دندان ناز نین بر داشت چون طشت سر
آنجناب تافت بر دست او چه مهر فروغی او آن جبین چون طایران بسته بدام ستم
خروش بر خواست و اهل بیت رسالت در آن زمین کای چرخ دست بسته نشانی
کلیم را فرعون را دهی ید بیضا در آستین دست از جهان کشیده سلیمان کربلا
بخشیده خاصیت بکف اهرمن نگین زینب چنان طپیده بخود در اضطراب آن ط
کاند رقیام عرش خدا انتقام این آهسته زد خروش چه مرغ اسیر گفت کای طایران
بی پر و بال حرم نشین پنهان کنید ناله که ترسم زند شرار این نالها بلبکر تب دار
عابدین افغان اهل بیت در مجلس یزید نشد کو شد ستون عرش چراسر نگون
نشد بند چهاردهم آباد شد بظلم چه بنیاد روزگار ویران چرا نشد ستم
آباد روزگار کرد اتفاق با سپه ظلم در عراق داد نفاق داد بیتی داد روزگار ای
داده معاویه از چون تو نطفه آبا خجل شدند و اجداد روزگار ابلیس متهم زتو
فرعون کاینات نمرود منفعل ز تو شداد روزگار بید از روزگار بظلم چنین تو را
امداد کرد یا که تو امداد روزگار ظلمی که هیچ کس نشنید نداد یاد کردی که تا کسی نکند
یاد روزگار کاشراد بخت منقطع منهدم شدی یکباره نسل آدم بنیاد روزگار
خواموش جوهری که بگردون بلند شد از نظم کرد خیره جعفر یاد روزگار در تحرّ
کردگار بخون خواهی حسین از خلقت پدید ایجاد روزگار چون داد خواه در
صف محشر قلم زنم چندان فغان کنم که قیامت بهم زنم
دفتی حضرت عباس مظلوم آل عباد و بعید از اشقیا و شهادت عباس
طبع را بار دیگر است باز طبع را هوای دیگر است دعوی شور افکنی دارد
قلم قصه تا کفتنی دارد قلم باز ابر طبعم از دریای نار کشته در کاخ مصیبت
شعله بار هر شرر ز آن شعله آتش خانه کرمی محشر از او افسانه داد از آن
محشر اشارت زین حدیث ای موالی هر عبارت زین حدیث میکند تاوان
سر تا هوش باش تیر باران است جوشن پوش در بطوفان خلق عالم را
حلا

حلا قصه طوفان و نوح کربلا زوح در دندان مصر تن ملول از فراق یوسف
آل رسول ناکهان طبع مرا از الهام غیب داستانی کشف شد بی شک و ریب
قصه کش مستمع کمتر شنید پای تا سر ظاید راوی مفید یادم آمد باز شور کربلا
داستان سنگ روزن کربلا گو خوانان کین چه از سرو سهی گلشن آل پیمبر شد تهی
نوجوانان هر یکی با روی ماه تشنه لب خفتند بر خاک سیاه غیر اعوان رشید آن
جناب غیر انصار شهید آنجناب هشت مرد نامی از آل عقیل در رکاب سرور
دین شد قتیل هم ز آل جعفر طیار نیز شد سه تن مقتول ظلم از تیغ تیر هم
هفت فرزند رشید از مرتضی شش جوان نامید از مجتبی یافتند از شربت
تیغ سنین لذت قربانی کوی حسین پاره پاره اکبر یوسف جمال قاسم
از ستم ستوران پایمال اصغر مظلوم معصوم صغیر دهر در پیکان بجای
شهد شیر چون و اخوان وفادار حسین مانند عباس علمدار حسین بیرق
همت برد بی کرده راست آن تشنه لب تشنه ز دن جنگ خواست چون مصیبت
دیدگان درد مند زان دو یار کلیل افغان شد بلند هر دو در راه وفا
پا ببست هم هر دو را در کردن هم دست هم شاه فرمود ای سپهدار رشید
از دن جنگ از من مدار اکنون امید ترک جان از یار جانی مشکلست
بی تو بکلم زندگانی مشکلست کاروان رفت جرس در قال قیل کی
هم رهان بد نبال الرحیل موسم قربان شدن تا خیر شد صبر نتوانم س
شهادت دیر شد نوبت فیض شهادت با من است بر دن کوی سعادت
با منست کو بسر دارای هوای وصل حور شاه را باشد علمدار بی ضرور
ای برادر جان علم کن استوار در بسیر پشت برادر مرد وار چون علم کرد
لوای شاهیم کن بمیدان بلا همراهیم من خلیل این دشت قربانگاه من
ای ذبیح من بیا همراه من دست تیغ از خون دشمن رنگ کن پشت بر پشت
برادر جنگ کن پس امام تشنه کام کامراد با برادر شد مهیای جهاد آل
شاهی
لیس در وداع آخرین کرده هر یک با نواهای حزین هر یکی با خواهری در شور

در زینب کلثوم عباس حسین آن دو نام آور جوانمرد شجاع تافتند از خیمه رو بعد از
وداع محرم شد پرده پوشان اهل بیت رفت تا گردون خروشان اهل بیت
از جلو سر دار او دنبال شاه آن یک ابر و بی ستاره ماه هادم ظلمت شدند از
جانبین مطلع نورین عباس حسین کوفی شامی هجوم آورشدند حمله ور بر سبط
پیغمبر شدند اول از آن هادی راه نجات راه را مسدود کردند از فرات بعد
از آن دست ستم افراختند هر دو را از هم جدا انداختند هر یک از یکسمت لشکر
چون نهنگ غوطه ور کردید در دریای جنگ آن برادر هم قهر کرد کار وا
آن برادر راه ضرار واح وار زد شرر در خرمن کوفی بتیغ جان کرفت از جسم
شامی بید ریغ دست تیغ این دو عیسی افراختی وان تیر لول در لیسار اند
الخلق این دو ریدی هیچ شیر ابدان کفر وان هر ابر آسا کرفتی جان کفر وان دو
شیر او دن بدشت کربلا محشر کبری عیان شد برملا در نبود قبطیان ای جو هر
بود آن موسی و هرون دیگر طغرا کشان ارقام مودت و وداد و ملهمان الحکام
الطاعت والانقیاد فرمانبرداران محکمه وحدت و توحید و عهد نامه سپاران
تجرد و تجرید عارفان مقصد ارادت و سالکان مسلک شهادت حجت با هم
عاشق سر تا پا ارمغان را چنین پید قدرت معشوق واجب الاذعان سپرده اند
که چون مقتل متر الجیش بیابان هالک نینوا و بلشو جنگ لشکر مغلوب مقهور
کربلای پر بلا اشجع شجاعان عرب و عجم کعبة الانام و قبلة الامم اکمل و
اشرف مغاشر ناس و نهنگ دریای غضب شیر خدا حضرت عبّاس در جلوان امام
حق پرست حقیقت شناس صفوف لشکر خنّاس را چون کوه پاسار ازهم درید و از
طرفی دیگر دو کوه پای مقتول دودمان آل عبا و یحیای مذبوح شبستان فاطمه
زهرا شمس المشرقین و ضیاء الخافقین موقر بوقار یا حسین انت سیّد الکونین
و مخاطب بخطاب حسین منّی و انا من حسین سیّد و سر و رسادات علویه بهتر و
مهتر اولاد فاطمه بقوت و قدرت و الشجاعة الحسینیة میمنه را بر میسره و میسره را بر
قلب و قلب را بر جناح و جناح را بر کمینگاه ریخته بانگ الحذر الحذر و هیاهوی
الامان

الامان الامان از لشکر مخالف انداختند بهر طرف که شیر دو دندان روکردی در روز
حشر بنیاد مخالف آوردی چنان علاء نیره رکیب بخون اعدا راند که جنگ خیبر
صفین یاد رفتن ماند برد دم خصم پدر وار آنچنان کوشید که پرده بر رخ
احزاب نهروان پوشید چنان دربد صف از حملهای پیوسته اش که جبرئیل
امین بوسه داد بر دستش غریق بحر شهادت ز تیر دست وی بهر طرف
ملک الموت فی دوید از وی فتاد حضرت عباس در میان سپاه بسان
شیر که افتد بگله رو باه ز بیم سطوت او رفت و آن سپاه شریر خروش
الحذر الامان بچرخ اسیر سپاه کین فرس بیوفائی افکندند میان آن دو
برادر جدائی افکندند بلی بقاعده اهل روم ناچار است که چشم دشمن
خونخوار بر علمدار است علم چه خفت بخاک آن سپاه میشکند سپاه چون
شکند پشت شاه میشکند بنا بقول مفید آن کروه حق نشناس احاطه کرده
و غالب شدند بر عباس بدان نهج که بجای دگر بیان کردیم ز دیدهای ملک
خون دل روان کردیم ز دست ظلم دو شیطان پرست بی بنیاد دو دست
او زیسار و یمین بخاک افتاد اما آن امام مظلوم کرم مقاتله و محاربه کفار بود
زخم بسیار و جراحت بی شمار بر بدن آن بزرگوار رسید زخم شمشیرها
لای شمشیر داغ تیر بر روی تیر جراحت سنان بجای سنان اما بجز جراحتهای
نهان هفتاد و دو زخم نمایان داشت که کنایه از داغ هفتاد و دو تن از اصحاب
و انصار و اقوام و بنی اعمام آنحضرت بود در آنحال آواز استغاثه یا اخاه در کنی یا اخا
ادرکنی از سمت رزمگاه بگوش هوش آن خلیفة الله مطلق رسید چون بهر طرف نظر
کرد عباس را ندید پس ذوالجناح را بجولان در آورد و قلب سپاه را درید و خود را
بر سر نعش برادر رسانید چه دید دید که آن شاه باز اوج اعزاز و با بالهای قطع
شده بشاخسار علیین پرواز نموده پس در آنوقت آن بزرگوار دست بر کمر
گرفته فرمود الآن انکسر ظهری یعنی الحال پشت حسین شکست پس نعش برادر را
در بر گرفته و بر بان حال فرمود برادر جان بنامرادی بلشنه کامی

نظر در آب فرات بستی دخیل عدوان دراین بیابان نبوده کو یا خدا پرستی تو
شاه بادی باوج عزت جفاست جایت بخاك ذلت اگرچه دارد همیشه دنبال
شرنك شهدی بلند پستی چه نوجوانم فتاده بلبسر شکست پشتم دمی که
شهید کشتی نوای برادر دو باره پشت مرا شکستی نشسته ام من برابر تو
تو خفته خوش برابر من کجاست حرمت که در حضور برادر خود نمی نشستی
بچشم کریان بجنك عدوان غریب ماندم دراین بیابان بیاری من که داد
یاری بکردی من در اول دستی بعهد روز الست با من چه یاد بودی وفا
نمودی در قرب تقرب بخون جانان که سرخ روادی السبتی پس آن قوم بلسعادت
یعنی آن لشکر بای تا سر شقاوت هجوم آوردند ونگذاشتند که آن امام
غریب برادر شهید خود را بقتلگاه شهیدان برساند ونعش مبارك پاره
پاره اورا در میان کشتگان خونین بگذارند الا لعنة الله علی اعداء الحسین
شهادت امام مظلوم   خواهای یاران دل دیوانه   واندران دل نالهٔ
مستانهٔ   عشق آغاز شر غم است انجام قتل ولیستی نا کامی او کام قتل کاه
اسمعیل را خوانند فتیل که کند آتش کلستان بر خلیل عشق با هر بوالهوس کی
آشناست   عشق کار عاشقان کربلاست   بوالهوس شد آن لعبی نشانی مرد
عاشق بلپنیر شاه دین حسین   عشق آورد دست درمان درد کو   عاشق دارم درد باید
مرد کو   درد خواهی جو در کوفه ظلم شام   مرد صاحب درد شاه تشنه کام بجز فرش
آورده دریا و از عشق   در اول چون ساغر سرشار عشق کفت این جام است لبریز
بلا   القیلدای عشق یاران الصلاد   انبیا اول بپا و از آمدند   هر یك آن می را
خریدار آمدند   کفت آدم من بدعوی صادقم   عاشقم کن عاشقم کن عاشقم
نوح کفتا دفع طغیان میکنم   واشك چشم خونین طوفان میکنم   اولی ابراهیم
اولی شد خجل دیکری از تنك ظرفی منفعل   هر یکی زین باده از آن سلسله
نوش کردا ما بقد رحوصله   چون از آن می انبیای حق بجست   هر یك افتادند
از یك جرعه مست   اولیا مردانه در پیش آمدند   بی نیاز از رنج تشویش

آمدند

آمدند   شد چه نوبت در اولیا جام مدام   ریخت ساقی آتش سوزان بجام
جرای دکر خلیل نیك نام کرد یك قربانی آنهم نا تمام   سبط خونین کفن سبط رسول
کرد هفتاد ودو قربانی قبول   هر یکی تاج شرف اکلیل او   خود خلیل هر یك اسمعیل او
مثل اکبر نوجوان ماه رو   تیر باران شد به پیش چشم او   شست عباس از
حیات خویش دست   قاسم از خون حنا بر دست بست   تیر خورد اصغر در
آغوش پدر   کشت معراج سر دوش پدر   زخمها کاندر تن آنشاه بود یك
هزار و نهصد پنجاه بود   اهل بیتش که کنیز که غلام   دختر انش که بکوفه که بشام
با کمال نسبت پیغمبری   با وجود ذوالفقار حیدری   دین نمی شد رهرو
منهاج عشق جوهری این عشق وان معراج عشق   شهیدان خونین کفن و
غریبان دور از وطن بسملان سنان لشکر کافر   وزخمیان ناوك قضا و قدر
مجروحان وعدهای کفر ونفاق ملدوحان سوکند خلاف اهل عراق از خود
شدکان مینای مودت وصبوحی زدکان صهبای مودت ومحبت از فرط
الم خاك غم بر سر اهل ماتم ریختند ومحشر کبرای از شرح شهادت امام مظلوم
برانگیختند که در زمانیکه آنشاه با وفا بود در میان کرداب خون بر میخورد بغیر
از تیغ وزوبین بی رحم چند کسی بفریاد آن غریب مستمند نمی رسید آری   آن
طایفهٔ خدای ناشناس قومی بی قید سرور ناس هم چون اجل از کمین دویدند
تیغ ستم از میان کشیدند وزعقب خلف شریك بد بخت آن مشرك رو سیاه دل سخت
از راه ستم بدون تقصیر بر دست چلیپر فکند شمشیر خولی ولد یزید نادان
دونا گهان چمحرك ناکهانی زد ناوك ظلمی آن ستمکر بر سینهٔ شه نشست تا پر
پسر کرده سنان چنانچه میخواست بر جنبی کرد نشتر سنان راست   شمر از رخ
مصطفی نکرده زان زخم هم اکتفا نکرده   آن کوسج شمر شکل نامرد پس یاد دکر بحمله
رو کرد   افکند سنی نیزه از کین بر جنبی کردن شه دین   خولی دل اهل بیت
خون خنجر پی قتل شه روان کرد   با آن همه زخمهای بیحد   یحیای شهید آل احمد

چون چشم کشود سوی خولی   افکند نظر بسوی خولی   چشمش چه بر آنجناب افتاد
از چشم پیمبر آمدش یاد   آن ملحد بیحیا حیا کرد   نادم شد و ترك مدعا کرد   آنگاه
سنان چه کفر مطلق رو کرد سوی امام بر حق   چون عازم قتل شاه کردید   دست
دلش از هراس کردید   ترسید چه خولی ستمکار   برکشت از آن اراده ناچار
مرویست که چون شمر مطرود سنان مردود را لرزان دید کفت خدا بشکند بازوی تورا
برای چه میلرزی جدا کن سر این سید عرب را سنان اباکرد وکفت بخدا قسم نکنم
کاری که محمد خصم من باشد پس شمر ملعون غضبناك آمد و بر سینهٔ که صندوق
علم ربانی بود نشست آنحضرت بی حرمتی شمر را ادراك نمود دیدهٔ مبارك را باز کرد
وفرمود کیستی وای بر تو بمکان مرتفع عظیمی بالا رفته ای ملعون کفت منم کشندهٔ
تو شمر ذی الجوشن حضرت فرمود مرا می شناسی کفت بلی جد تو محمد مصطفی است
و پدر تو علی مرتضی است ومادر تو فاطمهٔ زهرا است فرمود ای شمر با آنکه حسب و نسب
مرا میدانی چرا متعرض قتل من میشوی شمر کفت اکر من ترا نکشم جایزه یزید را که
خواهد کرفت حضرت فرمود ای شمر جایزهٔ یزید بهتر است یا شفاعت جد من آن
ملعون کفت یك دانك از جایزهٔ یزید نزد من بهتر است از تو وجد تو آنحضرت برای
اتمام حجت کریست وبزبان حال فرمود   دل ندارم نه از کشتن ملول است   شهادت
ارث اولاد رسول است   ندارد کون فعل خود ندامت   بیا داور زن صحرای قیامت
بدست هیچ ظالم صید مجروح   نکشته این چنین لب تشنه مذبوح   کند کر کوسفندرا
ذبح قصاب   بوقت کشتنش اول دهد آب   توکافر دعوی اسلام داری
بر این دردل چه فکر خام داری   مرا از تاب عطش در اضطرابم   مکش عطشان
بده یك جرعه آبم   شمر ملعون بی ادبانه پای بر آنحضرت زد که ای پسر ابو تراب آیا
تو آن نیستی که کمان میکنی پدرت ساقی حوض کوثر است صبر کن تا بیاید وترا
سیراب کند یا حسین والله لا تذوق الماء حتی تذوق الموت قسم بخدا نخواهی
نوشید قطرهٔ از آب تا ننوشی شربت ناکوار مرك را پس آنجناب حیرت آمیز

نکاهی

نکاهی بروی کرد وخندید   نظم   شاه دین دید چه بیحرمتی چند از وی
بررخ شمر تبسم زلبش ظاهر شد   عارفی کفت که آن خنده از آن بود که شمر غفلت
از دین نبی کرد بحق کافر شد   بروایتی آنحضرت فرمود ای شمر میدانی امروز چه روز است
واین ساعت چه ساعت است کفت بلی یوم جمعه است ووقت نماز جمعه آنحضرت
کریان کردید فرمود ای شمر   دراین ساعت خطیبان جهان در مسجد منبر
کنند اوصاف احمد بعد حمد خالق اکبر   مکر من نیستم فرزندان پیغمبر ای ظالم
ترحم کن بطفلانم بتیر سر از قهر پیغمبر   ای شمر قبل از این در خواب دیدم که سك
چند بر من حمله میکردند ودر آن میان سك ابلق درندهٔ بیشتر از دیکران مرا میدرید
اکنون علامت خواب ظاهر شد ای شمر بکشا روی شکم خود را چون کشود حضرت
دید که بدن او ابلق وبنا خوشی برص کرفتار است وشبیه بود صورت او بصورت
سك وخوك شمر بغضب در آمد ولکدی بسینهٔ آنحضرت زد وآنجناب را بر
روانداخت وکفت ای پسر ابو تراب تو مرا بسك وخوك تشبیه میکنی قسم
بخدا که من ترا از قفا ذبح خواهم نمود   وقت شهادت شاه شهیدان
کرم مناجات کردید نالان   کو نالهٔ او کشتند همدم   از درد نالان یا آه افغان
یحیای مذبوح ایوب مجروح   عیسی ابن مریم   موسی ابن عمران   بهر مناجات
برداشت چون دست   درزیر خنجر شاه شهیدان   سطر زمین را جنبید بنیان
عرش خدا را لرزید ارکان   میکفت یا رب بر من کران نیست   در خون طپیدن

در راه جانان عهدی که کردم در جان نشاد به این تیغ این سر این جسم این جان
من در بر خنجر اطفال تشنه کلثوم در غش در زینب هراسان احباب مدبوح
انصار مقتول اشرار در وجد کفار خندان کشتی است این دشت من در میان
نوح طوفان دریا خون جوانان تا بوده نوح طوفان چنین کرد تا چون
نماید بی نوح طوفان یارب نگشتم فرمان بر کفر در نصرت دین کوشیدم
ازجان تا انکه افتاد دستم ز پیکار تا انکه واماند مرکب ز جولان کرو عده
کردیم قربان شدن را منت خدا را گشتیم قربان یارب گواهی که وعده
خویش فرمودند درها نبود پشیمان اما خداوند هم وعده فرمود در خون
بهایم جرم محبان خواهد وفا کرد بر وعده خویش آمد ندائی از عرش یزدان
کی دوست باشد در روز محشر مفتاح رضوان مفتاح رضوان فرمود الان
طاب لی الموت اکنون مرا مرگ سهل است آسان انشاء مظلوم کرم مناجات
کرد آه کین شمر با تیغ برّان فارغ ز مذهب عاری ز ملت بی بهره از دین
بیرون ز ایمان آن بی مروت کوشیده در قتل تا خانهٔ دین بنموده ویران پس
آن ولد الزنا بخشم تمام آن امام انام را بر روی خوابانید و شروع کرد در قطع
کردن رگهای گردن آن بزرگوار و میگفت اقتلک الیوم ونفسی تعلم علما
یقینا لیس فیه مزعما اقتلک الیوم وسوف اندما واصلک بقتلک فی غد جهنما
خلاصهٔ مضمون آنکه میکشم ترا امروز و میدانم بعلم یقین قطع که دوداست بشیمان
میشوم فردا در قیامت و از دوزخ خواهم شد در آن حال آنحضرت از عطش زبان
خود را میخوایید و فریاد میکرد واجداه واحمداه وا ابو القاسماه واعلیاه تشنه
کشته میشوم و حال آنکه جد و پدرم ساقی حوض کوثرند پس آن ملعون از دل و ابد

بدو اورده ضربت سر مبارک آنحضرت را بر ید و جدا کرد لعن الله علی اعدائهم اجمعین
میان دجلهٔ خون مرغ روح او پرورد شکسته بیضهٔ بنی جبرئیل بر سر زرد
از این قضیه با حوال آل ابراهیم گریست چرخ مطبق طپید عرش عظیم در آن حال
باد سیاهی وزیدن گرفت و غبار سرخی پیدا شد ارکان زمین بتزلزل در آمد و مشرق
و مغرب تیره و تار شد صاعقه و زلزله ظاهر گردید آسمان خون بارید و قرص آفتاب
منکسف شد و منادی در آسمان ندا کرد بخدا قسم کشته شد امام پسر امام و جبرئیل
بصورتی در میان لشکر ابن سعد ظاهر گردید وبی اختیار فریاد میکرد از روی احوال
پرسیدند که مگر ترا جنون عارض شده گفت بخدا قسم که می بینم پیغمبر خدا را
در میان شما ایستاده و بچهار سمت متوجه است میترسم نفرین کند همه مخلوق
هلاک شوند و من در میان ایشان باشم دردا که در این زمین خون خوار
فرزند نبی حسین بی یار شد با لب خشک دیدهٔ تر مقتول سنان تیغ خنجر
جسمی که رسول تاج دارش میکرد بدوش خود سوارش میگفت حسین نور
عینی است او زاحد احد از حسین است جسمی که بتول در کنارش پرورد
بصد هزار نازش چون با لب خشک چشم نمناک افتاد ز ذو الجناح بر خاک
از کینهٔ آل دانی از حرب مقتول شد از دو اورده ضرب زینب و حرم سرا فغان
کرد خونابه ز دل بر رخ روان کرد کی ما یهٔ اشک آه خواهر وی خسرو کم سپاه
خواهر اعمام تو در جهان نبودند اقوام تو هم ممان نبودند ز احباب کسی نبود
حاضر ز انصار کسی نگشت ناصر یکتن نشنید زاری تو یکرو نکرد یاری تو بر خاک
سیاه چون نشستی دستت نگرفت حق پرستی ای کشتهٔ قتیل ظلم قاتل شمر از تو
چه کینه داشت در دل این بار گران و این نقاهت یک پیکر این قدر جراحت
هر زخم که خورده بر پیکر بر سینهٔ من نشست تا بر انوری بر اهل بیت زود زی
کذشت مانند روزها یکه پیغمبر خدا و علی مرتضی و فاطمهٔ زهرا و حسن مجتبی
علیهم السلام از دنیا رفتند الا لعنة الله علی اعداء الحسین

وداع کردن مظلوم کربلا اهل بیت را و براق پوشیدن و عریان رفتن آنحضرت م — وداع اهل بیت
روایت کرده اند که در آن صحرای خون آشام چون بیکسی و مظلومی فرزند خیر الانام
بانتها رسید و بی پرده گی ظالمان کوفه و شام بپایه صبوری افلاکیان در رید
کیوان سیاه پوشید و مشتری خرید از خنجر بهرام کردید خورشید با دم خطوط
شعاعی پرده دف ناهید درید عطارد چون در و بیش آشفته حال کشکول هلال
بر از عرق انفعال کرد عرش بلیتا بانه چون بحر سیماب بر خود لرزید و کرسی چون
کشتی شکسته گرد گرداب افتاد بر خویش بچید کروبه کنندگان مصیبت بچشم
چشم او جفای قاتل پوشیدند و واقعه نویسان کرام الکاتبین خط نسخ بر سواد
دفتر نمرود و شداد کشیدند از تحریر این حکایت بلا نهایت لوح او جلد کتاب
و قلم از شرم آب گردید در هنگامیکه آن امام مبین بعد از شهادت جوانان
نا دیده دست از جان شسته اهل بیت غریب خود را وداع بار پسین نموده
مضامین این ابیات را میفرمود در پیش تیغ کین بمیان داشت روزگار
چشمی بقتل من نگران داشت در بیعت یزید در او درد ابن سعد دستی اگر بآب
روان داشت روزگار پس فرمود یا زینب یا ام کلثوم یا ام لیلا یا فاطمه یا سکینه یا رقیه
علیکن منی السلام و استودعکن از من سلام بر شما باد وداع میکنم شما را وداع بار
پسین پس ابواب رحمت بر روی هر یک گشاده و ایشان را بنویدهای عظیم تسلی داده
و فرمود ای مخدرهای سرا پردهٔ نبوت وای پرورش یافتگان بارگاه طهارت و عصمت
چه بخت زینب کلثوم وا ذکوره کردد چه سرو قامتم از تیشه دین نگون گردد
کشند خیل مخالف چه تیر باران کنم ز تیغ تیر چه مخلوق شوم بیاران کنم چه پاره پاره
تنم را بخون نظاره کنید مباد آنکه چه کل جامه پاره ره کنید بمرگ من بجبین ناخن
آشنا مکنید کوه ز زلف پریشان خویشتن وا مکنید هزار غصه بنجار زخم بر من
رسد یکی نبود چون شماتت دشمن ولی دگر به اگر خون ز دیدها بارید
رحضید پس از قتل من که حق دارید پس آن شهر یار تشنه لب علیا جناب زینب را

طلبیده بعد از نوازش بسیار و پس از دلداری بی شمار فرمود ای یادگار بتول
علی را وای بانوی سرا پردهٔ عصمت و حیا زمان وصال گذشت و نوبت فراق
رسید انقد روقتی باقی نمانده است که دفتر عمر تمام شود خاک در دامن
خاک رعنا جوانان در پیش چشم خفتند هر یک شد نوبت من در خون
طپیدن مرگ نو تو با دامبارک ظالم چه در درد دم کرد د مشوش جسم جهان بی
کرده مشبک جز تو ندارند پشت پناهی در تنهای بیکس اطفال کوچک چون
هر نا بشر کی بد سکینه درد دلش را مستمالک منمای بروی راه یقینی را
از قتل با بشر افتد چه در شک چون کودکان کردند بی یار ز ایشان مباشید
یک لحظه منفک ای خواهر من وقت جدائیست هذا فراق بینی و بینک
زینب یتیم پرور دهر خرگرد که ای برادر جان بعوض آنکه چاکی از زخمهای دلم ازنو
نمائی و مرا در فراق گذشتگان تسلی نمائی سخنان فراق آمیز میفرمائی ای برادر جان
تا بدنیا پا نهادم در آتش غم سوختم بر تن خود چند نوبت رخت ماتم دوختم
داشتم دل خوش که جدی چون پیمبر داشتم بعد جدم دل خوش از وصل مادر
داشتم چون اجل محروم کرد از صحبت مادر مرا بود عمری سایهٔ بابم علی بر
سر مرا بر سرم کرد یتیمی روزگار انوره بیخت کاسمان خون علی در دامن
محراب ریخت بود بعد از جد باب مادرم ای نور عین مادرم کلثوم جدم
مجتبی بابم حسین در عزای مجتبی گر شور شینی داشتم میشد از دستم حسن
اما حسینی داشتم گر تو خواهی کشته شد بی بیکسان غم خوار کیست با چه امید
ای برادر بعد از این خواهیم زیست پس مظلوم کربلا را از استماع مکالمات
زینب گریه دست داد و فرمود خواهر بخدا قسم چند انکه زهر فرقت من
بر شما ناگوار است شما را در میان دشمنان گذاشتن صد چندان بر من
دشوار است اما چکنم با قضا که روزگار انگیخته و کمند چاره ام از چهار طرف
گسیخته ای خواهر غم رسیده بعد از من اطفال بی پدر را مادری کن مبادا

انکه فاطمه ام را کسی برنجاند و یا انکه سکینه ام را باندک خشمی بکریاند بشام
کوفه نکهدارید صغیران کن هر بلیه تو غم خواری اسیران کن علی الخصوص
بر بیمار العابد که بیمار است و آتش تب داغ بر دو داز او را است اکر سکینه پدر
خواهد او تو در سفری بکو شده است مسافر مکو کجا پدر رفته پس انحضرت
جامه کهنه از کنیزان طلبید و چند موضع او را چون کریبان طاقت اهل بیت
دریده و آن جامه کهنه را در زیر جامهائی که غیرت حلهای بهشت بود بپوشید
پس زینب بوسیله کدام سرداران اهل بیت سبب این جامه کهنه پوشیدن
چیست انجناب کریست و فرمود ای خواهر شمر ناجی بمن امروز جفا خواهد کرد
سر مرا از خنجر بیداد جدا خواهد کرد راس شاهی که زلیس شهدا میل انند
بلشکر آهنک رهبر سر شهدا خواهد کرد ابو و بیم را که شود سرخ بخون در سر نی
چون مه بکشیدا انکشت نما خواهد کرد این کهن جامه بغد ریکه تواند و تنم
دفع کرمای بیابان بلا خواهد کرد پس اهل بیت تشنه کام او استماع کلام آن
امام انام مضمون فراق شنیدند و معنی اسیری فهمیدند پس آن بزرکوار
اسلحه کارزار طلبید اول سرهو بالای که بر او لله تشریف شهادت بود مخلوق
کفن از است و بعد قد برد آنکی راست کرده از جا برخواست زینب مصیبت دیده
چون سرو قامت برادر با جان برابر خود را کفن پوشیده بر سر زد و عرض
کرد برادر جان بد هر بلنوع خالت استقامت زینب کفن میپوشی بوستان
کفن بقامت زینب مرا گمان که جوانی بدل شود چه پیری عصای پیری
خواهرم تو دست بکیری مرا گمان که اجل چون مرا ز پای در ارد بدست
خویش حسین در لحد مرا بسپارد چون الحاح و زاری خواهر ناامید کو شده
شاه شهیدان کریه چنان حسرت امیز آهی کشید که زمین کربلا بی خود
لرزید و فرمود ای خواهر بلا کش من مرا کمان که چه بخت جوان کند پیرم
مرا کمان که چه پیری کنند زمین کیرم کنند جوانی عباس دستگیری من

شود

شود قد علی اکبر عصای پیری من دو نونهال که عمری بناز پروردم به
پیش چشم تو خود هر دو را کفن کردم اگر بدیده انصاف بنکری بر من پیراهن
شهادت احباب خلعت است کفن در انحال سکینه خویشرا بدامن پدر انداخت
و عرض کرد که ای پدر زمام حیات از دست نهاده و تن بمرک در داده شاه شهیدان
کریست و فرمود ای دختر کسی که نه یاور و نه معین است سرانجام کار او چنین است
من شما را بخدا می سپارم پس اهل حرم را یکان یکان وداع نموده و سفارش سکینه را
هر یک جدا جدا نموده پس سراپای وجود فایض الجود خویشرا باسباب و آلات
حرب آراست پس نهاد چه عمامه سید الشهدا بخلق کشت عیان
رجعت رسول خدا چه بست تحت حنک روز کارزار تحسین کرد که طوق
بندکی اینست بندکی این کرم در آهنی زره آن سرور سعادت مند صدای
نغمه داود شد ز ناله بلند چهار آینه چون کشت جلوه کر ببرش چهار موسم
خورشید کشت کرد سرش سپر چه بست بپشت از سپر فغان برخواست
که پشت کرمی من از دو سید الشهدا است تن مبارکش از جوف تیر کشش تیر
نمود جلوه بنوعی که در نیستان شیر چه بست تیغ علی بر میان زاهی دیاک ندا
رسید که ارواح جن و انس فداک تکاند نیزه چه بر کف بدیده کفار چنان نمود
که شد زنده جعفر طیار ولی بوقت سواری بهر طرف نکریست کسی ندید
احباب را ز اوار کریست طمع ز خدمت احباب جان نثار برید ز بیکسان
حرم ذو الجناح را طلبید شهی که در همه کون و مکان ندید و نداشت سوار
شد بکسی رکاب کیر نداشت پس آن پیکر لطیف که پیوسته در آغوش فاطمه
زهرا بود چون بزیور اسلحه کار زار آراسته شد بیرق شهادت بر کف
افراشت و قدم همت بپیش کذاشت مؤلف کوید چون اسلحه پوشید قد
رعنایش آموخت سنان راستی از بالایش از عرش کذشت فرق فرقد سایش
سر تا پایم فدای سر تا پایش افتاد دو وقت سواری آن شاه کم سپاه کوس

شادیانه ننواختند مکر زنان که بر سر و سینه زنان بودند و کسی عنان ذو الجناح
نکرفت مکر اشک واه یتیمان که لحظه از کریه و ناله نمی اسودند و رکاب کیری نداشت
مکر چشم کنیزان که بر کف پای مبارکش میسودند داشت بر کف عنان مرکب او
جبرئیل امین که راه مرو باد و پیشرا کرفت میکائیل یعنی ای شاه کم سپاه مرو صور
ماتم دمید اسرافیل که شتابان بقتلکاه مرو آدم آمد بناله کی فرزند سوی
این قوم دین تباه مرو دد کریبان صبر چاک خلیل که حلا رکین از این سپاه مرو
کفت یعقوب کی تو را یوسف کمترین بنده سوی چاه مرو کفت عیسی بپای
خود سوی دار چون من ای شاه بیکناه مرو خضر کفت ای دلیل کمراهان
ظلمات نیست راه مرو زینب از خیمه سر برون اورد کی برادر ز خیمه کاه
مرو عابدین با ضعیف حالی کفت که مرا بی پدر بخواه مرو پس آن بزرکوار
مرتبه دیکر یک یک زنان بیکس و دختران نو رس و اطفال یتیم را وداع کرده پا
بدایره رکاب نهاد چه شاه تشنه لبان خواهش سواری کرد ز بیکسی بجبین
اشک سرخ جاری کرد غریب نیست که بکرفت با زوپش کلثوم بعید نیست که
زینب رکاب داری کرد در انحال امام امم دست بر سر و یال ذو الجناح کشید و
فرمود ای مبارک مقدم مخور غم کردم دیکر ز بیم پنهان این لشکر تلت از
ناوک پران برادر هیچ عنقا پر دو جولان نمایان در دو میدان از تو میخواهم
یکی در کربلا و دیکری در عرصه محشر پس ذو الجناح را حامل بار شهادت کردانید
و سرافتخار او را از عرش کذرانید بنهاد چه پای در رکاب آتش دیو در دعش
فتاد عرش لرزید و میر بوسید رکاب حضرتش میکائیل زیر بغلش کرفت
جبرئیل امین چون اهل بیت شاه شهید را سوار مرکب شهادت دیدند ندند ناامید
بیکبار کوچک و بزرک خروش واحسینا بفلک رسانیدند و زینب یتیم پرور
از عقب شاه تشنه جکر بفریاد و فغان بر امده و میکفت برادر جان زهرا ان
کار ما را ساختی رفتی بمیدان شهادت رخش همت تاختی رفتی تو را اخذت

بجان.

بجان کردم بامید وفاداری لوای بیوفائی عاقبت افراختی رفتی ز راه آتش افزودی
یتیمان اندرین وادی چه شمع ماتم سر تا بپا بکداختی رفتی نکفتی خواهری دارم
ز من هم چشم پوشیدی مرا بیکس میان دشمنان انداختی رفتی در انحال یعقوب
آل عبا فرزند علیل مظلوم سید الشهدا بیمار کربلا زار زار کریست و بحسرت
از عقب بر قد و بالای پدر نکریست و بزبان حال فرمود ز بیم سوی تو ناکاه رفت
ایمان ناخبری بتنک آمد دلم زین کرد شهای افلاک تغییری ندارم طاقت هجر
پدر ای چرخ انصافی خرابی کرده زود ز ملک دل ای وصل تعمیری مکر رحم کنند این
ناکسان بر باب بی یارم بران دلها که چون سنک است سخت ای آه تاثیری
شود جدم علی تا واقف از بیماری باجم از اینجا تا نجف یک شب رهست ای
ناله شبکیری یتیم کرد اخوا بن سعد او زینب امدادی ز دستم رفت باب
نامیم ای عمه تدبیری اه یتیمان بپید رو افغان زنان خسته جکر عنان ذو
الجناح را نکاه داشت انحضرت چنان کریست که محاسن مبارکش تر شد پس رو
بخیمه کاه بر کردانید و فرمود خطاب کرد که ای اهل بیت زار ملول حسین
بعالم در کرد این قضیه قبول رضا شدم که محاسن بخون کنم رنکین رضا شدم
که شود خواهرم خرابه نشین کذشتم از همه بهر رضای داور خویش ز دختر
پسر خواهر برادر خویش کذشتم از سر جان بهر امت ای یاران که روز حشر
شوم شافع کنه کاران چه هست فیض شهادت بجشن منظورم باین جهاد
زهر دو دکار مامورم پس او از الوداع الوداع و الفراق الفراق اهل بیت شاه
شهید باعث از ذکر باز داشتی کریه و بیان ملا اعلا کردید بنهاد چه شاه
تشنه لب با دل ریش روبجانب انطایفه کافر کیش شد غاشیه بر دوش رو
اسرافیل افتاد چه شاطر ملک الموت بپیش بسوار یا در کار حیله دکرسار ذو الجناح را
بجولان در آورده و در مقابل سپاه کفار آمد زبان بر جز خوانی کشود و از کلام
مبارک این الفاظ خوش و این ابیات دلکش را ادا فرمود کفر القوم و قدما رغبوا

عن ثواب الله رب الثقلين حنقاً منهم وقالوا اجمعوا واحشروا الناس الى حرب
الحسين يا القوم من اناس رذل جمع الجمع لاهل الحرمين ثم ساروا وتواصوا
كلهم باجتياحي لرضاء الملحدين لم يخاف الله في سفك دمي لعبيد الله
نسل الكافرين وابن سعد قد رماني عنوة بجنود كوكوف الهاطلين
لا لشيء كان مني قبل ذا غير فخري بضياء النيرين لعلي الخير من بعد النبي
والنبي القرشي الوالدين خيرة الله من الخلق ابي ثم امي فانا ابن الخيرتين
فضة قد خلصت من ذهب فانا الفضة وابن الذهبين من له جد كجدي
في الورى او كشيخي فانا ابن العلمين فاطم الزهراء امي وابي وارث الرسل
امام الثقلين عروة الدين علي المرتضى هادم الجيش مصلي القبلتين عبد الله
غلاماً يافعاً وقريش يعبدون الوثنين من له عم كعمي جعفر وهب الله له
اجنحتين في سبيل الله ماذا صنعوا امة السوء معاً بالعترتين الا لعنة الله
على القوم الظالمين   غارت کردن واسیر نمودن اهل بیت وتعزیه داری هر یک
در قتلگاه شهدا رضوان الله علیهم   چون سوختند خیمه اجلال اهلبیت
تاراج حادثات شد اموال اهلبیت   آل نبی بناقه سوار نظاره کو تا محرمان
بر بود خلخال اهل بیت   زینب بسوی قتلگه شاه کربلا رو کرد کی مونس احوال
اهل بیت   ای در وطن شفیق شب روز بیکسان وی در سفر انیس مدرسال(?)
اهل بیت   ای شاه تشنه کام علمدار ما کجاست کو تشنگی کباب شد اطفال اهل
بیت   هر زخم کی بجسم تو چشمیست اشکبار   وان چشم خون کریست بر
حال اهل بیت   بعد از فغان اهل حرم چون ز قتلگاه برگشت روی ناقه چو اقبال اهل
بیت   میگفت ساربان بحرام(?) شکوه در دو دل   سرها را اهلبیت در دنبال اهلبیت
کی دختران فاطمه دور است راه شام   وا دیکسی(?) شکست پر و بال اهل بیت جـ
جان شما وسوختن گان حزین من   کلثوم من سکینه من عابدین من
طبع زکوی مصیبت در میان خواهم فکند   در میان کوی برای امتحان

خواهم

خواهم فکند   خامه خونخواره را مهر از زبان خواهم کشود   کلک عشرت تو امانرا
از زبان خواهم فکند   دفتر عیش محبان نو از نوک خامه ام   سیلی از آب سیه
در خوانمان(?) خواهم فکند   داستان غارت آل رسول است ابتیی(?) از مضامین
در لهاو(?) داستان خواهم فکند   سیل اشک از دیدهای مردمان خواهم کشود
آتش اندر خرمن پیر وجوان خواهم فکند   خامه خود شوری بسر دارد نکو هم من
بدهر   شورش حشر این چنین با ایجنان(?) خواهم فکند   جوهری بر سینهای
دشمنان اهل بیت تیر آهی با قد همچون کمان خواهم فکند   غارت رفته گان
بیدای الم وشبیخون زده گان دست بیداد ستم جماعه سواران کشتی جو روبیلا
ومغلولان غل وزنجیر عناد آل زیاد بود کیان با نار جهی بود کی وتمام بوده
گان اظهار بندگی وبود کی اثر غیرت در سرا دق صبر وطاقت افلاذ امرو
افلاذ کبان وده رقم زده اند که در دومانیکه اهل بیت بیکس امام انام ودریان شکسته
بال حرم محترم خیر الانام دامان اختیار از دست داده وچادرها بر سر مهیا
اسیری ایستاده بودند ترک وتاز مخالف از چهار سمت میل بد ند و
هر یک چون بیک میل در بیدند داغ حسین بیکطرف ان غصه بیکطرف ای شیعه
غیدا نم ولی الله اکبر در کجا بود با وجود غیرت اسد اللهی چگونه تحمل
نمود در وقتیکه دختر النشر(?) ابرهنه مینمودند ومعجر از سر دونان میربودند
بیکسان در گریه کردن بلاانکه هم کودکان در گریه از صحرای محشر
خبرهم   دکو هریان کردن طفلان اکوسازم بیان خجلت از دفتر کشم از خامه
خون ریزهم   شرح معجر بودن کلثوم زینب چون کنم   شرم از روی نبی دارد
قلم من نیز هم   مرویست که در وقتیکه اهل بیت رسول خدا ودختران فاطمه
زهرا بردورد والجناح بی صاحب حسین حلقه ماتم زده بودند وبروز
سیاه خویش ومصیبت مولای محبت کیش خویش میگریستند که ناگاه از چهار
جانب سرادقات لشکر از خدا بیخبر بعزم یغمای حجرات وغارت عورات

وهجه(?) سبیل کرده بیجان وخروشان بخیمهای حرم ریختند هیاهوی سواران و
ترک تاز خنجر گذاران خیانت فرقه دغا وشماتت اعدا از دو شهر بند صبر وطاقت
اهل حرم شبیخون زده وتاب تالان بخیمه بیمار کربلا میگریختند واطفال کوچک
از خوف بچادر زنان می آویختند   ودو مشرکی دکیمه(?) بلیثت وتاب ستان
افکنده کافری بجرم بانک الامان کفتایکی بنجه وتاب تا سراو او   رفتی یکی سوزاده
بخلوت سرای او   بو کف یکی بجنون خلخال اهل بیت   تاراج کرده دیگری
اموال اهلبیت   آه آه از آن فرقه دین تباه که اهل حرم رسول الله صراغارت
کردند معجر از سر زینب کشیدند وگوشوار ام کلثوم را بجهت گوشواره در
دریدند ظالمی خلخال از پای فاطمه نو عروس بیرون میکرد ومیگریست فاطمه
بحسرت بروی نگریست وفرمود ای دشمن خدا باعث گریه چیست گفت ای
دختر چگونه نگریم که دختر پیغمبر خدا را غارت میکنم فاطمه فرمود ای منافق
نو عروسم من واقاسم داماد بمن   ندبجا مانده بغیر از دل ناشاد بمن
بیوه گشتم بشب عیش خدا امیداند   کم کتابست دل بند و داد بمن   رحم بر
عترت پیغمبر اولاد شرکن   خاصه از عترت پیغمبر اولاد بمن   کر مرا دختر پیغمبر
خود میدانی   مپسند این همه بیرحمی بیداد بمن   ای مرد از خدا بترس ومتعرض
من مظلومه غریب مشو آن ملعون گفت ای دختر حسین اگر من تو را برهنه نکنم
دیگری خواهد کرد فاطمه گوید من مدهوش بر در خیمها ایستاده بودم که دیدم
ملعون دیگر پیدا شد وچوب نیزه بر لیثت زنان میزد واسباب ایشان را
میگرفت وایشان فریاد میکردند که واجداه وامحمداه واعلیاه واحسیناه آن
ملعون حیا نمیکرد وایشانرا غارت میکرد تا گاه چشمش بر من افتاد دید که تاراج
اشقیا گوشوار در گوش من با قیست متوجه من گردید من گریختم ناگاه دیدم
که نوک سنان آن ملعون بدوش من رسید بر رو در افتادم وایشان فریاد
کردند کو واجداه وامحمداه   دیدم که گوشم آن گوشواره برد وگوشم نه گوشو

ده تنها که کرد غارت هوشم   من بی پدر بیهوش افتادم چون بهوش آمدم دیدم
که عمه ام زینب سر مرا در کنار گرفته وزار زار میگرید   چه عمه بیکس زار ونزار
سیه بخت پریشان روزگاری   چه عمه همچو من رنجور بیار   هلال آسا قد
سر وش خمیده   چه زینب ان الم زنولید موشیب بود او در جان بود او رکنتگو بش(?)
چه زینب مستمند بی پناهی چه زینب پای تا سر نخل آهی چه زینب آسمان
بشکسته بالش علی اکبر علی اکبر مقالش که افکندی شرر در خرمن ناس رقم
ز اسم عباس عباس کرد وفغان از درد دنیا نکاه کهی گفتی زرنج عابدین آه
پس فرمود ای ستم رسیده ایام وای عیوسرمایه سرنا کام بی خبر تا بخیام حل
محل ذات در آئیم وتجسس احوال فلک زده گان دیگر نمائیم فاطمه گوید
عرض کردم عمه جان مقنعه ندارم که خویش را بپوشانم زینب فرمود
عمه ات بقربانت   امروز آبروی جو چشم تر ندارم موئی چون تو بالله
معجر بسر ندارم   تا دختران زهرا چون شد بچنگ اعدا   از دختران نه تنها
کز خود خبر ندارم   در جستجوی طفلان هرسو زبس دویدم ای جان عمه از خوف
دیگر خبر ندارم

چون کل خلقت بهم آمیختند   دران کل اول طرح
عالم ریختند نقش بست ازدود غم کاشانهٔ کنج هر دلی آتش خانهٔ دود ماتم خود
خط زنگار یش تا شود از خون مقرنس کاریش بعد از آن زان طرفه خون آلوده خاک
شد مجسم قالبی چون روح پاک مظهری ظاهر شد آدم نام وی روح چون تابع و
قالب هیولی قالبی مفتاح ابواب فتوح هیکلی ظاهر هیولا اصل روح وه چه روحی
آتشی در طور عشق وه چه روحی پرتوی از نور عشق وه چه قالب مخزن اسرار دوست
وه چه روح آیینهٔ دیدار دوست قالبی در رو مقام مصطفی قالبی آرامگاه مرتضی
قالبی صندوق سترکردکار وه چه قالب جلوه گاه حسن یار قالبی گنجینهٔ اهل ولا قالبی
کاندر زمین کربلا نزد یار از زخم شمشیر سنان بود دست او بر شاه دین
حسین قالب آدم نگر عالم ببین فیض کرمنا بنی آدم ببین جوهری قالب عرض جان
جوهریست کی باین جوهر عرض راهم سریست از انجا که جواهر زواهر نفس مطمئنة
نفس انسانی مخاطب بخطاب یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة
گردیده و از منادی یا عبادی ندای قد افلح من زکیها وقد خاب من دسیها شنیده
نشاید که ذات حضرت بیچون عرض را بسوی خویش خواند بلکه عرض بجد و جهد جوهر را
بمقام نفس زکیه برساند از فسد ر جلال بر وردکار آدم و عالم فرمان واجب ا
الاذعان یا ملائکة اسجدوا لآدم نه ببقاپذ و بیجاست بلکه نفس زکیهٔ انسان کامل و
نور کامل انسان مرات حقایق اشیاء الکماهی و محل ظهور الالهی اعرفکم بنفسه نیست
خطاب بوالهوس اعرفکم بربه شاهد این مقال پس بر اهل حقیقت ظاهر و
هویداست که عرض را آن قدر قابلیت است که محل شناختن خدا باشد و
سرامد کل اشیاء کیست انسان نور بخش عالمین چیست جوهر نفس شهید
حسین کویند ای کیستند اهل ولا عاشقان کربلائی بر بلا عاشقان سر خیل
نسل آدمند طالبان حق زدیگر عالمند کیست طالب آنکه در راه خدا سر خیل
زخود بیخود در فنا و من جدا کیست طالب آنکه آمد بید ریغ سینه اش آماجگاه

تیر تیغ طالب حق کیست عباس رشید کز جهان دست شست پا کشید طالب حق
اکبر عالی جناب آنکه از رویش خجل بود آفتاب کیست عاشق طفل نا شاد حسن
قاسم مظلوم زار ممتحن آنکه شد قربانی از تیغ سنان درد سلطان مظلومان
حسین عاشق و عشق یار مصطفی ست کشتهٔ او کشتهٔ راه خداست یاد ماتم
آنمظلوم در کشور قلوب اهل محبت جگر سوز و دلخراش و شرح مصیبتش در جراحت
ناسور طالبان مودت سودهٔ الماس تا شرح شر مشغول کریهای زار زار عرش های
کوم نالهای آتشبار افلاک سیاه پوش افلاکیان در خروش لوح بریان قلم گریان
انبیاء اندوه ناک اوصیا گریان چاک جمادات حجر الاسود سان سراپا سوخته
نباتات چنار وار آتش در میان از و خته بید مجنون شده یعقوب صفت
پشتش خم از غم یوسف اولاد رسول مختار لخت لخت از سر خون ریخت
زهرای حسین تا دل اوداغ شده تشنه لبی کود چنار بمقتضای ایثر والی هدایة
انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها
و حملها الانسان انه کان ظلوما جهولا بار عشق که از آن پشت فلک خم کردید
خاک بر داشت در هم فخر بنی آدم را سبحان الله از آن بار گران که حملش جز بدوش
همت انسان بر کل موجودات گران آمد آسمانها در لرزش سکانش مرتعش و
زمین بیسکون جبال دیگر کون قدسیان منفعل پریجان پا بگل زمین و جبالی
که اوداست لنکر سموات ما فی السموات یکسر فتادند مدهوش از زهر کرانه
نزد زصهبای انا عرضنا الامانة امانت که کرده بیان ذو الجلال اشر ولای حسین شهید است
و الشر لسران ولایت را حیوان قبول کرد انسان شد علامتش محبت و رقت بر
حسین جماد قبول کرد مشکل بشیر سنکی شد در هند و روم جهت محبتش خون کریستن
بر آنمظلوم نبات مایل شد افتخار اشهار کردید دلیل قبول ولایت نمودن نباتات در
روز قتل آنمظلوم موجودات خون چکیدن نخل در ابا د قزوین کواه اینمطلب روشن
تر از آفتاب آفتاب جهان تاب آسمان فضیلت و کمال و بدر عالم آرای فلک تقدیس

وجلال

وجلال بر کزیدهٔ حضرت وهاب حضرت عبد الوهاب سالی شدم چه ذره عنان
کیر آفتاب مدحت کردگار هما یون آنجناب با فرقهٔ و سلسلهٔ غم رسیده کان
هم چشم رود بار در آباد دیدگان در پای آن درخت شب ماتم حسین دیدیم
خون چکیدن نخل از غم حسین روشنی بخش چراغ اولیاء رحم داغ دل خیر النسا
روح احمد افتخار عالمین جان نثار حضرت جانان حسین گاه وجه الله بود ایمرد راه
می دانی قدر الحق کواه گاه نور الله بود این نور کز تجلی شد شعاع نخل طور
گاه ثار اللهی او را منصبست نخل قزوین شاهد اینمطلبست الکه وجه الله بیش مقدور
بود خون حق بودن نه از روی دور چون بخوانی از خدا اهر ذاتیست خون بود دل
چون دل از خون قطرهٔ ایست و از محبت این دل خونین بپاست معنی خون
خدا احب خداست فهم این شد بر محبان فرض عین ای محبان حب خویاشد
حسین حب او کافیست تا آخر نفس ابجد احب تو میخواهیم بسر آنکه از جان
دشت طالب حب خداست طالب مظلوم شاه کربلاست دوست چون مشتاق
وصل دوست گشت از فرزند مال جان گذشت لو حشر الله بر جوانمردی
فرزند حبیب دلدار و موصل بر وفاداری اصحاب سعادت مند آن بزرکوار که
سینهای بکینهٔ خویش را آماجگاه تیر و سنان کوفیان و شامیان بیحیا نمودند
و هر یک اسماعیل وار در منای محبت پر وردکار قربانی کوی یار کردیدند
فناق داشت شبهای قیامت از روز عاشورا علامت وای بر احوال مردم کر
چنین باشد قیامت فریاد فریاد ای امتان پیغمبر از مظلومی فرزند خیر البشر آه
آه ای اهل اسلام از بیکسی امام انام و تشنه کامی فخذ ذات خیر الانام بار آمد یادم
از آن شور شین روز قتل نوجوانان حسین آتشم زد باز نام کربلا آه آه از صبح
شام کربلا شرح در خون خفتن اکبر کنم یا حدیث قتل قاسم سر کنم و از جوانان
کویم از انقلاب یا ز رنج کودکان قحط آب ذکر خوف عترت ایسر کنم یا
بیان قتل شاه دین کنم سبک مظلوم شاه کم سپاه ایستاده در کنار خیمه گاه کرد نیک

کردن که آن امام ممتحن تکیه داده بر سنان خونینش چشم سوی قتلگاه کشته کان
دل ز تشویش زنان شیون کنان نوجوانان پشت سر با اشک و آه هر یکی سیاره سان
دنبال ماه دختران گریان بدور اسب وی چون بنات النعش بر گرد جدی
آن یکی از خوف جان میکرد غش و دیگری میگفت یا بابا العطش در حرم هر دم شدی
زینب ز هوش چون کشودی دیده گفتی با خروش از غم بی یاریت ای جان پاک
سوخت جانم یا اخا روحی فداک
مرویست که در شب عاشورا بعد از آنکه
آن امام مظلوم اصحاب با وفای خود را مرخص فرمود که بروید و امشب وداع عبادت
بروردگار خود نمائید پس آن مظلوم خود نیز بخیمه خلوت خویش در آمد بعد از ادای
فریضتین اصلح و آلات حرب خویش را نزد خود گذاشته و اصلاح مینمود و در مقام
مأیوسی از زمانه غدار این اشعار چنانکه از ابیات میفرمود یا دهر اف لک من
خلیل کم لک بالاشراق والاصیل من طالب وصاحب قتیل والدهر لا یقنع بالا
البدیل وکل حی سالک سبیل وما اقرب الوعد الی الرحیل یعنی ای دنیای دون اف بر تو
و اثر تو گشتی اشراف باشد شیوه دیرین تو صاحبان اصل رفتند از جهان تا گرده سیر
هر گز از قتل کسی راضی نمیگردی بغیر بینیاز از طی این منزل نباشد هیچ کس باز گشت
کارها سوی خداوند است بس بیمار که باید فرماید که من در آن شب بیمار و اسهال گرفتار
و عمه ام زینب بپرستاری من مشغول بود چون این کلمات را از آنجناب استماع نمودم
دانستم که بلیه نازل شده و مرض بر من مستولی شده حالت من تغییر کرد اما بجهت اضطراب
زنان صبر کردم از آنجا که زنان رقیق القلب و کم طاقتند عمه ام زینب طاقت نیاورده
معجر از سر کشید و پای برهنه بخیمه آنحضرت دوید و عرض کرد که برادر جان امشب کلام میکنه
فرمودی کلام کسیست که از خود مأیوس باشد آنجناب فرمود ای خواهر چکنم اگر
مرا بحال خود میگذاشتند خود را بمهلکه نمی افکندم چون من هر کس که بی معین است
البته مآل کارش اینست چون من شاه که بی سپاهست مغلوب میشود اگر چه شاه
چون نیست درین دیار یارم جز کشته شدن چه چاره دارم زینب اکنون زار از هم اوفرود رفت

لیکن

لیکن حرف تو بیشتر مرا سوخت که بر تو در این کوه کمراه کرد بیده کنند چاره کوتاه فلک
من مبتلا نکرده که کشته شوی خدا نکرده روزی که شود عمت جهان سوز زینب بجهان
مباد آن روز که دیدم عمری سیاه در بر در ماتم جد باب مادر ایشان هر یک غم فزودند
اما حسن حسین بودند تا آنکه حسن شهید کین گشت لخته جگرش فتاد در طشت کو مرگ
حسن قدم کمان کرد در انسان که بیان نمیتوان کرد زان پس من داغ دیگر دل خوش
بتو بودم ای برادر که کشته شوی تو در بر من ای خاک سیاه بر سر من این گفت زنان
کشته خواموش زد بر سر خویش رفت از هوش از گریه خواهر دل افکار شاه شهدا گریست
بسیار بر پیرامن گلش گلاب پاشید از دیده بر وی آب پاشید بکوفت بپیچ و نقد جانش
بوسید میان دیده کانش بنهاد سر برو ی دوشش آورد زبوی خود بهوشش فرمود که
ای یگانه خواهر محنت کش عترت پیمبر جز ذات خدا که بی زوالست از مرگ گریختن
محالست ابلیس منافقی است بیکار ملعون حلمت نبرد ز دست بیرون رضا داده
از این قضیه فرازش داده تو بقضای ذو المنن باش که آن همه بد زاری تو بیفایده نیست
خواری تو چون هست خدا بصابران دوست در عین بلیه صبر نیکوست جد
پدر برادر تو یک یک رفتند از بر تو کردند جدا از بر من بودند هم نکوتر از من
پس علیا جناب زینب خاتون عرض کرد برادر جان الیوم مات امی فاطمة وابی علی واخی
صلوات الله علیهم یا خلیفة الماضی وثمال الباقی یعنی ای برادر امروز مادرم فاطمه و پدرم
علی و برادرم حسن از دنیا رفته اند ای یادگار رفتگان و پناه بازماندگان مادر از خود ناامید
میکرد آنحضرت بمواعظ شافیه خواهر الم پرور خود را فی الجمله تسکین و تسلی داده و اطفال
و زنان خواهر دور خود جمع نموده یک یک را وداع میفرمود و دست مرحمت که همیشه بر سر یتیمان
مردم میکشید بر سر و روی یتیمان خویش میکشید و بزبان حال میفرمود زهر سو بیت
تا باشد بسوی دوست راه من امید من ز عالم قطع کرد امید وار من شما را در طفولیت
بغربت در چنین جائی پریشان میگذارم طفلهای بیگناه من یتیمی زود بود از بهر طفلانم
نمیدانم پس از من چون کنند اطفال بی پشت پناه من جای مقال بود که سکینه دامن پدر خود را

بجام

بگیرد و عرض کند که ای شمع رخت را آفتاب ماه پروانه از این غربت بجائی هست ما را ای پدر یا نه
مگر خواهیم شد فردا پدر جان بی پدر که امشب نوازش میکنی اطفال بیکس را یتیمانه پس از وداع
کردن آن بزرگوار با اهل بیت اطهار خروش از ثوابت و سیار بلند شد آن امام امم بعد از
وداع اهل حرم روی نیاز بدرگاه بینیاز آورده مستغرق دریای عبادت کردید
شد در شب قتل شاه شهیدان گرم عبادت با چشم گریان که خم بتعظیم در خدمت دوست
که راست چون سرو در باغ ایمان هم در نوافل مشغول زاری هم در تهجد سرگرم افغان
که در قیامی با عرش هم دوش که در سجودی با خاک یکسان که در تظلم بر درگه دوست
که در تضرع در نزد جانان میگفت یا رب چون با تو ز اول در عالم ذر بستیم پیمان
از وعده خویش رخ بر نتابم الحکم لله این جسم این جان که بر سر من شمشیر بارد
از دست اعدا در جنگ عدوان اما کبابم بر عترت خویش چون بی پناهند در این
بیابان جز من ندارند پشت پناهی زنهای مضطر اطفال حیران درد یتیمی رنج اسیری
اندوه غربت بیداد عدوان با کثرت غم مشغول ماتم فریاد در سر کم محنت فراوان
یا رب جفر را ریزند اعدا در خیمه یکسر با تیغ بران تاراج کنتی صعب است مشکل
واز جان گذشتن سهل است آسان پس آنحضرت آنشب را لحظه بعبادت و ساعتی بوداع
اهل بیت رسالت و زمانی باصلاح اسلحه حرب و گاهی بگریه و زاری بسر میبرد و سفارش
اطفال کوچک را با اهل بیت میفرمود که بعد از من مگذارید که کسی ایشانرا بی بنماند چون صبح آن
روز مشئوم دمید هاتفی از میان زمین و آسمان ندا داد که یا خلیل الله ارکبوا یعنی ای لشکر
های خدا سوار شوید از استماع این کلام ام کلثوم ناگاه سراسیمه بنزد امام انام آمد و عرض
کرد برادر جان شنیدی ندای هاتف را حضرت فرمود بلی شنیدم و از این عجیب تر هم دیدم ساعتی
قبل از این بلحظه الخواب در زدیم بود در واقعه دیدم که سگی چند بر من حمله میکردند و در آن
میان سگ ابلقی بیشتر از سگان دیگر بر من امید دید گمان میکنم که قاتل من بهر سر که نشان یاب
در اینحالت پیغمبر جد پاکم ز رحمت سایه افکن شد بحالم مرا فرمود ای پیکر حسینم
ز کشتن شاد باش ای نور عینم تو شهباز بهشتی پایبست این دام تو طاوسی بیام سدره

بجام

بجام نور اگر شوق وصل کرد کار است چه نعمت خوشتر از دیدار یار است
تنعم در نعیم جاودانی به است از نعمت دنیای فانی شود تا شاد روح پر
فتوحت پی ایثار استقبال روحت روان انبیا بر بسته صف بین صفوف انبیا را
جان بکف بین ببالین تو اینک پر گشاده ملک با شیشه سبز ایستاده که بعد از
کشتن ای آرام جانها بر دخون تو را در آسمانها بکش مستانه پا زین دام بیرون به
مردانه سر در راه بیچون که خونخواه تو خیر المرسلین است بنزد دوست دست آویز
اینست پس آنحضرت در نهایت سوز و گداز اذان نماز گفت و اصحاب جمع شدند و
از قحط آب بجهت عبادت رب الارباب تیمم نموده و مشغول نماز گردیدند
پس آنجناب بعد از ادا نمودن فریضه مشغول تعقیب بودند و از تعقیب فارغ نشده بودند
که صدای کوس حربی از لشکر مخالف بلند شد آنحضرت اصحاب باوفای خود را فرمود سوار
شوید و خود برای اتمام حجت عمامه رسول خدا را بر سر و درع آنسرور در بر و بر
اسب خاصه وی را سوار شده و در برابر آن سپاه دین قرار رفت و فرمود الم تعلموا انی
انا ابن بنت محمد ووالدی الکرار للدین کاملا فهل سنة غیرتها ام شریعة فهل
کنت فی دین الاله مبدلا احللت ما قد حرم الطهر احمد احرمت ما قد کان محللا
یعنی ای قوم آیا نمیدانید که من پسر دختر پیغمبر آخر الزمانم و پدر من حیدر کرار است
که دین را کامل کرد آیا نمیدانید آیا من تغییر سنت یا شریعت یا تبدیل دین خدا کرده ام ای قوم
آیا حلال پیغمبر را حرام یا حرام او را حلال نموده ام ای اهل کوفه شما منم آن حسینی که
مرا پیغمبر شما مکرر می بوسید

آداب افطار صائم

سنّت است که اول نماز شام را بکنند و بعد از آن
افطار بکنند مگر آنکه جمعی انتظار او را بکشند یا آنکه گرسنگی یا تشنگی بر او غالب باشد
و مانع حضور قلب او باشد در نماز که در این دو صورت افطار را مقدم داشتن
بهتر است و در وقت افطار سوره انا انزلناه خواندن سنت است چنانچه
دانستی و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که در وقت افطار بگوید
یا عظیم یا عظیم انت الهی لا اله لی غیرک اغفر لی الذنب العظیم انه لا یغفر الذنب
العظیم الا العظیم از گناهان پاک شود مانند روزی که از مادر متولد شده
است و از حضرت امام حسن علیه السلام منقولست که هر روزه داری را در وقت
افطار دعایی مستجابی هست پس باید که در لقمه اول بگوید بسم الله الرحمن الرحیم
یا واسع المغفرة اغفر لی و در حدیث معتبر دیگر منقولست که در وقت افطار بگوید
اللهم لک صمت و علی رزقک افطرت و علیک توکلت تا خدا عطا کند ثواب
هر کسی را که در این روز روزه داشته است و در روایت دیگر منقولست که حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه در وقت افطار بد و زانو می نشستند و چون خوان را
میگذاشتند میگفتند اللهم لک صمنا و علی رزقک افطرنا فتقبله منا انک انت
السمیع العلیم و در روایت معتبر وارد شده است که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله افطار میکردند بخرما یا بر رطب و آب و در حدیث دیگر منقولست
که آنحضرت در وقت افطار ابتدا بحلوا میفرمودند و اگر نمی یافتند بنبات یا قند
یا خرما افطار میکردند و اگر حاضر نبود بآب نیم گرم افطار میفرمودند و میفرمودند که
آب نیم گرم پاک میکند معده را و قوت میدهد حدقه را و بینائی را زیاد میکند و
گناهان را محو میشود و رگها را ساکن میکرداند و صفرای غالب را میشکنند و قطع
میکند بلغم را و اطفای حرارت میکند و صداع را برطرف میکند و ایضا از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله منقولست که هر که بر خورمای حلالی افطار کند ثواب نماز شش

و در اسناد از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام

چهار صد برابر مضاعف میکردد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که یکی
افطار کردن باب گناهان امیشوید و در حدیث دیگر فرموده که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام دوست میداشت که افطار فرماید بشیر و از حضرت امام رضا علیه السلام
منقول است که هر که در وقت افطار یک گرده نان تصدق کند بر مسکینی خدا
گناهان او را بیامرزد و ثواب یک بنده آزاد کردن از فرزندان حضرت اسمعیل در
نامه عمل او بنویسد و بهترین اعمال در روزها و شبهای ماه مبارک رمضان تلاوت
قرانست و بسیار باید خواند چون قران در این ماه نازل شده است و در حدیث
است که هر چیزی را بهاریست و بهار قران ماه رمضان است و در ماههای دیگر
در ماهی یک ختم سنت است و اقلش شش روز است و در ماه مبارک رمضان
هر سه روز یک ختم سنت است و اگر هر روز یک ختم تواند کرد خوبست و در
حدیث است که بعضی از ائمه علیهم السلام در این ماه چهل ختم و زیاده میکرده اند و
اگر هر ختمی را ثوابش را بروح مقدس امامی از ائمه علیهم السلام و رسول خدا و فاطمه زهرا
صلوات الله علیهم اجمعین هدیه کند ثوابش عظیم مضاعف میگردد و صلوات
بر محمد و آل او بسیار باید فرستاد و استغفار بسیار باید کرد و لا اله الا الله بسیار
باید گفت و نافلههای شب و روز را ترک نباید کرد و در شبهای طاق ماه مبارک
رمضان غسل سنت است خصوصا در شب اول و پانزدهم و هفدهم و نوزدهم
و بیست و یکم و بیست و سیم و در دههٔ آخر در شبهای جفت نیز غسل سنت است
خصوصا در شب آخر و در روایتی وارد شده است که در جمیع ماه در هر شب غسل
مستحب است و بسند معتبر از حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه منقولست
که بشیعیان نوشتند که در هر شب ماه رمضان این دعا را بخوانید که دعای این
ماه را ملائکه میشنوند و از برای صاحبش استغفار میکنند اللهم انی افتتح
الثناء بحمدک و انت مسدد للصواب بمنک و ایقنت انک انت ارحم الراحمین

في موضع

بجهة ثواب افطار

قران خواندن

في موضع العفو والرحمة واشد المعاقبين في موضع النكال والنقمة واعظم
المتجبرين في موضع الكبرياء والعظمة اللهم اذنت لي في دعائك ومسئلتك
فاسمع يا سميع مدحتي واجب يا رحيم دعوتي واقل يا غفور عثرتي فكم يا الهي
من كربة قد فرجتها وهموم قد كشفتها وعثرة قد اقلتها ورحمة قد نشرتها
وحلقة بلاء قد فككتها الحمد لله الذي لم يتخذ صاحبة ولا ولدا ولم يكن له
شريك في الملك ولم يكن له ولي من الذل وكبره تكبيرا الحمد لله بجميع محامده
كلها على جميع نعمه كلها الحمد لله الذي لا مضاد له في ملكه ولا منازع له
في امره الحمد لله الذي لا شريك له في خلقه ولا شبيه له في عظمته الحمد لله
الفاشي في الخلق امره وحمده الظاهر بالكرم مجده الباسط بالجود يده الذي لا
تنقص خزائنه ولا تزيده كثرة العطاء الا جودا وكرما انه هو العزيز الوهاب
اللهم اني اسئلك قليلا من كثير مع حاجة بي اليه عظيمة وغناك عنه قديم
وهو عندي كثير وهو عليك سهل يسير اللهم ان عفوك عن ذنبي وتجاوزك
عن خطيئتي وصفحك عن ظلمي وسترك على قبيح عملي وحلمك عن كثير جرمي
عند ما كان من خطائي وعمدي اطمعني في ان اسئلك ما لا استوجبه منك
الذي رزقتني من رحمتك واريتني من قدرتك وعرفتني من اجابتك فصرت
ادعوك آمنا واسئلك مستانسا لا خائفا ولا وجلا مدلا عليك فيما قصدت
فيه اليك فان ابطا عني عتبت بجهلي عليك ولعل الذي ابطا عني هو خير لي
لعلمك بعاقبة الامور فلم ار مولى كريما اصبر على عبد لئيم منك علي يا رب
انك تدعوني فاولي عنك وتتحبب الي فاتبغض اليك وتتودد الي فلا
اقبل منك كان لي التطول عليك فلم يمنعك ذلك من الرحمة بي والاحسان
الي والتفضل علي بجودك وكرمك فارحم عبدك الجاهل وجد عليه بفضل
احسانك انك جواد كريم الحمد لله مالك الملك مجري الفلك مسخر الرياح

فالق الاصباح ديان يوم الدين رب العالمين الحمد لله على حلمه بعد علمه والحمد لله على
عفوه بعد قدرته والحمد لله على طول اناته في غضبه وهو قادر على ما يريد
الحمد لله خالق الخلق باسط الرزق فالق الاصباح ذي الجلال والاكرام والفضل
والانعام الذي بعد فلا يرى وقرب فشهد النجوى تبارك وتعالى الحمد لله الذي
ليس له منازع يعادله ولا شبيه يشاكله ولا ظهير يعاضده قهر بعزته الاعزاء
وتواضع لعظمته العظماء فبلغ بقدرته ما يشاء الحمد لله الذي يجيبني حين
اناديه ويستر علي كل عورة وانا اعصيه ويعظم النعمة علي فلا اجازيه

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هفت کس
که در سایهٔ عرش الهی خواهند بود در روزی که سایهٔ بغیر از او نباشد
امام عادلی و جوانیکه در عبادت نشو و نما کند و شخصی که بدست
راست تصدق کند و از دست چپ مخفی دارد و شخصی که خدا را در
خلوت یاد کند و آب دیده اش از خوف الهی جاری کردد و شخصی که برادر
مؤمن خود را به بیند و بگوید ترا از برای خدا دوست میدارم و
شخصی که از مسجد بیرون آید و در نیت او باشد که باز بمسجد برگردد
و شخصی که زن صاحب جمالی او را بنزدیک خود بخواند و او بگوید که
من از پروردگار عالمیان میترسم یا اباذر یقول الله تبارک و تعالی
لا اجمع علی عبد خوفین ولا اجمع له امنین فاذا امنني في الدنيا اخفته
يوم القيمة واذا خافني في الدنيا امنته يوم القيمة يا اباذر لو ان رجلا كان
له كعمل سبعين نبيا لاحتقره وخشي ان لا ينجو من شر يوم القيمة يا اباذر ان
العبد ليعرض عليه ذنوبه يوم القيمة فيقول اما اني كنت مشفقا فيغفر له
يا اباذر ان الرجل ليعمل الحسنة فيتكل عليها ويعمل المحقرات حتى ياتي الله
وهو عليه غضبان وان الرجل ليعمل السيئة فيفرق منها فياتي الله عز
وجل آمنا يوم القيمة يا اباذر ان العبد ليذنب فيدخل به الجنة فقلت وكيف
كان بابي انت وامي يا رسول الله قال يكون ذلك الذنب نصب عينيه
تائبا منه فارا الى الله عز وجل حتى يدخل الجنة يا اباذر الكيس من اذاب نفسه
وعمل لما بعد الموت والعاجز من اتبع نفسه هواها وتمنى على الله عز
وجل الاماني اى ابوذر خداوند عالميان ميفرمايد كه من جمع نميكنم
بر بندهٔ خود دو خوف را و جمع نميكنم براى او دو ايمنى را پس اگر در دنيا
از من ايمن است و خايف نيست در روز قيامت او را ميترسانم و
اگر از من ترسانست در دنيا او را در روز قيامت ايمن ميكردانم

جو عد

ای ابوذر اگر کسی مثل عمل هفتاد پیغمبر داشته باشد میباید آنرا حقیر شمارد
و ترسان باشد از اینکه مبادا نجات نیابد از شر روز قیامت ای ابوذر
بدرستیکه بنده را عرض میکنند بر او گناهانش را در روز قیامت پس او
میگوید که پیوسته ترسان بودم از این گناهان پس بسبب این خدا
او را می آمرزد ای ابوذر بدرستیکه بنده حسنه میکند و اعتماد بر آن
میکند و گناهان میکند و حقیر و سهل میشمارد تا آنکه چون قیامت
بیاید خدا بر او خشمناک است و بدرستیکه شخصی گناهی میکند
و از آن میترسد و در حذر است پس در قیامت ایمن نزد خدا می
آید و باک ندارد ای ابوذر بدرستیکه گاه بنده گناهی میکند و بسبب
آن داخل بهشت می شود ابوذر عرض کرد که چگونه چنین میشود پدر
و مادرم فدای تو باد یا رسول الله فرمود که آن گناه پیوسته در برابر
چشمان اوست و از آن توبه میکند و از عذاب آن بخدا میگریزد تا
میمیرد تا بسبب آن داخل بهشت میشود ای ابوذر زیرک آن کسی است
که نفس خود را بتعب دارد و کار کند از برای احوال بعد از مرگ و عاجز
آنکسی است که متابعت نفس و خواهشهای آن کند و بر خدا آرزوها
کند و با متابعت هوا آرزوی بهشت و مراتب عالیه داشته باشد از
این کلمات قدسیه که از شجرهٔ طیبهٔ رسالت صادر گردید چند ثمرهٔ عا
رفانه حاصل میشود ثمرهٔ اول خوف و رجاست بدانکه مؤمن را از
اتصاف باین دو خصلت چاره نیست و می باید که در دل مؤمن خوف
و رجا هر دو بر وجه کمال بوده باشد و هر یک مساوی دیگری باشد
و ناامید بودن از رحمت الهی و ایمن بودن از عذاب الهی از جمله گناهان
کبیره است و باید فرق کرد میان رجا و مغرور شدن و خوف و مأیوس
بودن بدانکه رجا عبارتست از امید داشتن برحمت الهی و طالب

آن بودن

آن بودن و آثار صدق رجا در اعمال ظاهر میشود پس کسی که دعوای رجا
کند و ترک اعمال خیر نماید او کاذبست در آن دعوی بلکه این غرورست
و از بدترین صفات ذمیمه است مثل آنکه اگر زارعی زراعت نکند
و شخم نکند و تخم نپاشد و گوید که من امید دارم که این زراعت بر آید
این عین سفاهتست نه رجا و امید اگر آنچه در زراعت در کار است
بعمل آورد و تخم بپاشد و آب بدهد و هر روز بر سر زراعت خود
برود و گوید که امید دارم که حق تعالی کرامت فرماید امید او بجاست و در
دعوای خود صادقست همچنین در زراعتهای معنوی کسیکه اعمال
صالحه را با شرایط بجا آورد و بر عمل خود اعتماد نکند و بفضل الهی امیدوار
باشد او صاحب رجاست و همچنین در خوف اگر خوف او را باعث یأس از
خدا شود و ترک عمل کند این ناامیدی از رحمت الهیست و در مرتبهٔ
شرک است و اگر خوف او را باعث شود که ترک محرمات کند و در
عبادات اهتمام نماید این خوف صادقست زیرا که هر که از چیزی
خایف و ترسان است البته از او گریزانست و آن شتر اول بمثل آن
بابت آنست که شخصی نزد شیری ایستاده باشد و دست در دهان
آن کند و گوید من از او میترسم پس کسی که راست گوید که از عذاب
الهی میترسد چرا مرتکب امری چند میشود که موجب عذابست پس
آدمی میباید طبیب نفس خود باشد و اگر رجا و امید را بر خود غالب
داند و ترسد که موجب سستی در عمل گردد بتفکر در عقوبات الهی و
تذکر آیات و احادیث خوف خود را متذکر گرداند و هرگاه خوف
بر او غالب شود و ترسد که باین سبب ترک عمل نماید بآیات
و اخبار و تفکر در فضل نامتناهی خدا خود را امیدوار گرداند و کسی

توهم نکند که نهایت خوف با نهایت رجا منافات دارد زیرا که
محل خوف و رجا یک چیز نیست که بزیادتی هر یک دیگری
کم گردد بلکه محل رجا جناب ایزدیست و او محض فضل و رحمت
است و از او هیچگونه خوف نمیباشد و محل خوف نفس آدمی و
شهوات و خواهشها و گناهان و بدیهای اوست پس آدمی
از خود میترسد و از خداوند خود امید میدارد و چند آنکه در
بدیها و عیوب خود تفکر مینماید خوفش زیاده میگردد و چند آنکه
در فضل الهی و نعمتهای او تفکر میکند امیدش زیاده میگردد و
چنانچه حضرت سید الساجدین امام زین العابدین ع در دعاها
در بسیار جای اشاره باین معنی فرموده الا که ای مولای من هرگاه گنا
هان خود را می بینم ترسان میشوم چون در عفو تو مینگرم ام
یدوار میشوم و بر این مضامین احادیث و آیات بسیار وارد
شده است چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست
که لقمان فرزند خود را وصیت فرمود که ای فرزند از خدا چنان
بترس که اگر ثواب جن و انس داشته باشی ترا عذاب خواهد کرد
و از او چنان امید بدار که اگر با گناه جن و انس بدرگاه او روی ترا
رحم خواهد کرد بعد از آن حضرت فرمود که پدرم میگفت هیچ
مؤمنی نیست مگر آنکه در دل او دو نور هست یکی نور خوف و
دیگری نور رجا که هر یک را که با دیگری بسنجند بر آن زیادتی
نمیکند و بسند معتبر از اسحق ابن عمار منقولست که حضرت صادق ع
فرمود که ای اسحق چنان از خدا بترس که گویا او را می بینی پس اگر تو
او را نمی بینی او ترا می بیند پس اگر گمان میکنی که او ترا نمی بیند کافر

میشوی

ادعیه ولد و غیره
دعا مجربات

لطلب الولد ینبغی لاجل ان یکتب هذه الدعا و یشده علی یده الیمنی و علی ید امرأته الیسری و
یجامعها یرزقه الله ولدا صالحا و من المجربات تلک بسم الله الرحمن الرحیم علی علی علی علی علی علی
له له له له له له هی هو هو هو هی هی ایضا لحصول الولد من اراد ولدا صالحا ذکرا فلیکتب هذه الکلمات
و یشدها علی طرف ایمن زوجه و ان اراد انثی فلیشده علی جانب الایسر قال انها مجربة علی علی علی علی
علی علی علی علی علی علی اوه اوه اوه اوه اوه اوه له له له له له له حمه حمه حمه حمه حمه حمه حمه
اگر زهرهٔ گنجشک را بر قضیب مالد و با زنی که او را فرزند نشود مجامعت نماید فرزند شود
کسی که از جن و پری در آزار باشد بنویسند و بر او بندند بسم الله الرحمن الرحیم ااا ب ااا ت
اا ث اا ج اا ح ااا خ ااا د ااا ذ ااا ر ااا ز ااا س ااا ش ااا ص ااا ض
ااا ط ااا ظ ااا ع ااا غ ااا ف ااا ق ااا ک ااا ل ااا م ااا ن ااا و ااا ه ااا لا
ااا ی و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم از برای دفع تب لرز هر روز یکی از این
تب تب با بشتر بیمار بیاشامد و کاغذ را باب اندازد [illegible] سوراخ دیوار پاک کن [illegible] مجرب
بجهت گوشت بن دندان و خون آمدن آن و بوی دهن [illegible] مجموع [illegible] سفیده تخم مرغ
و نمک ساخته در بن دندان نهاده [illegible] سه دفعه بعد [illegible] و قند سفید [illegible]
ساخته مکرر بشویند که مفید خواهد بود و بتجربه رسیده آنچه بتجربه رسیده که [illegible] نافع است
[illegible]
زاج سفید [illegible] اجزا را [illegible] در میان روغن [illegible]
[illegible] استعمال نماید [illegible]
اسفند و کنجد [illegible] سفید از هر یک بیست [illegible] در میان
کوزه کرده و نه کوزه را سوراخ نماید و سر کوزه را محکم بگل بگیرد [illegible] روغن
از برای زخم خوب است که خوب میکند هر زخم بدی که [illegible] این اجزا را کوفته
با روغن کنجد با کوچک مخلوط کرده [illegible] بعد از آنکه [illegible]
تا سه دفعه خوب میشود جهت تقویت جماع [illegible] با عسل قبل نماید
زنی که آبستن نشود اگر سبب برودتی باشد که موجب [illegible] رحم شود و بواسطهٔ
آن منی در رحم داخل نشود و منجمد گردد [illegible] مت آن قلت

یا علی
اعلی
اعلی

ملا [illegible]

وعلامت صنع دم طمث بود ودیر برآید ولون صاحبش سفید ونبض او صلب ومتفاوت بود علاج آن
هر روز جلاب از رازیانه وبالنکو تناول کند وغذا نخود آب بشبیچه خشک دانه وبعد از نضج تنقیه
بحب صبر وحب ایارج وبعد از تنقیه تریاق اربعه وتریاق فاروق ومثرودیطوس ومعجونات وجوارشات
گرم تناول کند وقلایا متوبله واطعمه که در آن توابل باشد خورند وروغن زنبق وقسط ونار دین در قطن
وعانه بمالند واستعمال فرزجات کنند فرزجه زعفران وعود وشب یمانی وسماق هر یک درمی [illegible]
بکوبند وبعسل بیامیزند وبعد از طهر صوف پاره بر دارند وچند روز متوالی انفحه خرگوش وزهره [illegible]
وکرک وشیر وانفحه خرگوش وسرگین او با عنصل بکوبند وبسرشند وبر دارند وبعد از استعمال فرزجه
اگر مجامعت اتفاق افتد آبستن شود اما اگر عقر به سبب سوء المزاج گرم بود که منی را بسوزاند و
رحم را خشک کند علامت آن نحافت بدن وصفرت لون وغلظ ومواد حیض بود وبسیاری موی بدن [illegible]
علاج آن شیره تخم توترک با سکنجبین یا نبات تناول کند وغذا نخود آب وزیرباج بگوشت مرغ وبره غاله
خورند وسر بطور مرغابی ومالکیان بکار دارند وصمغ بطم در آن حل کنند وبر دارند اما اگر یبوست مفرط
سبب او باشد علامت آن هزال بدن وقلت منی ویبوست فرج بود وعلاج آن شربت بنفشه
وخشخاش با عرق گاو زبان وبنگو وبارتنگ تناول کند وغذا آب گوشت مرغ وبره غاله وماهی تازه خورند
واستعمال حمام معتدل [illegible] روغن بنفشه کنند واگر بسبب سوء المزاج رطوبت باشد که
موجب ازلاق منی باشد علامت آن سیلان رطوبت رحم بود وعلاج آن جلاب از بالنکو و
رازیانه وگلقند تناول کنند وغذا نخود آب خورند وتنقیه بدن کنند بقی واسهال وبعد از
تنقیه [illegible] هر یک بیست درم بجوشانند وهر روز ده درم از آن رحم را حقنه کنند و[illegible]
صمغ یا بسه وسازج هندی وزعفران بسایند وبا روغن ناردین بر دارند ومشک و[illegible]
[illegible] رعاج وبول فیل نیز مفید بود وچون مجامعت کنند باید زمانی بر همان
هیئت بمانند تا منی در رحم قرار گیرد وچون جدا شوند زن رانها بر هم فشارد و[illegible]
فربه بود بر هیئت راکع با او مجامعت کنند تا آبستن شود وعلامات منی که مولد آن باشد که
در رحم [illegible] بود ومگس بر آن نشیند وبوی آن [illegible] باشد وعلامات حبل آن است که بعد
از جماع منی بیرون نیاید وزن میان ناف وفرج وجع احساس کند واز جماع متنفر باشد [illegible]
وانتشار [illegible] حیض منقطع گردد وغثیان وکرب وکسل وثقل بدن وصداع ودوار وخفقان نشود
وتاریکی چشم وشهوت فاسد او را عارض شود واگر خواهند که تجربه کنند عسل الفرس [illegible]
بلال آن بخورند اگر پیچیدن شکم حادث شود دلیل آبستنی بود وسبب بر دارند اگر طعم وبوی آن

نشود

کافر میشوی واگر میدانی که در همه حال تو را می بیند واحوال تو را میداند
ودر حضور او معصیت او را میکنی پس او را از جمیع نظر کنندگان سهل تر
شمرده ودر حدیث دیگر فرموده که هر که از خدا بترسد خدا همه چیز را از او
میترساند وهر که از خدا نترسد خدا او را از همه چیز میترساند ودر
حدیث دیگر فرموده که